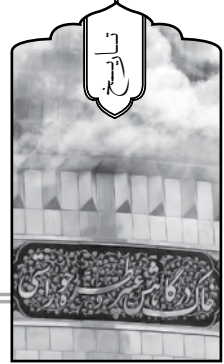


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۸

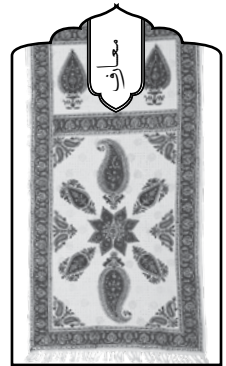
مناسبت های ماه ربیع الثانی



۲۰

شبّهات
نگاهی به سیر شبّهات در
اعتقادات دینی

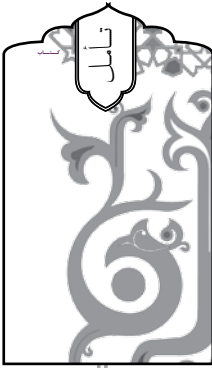
۲۸



کتاب ماه
آذر ماه هزار و سیصد و نود و هفت

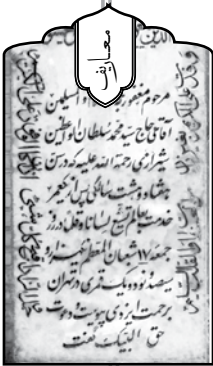
ربیع الثانی ۱۴۴۰ هجری قمری

۲۰
زاد



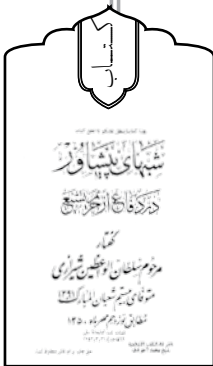
۵۴-۱۵۸

پرسش و پاسخ



۱۳۰

سید محمد سلطان الواعظین شیرازی



۱۴۲

معرفی کتاب
شب های پیشاور

فرهنگ دینی برآمده از مبانی اصیلی است که ریشه در تعالیم استوار آسمانی دارد. انبیای الهی پیام آوران این آموزه‌ها برای رشد و کمال دهی انسانها هستند و تلاش ایشان در راستای آگاهی دادن و زدودن جهل از دایره فهم بشری بوده است. یقینا در طول تاریخ تبلیغ دینی این آموزه‌ها با منافع صاحبان قدرت‌های نامشروع در تضاد بوده است.

از سویی بایستی ایجادکننده فرهنگ اصیل باشند و از طرفی برای حفظ و انسجام این فرهنگ می‌کوشیدند. بازآموزی و بازتوانی پذیرندگان دعوت الهی نیز از وظایف دعوتگران سروش آسمانی است.

در همین راستا در پهنه تاریخ در مقابل این دعوت‌های نیک، دستان توانمند دیگری کوشش کرده‌اند عمق و ظاهر باورهای برخاسته از مبانی راستین را دستخوش حمله و تغییر و کژی قرار دهند. از تمامی توان خود برای سست کردن باورهای معنوی و فرهنگ دینی، استفاده کرده‌اند.

شبهه افکنی‌های قدرتمند این یاوران تاریکی بر فهم مومنان، کم اثر هم نبوده است. لذا تمامی دعوتگران نور در کنار تبیین مبانی فهم معنوی و دینی به شبهه‌زدایی از نقص‌های ظاهر ساخته شبهه‌افکنان، پرداخته‌اند. در سخنان حضرات معصومین (ع) مکررا به این دقت برمی‌خوریم، که فرموده‌اند: هرگاه در ذهنیت دینی و فرهنگی شما، به سوال یا ایرادی رسیدید

که توان حل و فهم صحیح آن را ندارید، توقف کنید و با رجوع به اهل فهم این مبنای، وساوس ذهنی خود را اصلاح کنید. دستور قرآنی.. فاسالوا اهل الذکران کنتم لا تعلمون.... در همین مقام مورد توجه قرار می‌گیرد.

لذا پس از غیبت کبری، علمای بزرگوار شیعه در همین جهت، پس از استوار ساختن مبانی مذهبی، در مقام پاسخگویی به سوالات و شبهات مومنان، گام برداشته‌اند.

اهالی اقلیم تاریکی همیشه با انگیزه سست نمودن روح معنویت، با ایجاد شبهات، هرروزه در این مسیر کوشش می‌کنند.

این شماره از کتاب ماه زاد را به بررسی مختصری در برخی از این شبهات در باب فهم و عمل دینی اختصاص داده‌ایم.

امید آنکه این کوچکترین قدم، تلنگری برای شناخت شبهه و پاسخ به آنها برای روحانیون محترم باشد.

گروه تدوین کتاب ماه.. زاد.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



مناسبت‌های ماه ربیع الثانی

مناسبت های روز اول ماه ربیع الثانی

۱. قیام توابین

در این روز در سال ۶۵ هجری سلیمان بن سرد با گروهی از توابین که نام شانزده هزار نفر آنان در دفتر سلیمان ثبت شده بود برای خون خواهی امام حسین علیه السلام قیام کردند.

توابین در روز دوم ربیع الثانی از نخيله كوفه به جهت پیکار با ابن زیاد ملعون حرکت نمودند. در شب جمعه ۵ ربیع الثانی از کوفه خارج شدند و روز بعد کنار قبر مطهر حضرت اباعبدالله علیه السلام گردهم آمدند. یک یا سه شبانه روز در کربلا ماندند و گریستند و استغفار نمودند و ضجه و ناله کردند به طوری که مثل آن روز و به آن اندازه صدای ضجه در آن وادی شنیده نشده بود.

هنگام وداع کنار قبر حضرت مانند ازدحام کنار کعبه شلوغ بود. هر کس با حالتی شعر می خواند ، ناله میکرد و با آن حضرت وداع می نمود و خود را برای جنگ با ابن زیاد آماده می ساخت.

سلیمان از شیعیان علی بن ابیطالب و امام حسن و امام حسین علیهم السلام بود و در جمیع جنگها در رکاب امیرالمومنین علیه السلام حضور داشت.

آخر الامر بالشکر ابن زیاد روپرو شدند و بعد از کشتن عده زیادی از آنان و مبارزات و جانفشانی های فراوان سلیمان در سن ۹۳ سالگی در عین الورد به شهادت رسید. از اصحاب سلیمان هم فقط ۲۷ نفر که مجروح و خسته و تشنه بودند جان سالم به در بردند و بقیه همه به شهادت رسیدند.

حصین بن نمیر ملعون که در کربلا دلهای اهل بیت علیهم السلام را سوزاند در عین الورد به دست ابراهیم پسر مالک اشتر کشته شد و به جهنم واصل گردید.

۲. شهادت امام باقر علیه السلام

در این روز به روایتی شهادت امام باقر علیه السلام است.

مناسبت های روز سوم ماه ربیع الثانی

۱. سفر امام عسگری علیه السلام به جرجان:

در این روز امام حسن عسگری علیه السلام برای وفا به وعده ای که فرموده بودند و آشکار شدن معجزاتی از آن بزرگوار به طی الارض از سامرا به جرجان تشریف فرما شدند.

جعفر بن شریف میگوید: سالی قصد حج کردم و قبل از حج به زیارت امام حسن عسگری علیه السلام در سامرا رفتم. اموالی از شیعیان همراهم بود که باید به آن حضرت می‌رساندم. خواستم از آن حضرت بپرسم اموال را به چه کسی بدهم ولی پیش از آنکه من صحبت کنم حضرت فرمودند: "به مبارک خادم بده". عرض کردم: "همین کار را کرده ام" و سپس بیرون آمدم و گفتم: "شیعیان شما در جرجان به شما سلام میرسانند". امام علیه السلام فرمود: مگر بعد از مراسم حج به جرجان برنمیگردی؟ عرض کردم: برمی‌گردم.

فرمودند: ۱۷۰ روز دیگر اول روز جمعه سوم ربیع الثانی به جرجان وارد میشوی. آن وقت به مردم اعلام کن که من در آخر همان روز به جرجان می‌آیم. برو به سلامت. خداوند متعال تو را و آنچه با توست به سلامت به عهد و اولادت خواهد رسانید. پسری برای پسر متولد شده است. نام او را "صلت" بگذار که خداوند به زودی او را به حد کمال میرساند و از اولیاء ما خواهد بود.

من گفتم: یا بن رسول الله، ابراهیم بن اسماعیل جرجانی از شیعیان شماست و به دوستان شما هر سال بیش از صد هزار درهم احسان می‌کند، و در جرجان

از اشخاصی است که متنعم به نعمتهای الهی است. امام علیه السلام فرمودند: خداوند به ابواسحاق ابراهیم بن اسماعیل در مقابل احسانی که به شیعیان ما می‌کند جزای خیر بدهد و گناهان او را بیامرزد و او را پسری صحیح الاعضا روزی فرماید که قائل به حق باشد. به ابراهیم بگو: حسن بن علی می‌گوید: نام پسر خود را احمد بگذار.

راوی می‌گوید: از خدمت حضرت مرخص شدم و حج رفتم و بازگشتم، و در روزی که حضرت معین فرموده بودند به سلامت وارد جرجان شدم. هنگامیکه اصحاب ما برای تهنیت آمدند، به ایشان گفتم: امام علیه السلام مرا وعده داده که در آخرین روز به اینجا تشریف می‌آورند. پس مهیا شوید و مسائل و حوایج خود را آماده کنید.

شیعیان چون نماز ظهر و عصر را به جا آوردند، در خانه من جمع شدند. ناگاه امام عسگری علیه السلام در همان ساعتی که فرموده بودند وارد شدند. هنگام ورود بر ما سلام کردند و ما به استقبال شتافتیم و دست آن حضرت را بوسیدیم. آنگاه حضرت فرمودند: من به جعفر بن شریف وعده کرده بودم که در آخرین روز نزد شما بیایم. من نماز ظهر و عصر را در سامرا به جا آوردم و نزد شما آمدم تا با شما تجدید عهد نمایم. اکنون شما حوایج و مسایل خود را بیاورید.

اول کسی که ابتدا سوال کرد نصر بن جابر بود. او گفت: یابن رسول الله، پسر من از هر دو چشم نابیناست، دعا فرمایید تا خداوند دیده هایش را به او برگرداند. حضرت فرمودند: او را حاضر کن. او را حاضر کرد و حضرت دست مبارک بر چشمان او کشید و چشمانش روشن شد.

پس از او یک یک آمدند و حاجت خود را بیان کردند و حضرت حاجت‌های آنان را برآورده می‌نمودند، تا اینکه حوایج همه را بر آوردند و مسایل آنها را جواب فرمودند و همان روز به سامراء مراجعت نمودند.

مناسبت های روز ششم ماه ربیع الثانی

۱. مرگ هشام بن عبدالملک:

روز چهارشنبه ششم ربیع الثانی سال ۱۲۵ هجری در رصافه هشام بن عبدالملک از دنیا رفت و به جهنم واصل شد.

او مردی احوال و غلیظ و بدخو و بخیل بوده و حریص بود بر جمع مال، دستور کشتن زید بن علی بن الحسین علیه السلام را صادر کرد و امام باقر و حضرت صادق علیهما السلام را به شام احضار کرد و جسارت‌های فراوانی به آن حضرت نمود و آخر الامر امام باقر علیه السلام را به شهادت رساند. ۱۹ سال و ۹ ماه و ده روز خلافت کرد و در ۵۳ سالگی به جهنم شتافت.

در زمان سفاح که قتل بنی امیه آغاز شده بود و قبرهای آنها را هم نبش می‌کردند و آنچه می‌افتند می‌سوزاندند، وقتی نوبت به قبر ولید رسید اثری در آن باقی نمانده بود و از عبدالملک قسمتی از جمجمه اش مانده بود. هنگامی که قبر هشام را شکافتند بدن او هنوز متلاشی نشده بود، و لذا هشام تازیانه بر بدن او زدند و او را سوزانیدند و خاکسترش را به باد دادند. بعضی گفته اند ظاهراً زدن هشام تازیانه به هشام به جهت حد قذف بوده که جسارت به مادر جناب زید بن علی بن الحسین علیهم السلام نمود.

مناسبت های روز هشتم ماه ربیع الثانی

۱. ولادت امام حسن عسگری علیه السلام:

در این روز حضرت امام حسن عسگری علیه السلام در سال ۲۳۲ هجری جهان را به قدوم خود منور فرمودند. و به روایت مصباح، تقویم المحسنین، اختیارات و دروس شهید، ولادت حضرت در چهارم این ماه بوده است (۲). اقوال دیگری نیز در ولادت آن حضرت وجود دارد که عبارتند از ۲۷ ذی الحجه، ۱۰ ربیع الثانی.

پدر آن حضرت امام هادی علیه السلام و مادر محترمه اش بانویی است که نامش حدیث یا حدیثه یا سوسن یا سلیل است. محل ولادت حضرت مدینه و مشهورترین القاب ایشان زکی، نقی و کنیه حضرتش ابومحمد است. آن حضرت را برای زیر نظر داشتن و کنترل رفت و آمدها، در محل سکونت سپاهیان ترک تبار دربار عباسی مسکن داده بودند، و از همین جاست که به آن حضرت عسگری می‌گویند.

۲. شهادت حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها

بنا بر روایتی که چهل روز پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله را روز شهادت

حضرت زهرا سلام الله عليها دانسته، روز هشتم ربیع الثانی روز شهادت حضرت به حساب می آید.

۷، وقایع الایام: ج ربیع الاول و ربیع الثانی ص ۲۰۴

مناسبت های روز دهم ماه ربیع الثانی

۱. وفات حضرت معصومه سلام الله عليها

در این روز در سال ۲۰۱ هجری بنا بر مشهور سالروز رحلت شهادت گونه حضرت ولیه الله خلق جهان، عابده زاهده کامله مستوره حضرت فاطمه معصومه سلام الله عليها دختر امام موسی کاظم علیه السلام است.

آن حضرت ۱۷ روز پس از ورود به شهر قم، با دلی شکسته و غصه دار از داغ پدر و فراق برادر، رحلت فرمودند. در عزای آن حضرت شهر قم را یکپارچه غم و ماتم فرا گرفت. بدن مطهر آن حضرت را غسل داده کفن کردند، و به طرف باغ موسی بن خزرج، مکان فعلی حرم مطهر، آوردند. دو سوار نقابدار از بیرون شهر آمدند و بر بدن آن حضرت نماز خواندند. آنگاه داخل سرداب شده بدن مطهر را دفن کردند و رفتند، و کسی آنان را نشناخت.

موسى بن خزرج آن باغ را وقف حضرت معصومه سلام الله عليها نمود، و از بوریا و حصیر سقفی بر روی قبر آن حضرت قرار داد. این بنا بود تا آنکه زینب دختر امام جواد علیه السلام بروی قبر شریف قبه ای بنا نهاد. سپس جماعتی از دختران ائمه علیهم السلام در آن مکان دفن شدند. هنگامی که ام محمد دختر موسی بن محمد بن علی الرضاعلیه السلام فوت کرد، در کنار آن حضرت دفن شد. بعد از آن میمونه خواهر ام محمد از دنیا رفت، و آن بزرگوار هم در جنب ام محمد دفن شد. روی این دو قبر یک گنبد دیگر بنا کردند، به گونه ای که دو گنبد چسبیده به هم به روی قبر حضرت فاطمه معصومه سلام الله عليها و ام محمد و میمونه بوده است.

به جز دختران حضرات معصومین علیهم السلام، دو کنیز هم دفن شده اند که در هنگام مرمت حرم مطهر در زمان ناصرالدین شاه، روزه ای به سردابی پیدا می شود و چند زن صالحه، وارد سرداب می شوند. پیکر پاک میمونه و دو تن از کنیزان را پس از هزار سال تر و نازه مشاهده میکنند. این سرداب جنب

سرداب حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها قرار دارد. مرحوم نمازی وفات حضرت معصومه سلام الله علیها را در ۱۲ ربیع الثانی سال ۲۰۱ هجری نقل کرده و قول منسوب به شیخ حر عاملی رحمه الله هشتم شعبان سال ۲۰۱ هجری است. امام صادق علیه السلام می فرماید: قم کوفه صغیر است، و بهشت دارای هشت در است که سه در آن از قم است. در آن شهر زنی از اولاد من رحلت می کند که اسمش فاطمه است، و او دختر موسی بن جعفر علیه السلام است که به شفاعت او تمامی شیعیانم وارد بهشت می شوند.

مناسبت های روز دوازدهم ماه ربیع الثانی

۱. انقراض بنی امیه

در این روز با سفاح اولین خلیفه عباسی بیعت شد، و با انقراض دولت بنی مروان، دولت بنی امیه به کلی منقرض شد. البته مروان در بیست و هفتم ذی الحجه کشته شد، ولی در این روز با تأسیس دولت بنی عباس رسماً نام بنی امیه از صفحه خلافت برچیده شد.

مناسبت های روز سیزدهم ماه ربیع الثانی

۱. شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها:

به روایت مرحوم ابن شهر آشوب در مناقب و قرمانی در اخبار الدول شهادت ام اییها فاطمه زهرا سلام الله علیها در این روز بوده است.

مناسبت های روز چهاردهم ماه ربیع الثانی

۱. قیام مختار:

در این روز مختار شاد کننده دل های اهل بیت علیهم السلام با ندای "یا ثارات الحسین" در کوفه قیام کرد. مختار در سال اول هجرت در طائف به دنیا آمد و در سال ۶۷ هجری در کوفه به دست مصعب بن زبیر به شهادت رسید. کنیه او ابو اسحاق بود. ابو عبیده، پدرش از صحابه بزرگ بود که در جنگ با فارس شهید شد. بعد از پدر، دو برادرش حکم و جبیر شهید شدند.

مختار در هجده ماه حکومتش، هجده هزار نفر از قاتلین سیدالشهدا علیه السلام را به جهنم فرستاد. این به غیر از کسانی است که به دست اصحاب و یاران او و ابراهیم بن مالک اشتر در بیرون کوفه و در کنار نهر خازر کشته شدند. سعد عموی مختار از طرف امیرالمومنین و امام حسن علیهما السلام والی مداین بود و هر گاه جایی می رفت مختار را به جای خود می گذاشت. امیرالمومنین علیه السلام به او خبر از فتح و ظفر دادند، و میثم تمار در زندان کوفه او را بشارت داد.

در روز عید قربان ابو محمد حکم بن مختار خدمت امام باقر علیه السلام آمد. بعد از اینکه خود را معرفی کرد، امام باقر علیه السلام او را نزد خود خواند و او عرض کرد: آقای من، مردم درباره پدر من بسیار سخن می گویند. به خدا قسم سخن درست کلام شماسست و هر چه شما بفرمایید آن را قبول دارم. امام علیه السلام فرمود: سبحان الله، پدرم خبر داد که مهریه مادر من از پولی بود که مختار آن را برای پدرم فرستاد. مختار خانه های خراب ما را آباد کرد و دشمنان ما را به قتل رسانید و هر خونی که از ما ریخته شد طلب نمود. آنگاه سه مرتبه فرمود: رحم الله اباک.

در کودکی امیرالمومنین علیه السلام او را روی زانوی خویش می نشاند و به او لطف و مرحمت می فرمود. امام باقر علیه السلام می فرماید: به خدا قسم پدرم مرا خیر داد که مختار نزد فاطمه بنت امیرالمومنین علیه السلام می آمد، و آن مخدره برای او فرش پهن نموده پشتی برایش می گذاشت. سپس فرمود: هر حقی که ما نزد کسی داشتیم او مطالبه نمود.

در روایت دیگر می فرماید: هنگامی که مختار سر نحس عبیدالله را برای امام زین العابدین علیه السلام فرستاد، آن حضرت سر سفره بود و خوشحال شد و دعا فرمود. بنا بر قول دیگری قیام مختار در شب ۱۴ ربیع الاول سال ۶۶ هجری، و بنا بر قولی ۱۶ ربیع الثانی بوده است.

مناسبت های روز بیست و دوم ماه ربیع الثانی

۱. وفات موسی مبرقع:

جناب موسی مبرقع علیه السلام پسر حضرت جواد علیه السلام در سال ۲۹۶

هجری در شهر قم وفات یافت. به نقلی وفات آن جناب در ۸ ربیع الثانی بوده است.

بنا بر قول دیگری در ۱۴ ربیع الثانی وفات موسی مبرقع واقع شده است. قبر آن بزرگوار در چهل اختران قم خیابان آذر مشهور است.

نام: موسی، کنیه: ابو جعفر، لقب: مبرقع که از فرط زیبایی بر جمال مبارک نقاب می زد. نام پدر: جواد الائمه علیه السلام، و مادر آن حضرت کنیز بود.

ایشان از اولین سادات رضوی بود که در سال ۲۵۶ هجری وارد قم گردید. او دائماً بر صورت خود برقیعی داشت، ولی مردم عرب ساکن قم او را از قم بیرون کردند و او به کاشان رفت و در آنجا مورد احترام قرار گرفت.

بعد از آمدن ابو الصدیق حسین بن علی بن آدم و مرد دیگری از رؤسای قم، عربهای قم متوجه شدند موسی چه کسی بوده است و آن بزرگوار را به قم بازگرداندند و خانه ای برای او آماده کردند. همچنین در روستاهای متعدد زمین و باغ برای او خریدند و خواهرانش زینب و ام محمد و میمونه، دختران حضرت جواد علیه السلام به قم آمدند، و بر او وارد شدند.

هنگامی که جناب موسی مبرقع در قم از دنیا رفت، امیر قم عباس بن عمرو غنوی بر او نماز خواند، و در محل کنونی که در قم معروف است و قبلا خانه محمد بن حسن بن ابی خالد اشعری ملقب به شنبوله بود، دفن شد.

کلینی رحمه الله در کافی به سند معتبر نقل کرده که جناب موسی مبرقع تولیت اوقاف را از جانب امام علیه السلام داشته اند.

مناسبت های روز بیست و پنجم ماه ربیع الثانی

۱. خلع معاویه بن یزید خود را از خلافت:

هنگامیکه یزید بن معاویه در ۱۴ ربیع الاول سال ۶۴ هجری به درکات جحیم رفت، فرزندش معاویه به جای وی نشست. او پس از چهل روز در ۲۵ ربیع الثانی بر فراز منبر رفت و خطبه خواند و اعمال پدران خود را یاد کرد، و بر جد و پدر خود لعنت کرد و از افعال ایشان تبری جست و گریه شدیدی نمود، و آنگاه خود را از خلافت خلع نمود.

مروان بن حکم لعنت الله علیه از پای منبر برخاست و گفت: الحال که طالب

خلافت نیستی پس امر خلافت را به سویی بیفکن. معاویه بن یزید گفت: من حلاوت خلافت را نچشیدم، چگونه راضی شوم که اوزار آن را بچشم. به هر صورت در خانه نشست و مشغول گریه شد و ۲۵ یا ۴۰ روز بعد از این واقعه فوت کرد و به قولی او را مسموم کردند. پس از او خلافت اولاد ابوسفیان تمام شد و به مروان و آل او منتقل شد.

مناسبت های روز آخر ماه ربیع الثانی

۱. مرگ خالد بن ولید:

در روز آخر ربیع الثانی خالد بن ولید بن مغیره مخزومی به اسفل السافلین جهنم شتافت. او بیست سال بعد از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله در اواخر زندگانی آن حضرت به همراه عمرو عاص به ظاهر اسلام را قبول کرد. ابوبکر او را حاکم شام کرد و عمر او را عزل کرد. پس از مدتی در شهر حمص مرد و در همان جا مدفون شد.

در مواردی پیامبر صلی الله علیه و آله از کارهای خالد بیزار می‌جستند. او بدون اجازه پیامبر صلی الله علیه و آله بنی جزیمه را به قتل رساند و عده‌ای را اسیر کرد و گفت: "هر کس اسیری در دست دارد او را بکشد". مهاجر و انصار اسرار را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله فرستادند و آن حضرت داستان مبارک را بلند کرد و دو بار فرمود: خدایا من بیزاری می‌جویم به سوی تو از کاری که خالد کرده است. خالد به عمار ناسزا گفت. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: هر کس عمار را سب کند خداوند او را سب می‌کند.

او به دستور ابوبکر خواست امیرالمومنین علیه السلام را به شهادت برساند، ولی قبل از هر اقدامی آن حضرت متوجه شدند و با دو انگشت گلوی خالد را آن چنان فشار دادند که خالد نعره کشید و مردم فرار کردند و خالد لباسش را نجس کرد. آنگاه گفت: ابوبکر و عمر مرا به این کار امر کرده‌اند. هر کس واسطه شد، آن حضرت او را رها نکرد تا آنکه ابوبکر عمر را فرستاد و ابن عباس را آورد. ابن عباس حضرت را به قبر مطهر پیامبر صلی الله علیه و آله و فرزندانش و حضرت صدیقه علیهم السلام قسم داد و حضرت او را رها کرد. ابوبکر به عمر گفت: این هم نتیجه مشورت با تو! چه این که عمر، خالد را برای این کار انتخاب کرده بود.

همچنین خالد بن ولید مالک بن نویره رحمه الله را با عده زیادی از قبیله او به جرم بیعت نکردن با ابوبکر کشت و در همان شب با همسر مالک مرتکب خلاف شد. وقتی عمر این قضیه را شنید، گفت: "تورا سنگسار می‌کنم" ولی این کار را انجام نداد؟! در مورد دیگری هنگامی که ابوبکر او را به سوی قبیله بنی سلیم فرستاد، عده‌ای از مردان قبیله را در محلی جمع کرد و آنان را به آتش سوزانید.

منابع و مآخذ

۱. مستدرک سفینه البحار: ج ۴ ص ۶۸
۲. حارالانوار: ج ۴۵ ص ۳۵۹
۳. قلائد النحور: ج ربیع الثانی ص ۱۶۸
۴. طالبین تفصیل این ماجرا را به کتابهای روضه الصفا و ناسخالتواریخ و قلائد النحور جلد ربیع الثانی مراجعه کنند.
۵. قلائد النحور: ج ربیع الثانی ص ۱۹۱
۶. قلائد النحور: ج ربیع الثانی ص ۱۷۷
۷. بحارالانوار: ج ۵۰ ص ۲۶۳
۸. تتمه المنتهی: ص ۱۲۸
۹. تمه المنتهی: ص ۱۱۸-۱۲۷ قلائد النحور: ج ربیع الثانی ص ۱۹۱ فیض العلام: ص ۲۲۸
۱۰. اعلام الوری: ج ۲ ص ۱۳۲، فیض العلام: ص ۲۲۹
۱۱. قلائد النحور: ج ربیع الثانی ص ۱۸۵
۱۲. مسار الشیعه: ص ۲۳
۱۳. توضیح المقاصد: ص ۱۰، مسار الشیعه: ص ۳۰
۱۴. ریاحین الشریعه: ج ۳ ص ۲۴، ارشاد: ج ۲ ص ۳۱۳
۱۵. تتمه المختصر فی اخبار البشر: ج ۱ ص ۳۴۸

- ۱۶، مرقا المعارف: ج ۲ ص ۱۶۳، منتخب دریای سخن: ص ۳۴، زندگانی کریمه اهل بیت
سلام الله علیها: ص ۸۳
- ۱۷، بحار الانوار: ج ۶۰ ص ۲۱۹، (۲۲۰) اجساد جاویدان: ص ۱۰۵
- ۱۸، مستدرک سفینه البحار: ج ۸ ص ۲۵۷
- ۱۹، حیاة الست: ص ۱۱
- ۲۰، بحار الانوار: ج ۵۷ ص ۲۲۸
- ۲۱، بحار الانوار: ج ۹۵ ص ۳۵۷
- ۲۲، مناقب ابن شهر آشوب: ج ۳ ص ۴۰۶، قلند النحور: ج ربیع الثانی ص ۲۱۹،
۲۳، قلند النحور: ج ربیع الثانی ص ۲۲۵-۲۲۹، فرسان الهیجاء: ج ۲ ص ۲۱۷، بحار الانوار: ج
۴۵ ص ۳۳۳، مستدرک سفینه البحار: ج ۴ ص ۶۸، وقایع الایام: ج ربیع الاول و ربیع الثانی
ص ۲۲۶
- ۲۴، فرسان الهیجاء: ج ۲ ص ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۴۴، ۲۴۵
- ۲۵، بحار الانوار: ج ۴۵ ص ۳۸۶
- ۲۶، بحار الانوار: ج ۴۵ ص ۳۳۳، قلند النحور: ج ربیع الثانی ص ۲
- ۲۷، بحار الانوار: ج ۵۰ ص ۱۶۱-۱۶۲، تاریخ سامراء: ج ۳ ص ۳۰۲
- ۲۸، مستدرک سفینه البحار: ج ۵ ص ۲۳۰
- ۲۹، قلند النحور: ج ربیع الثانی ص ۲۲۶، مرآة العقول: ج ۶ ص ۱۲۸
- ۳۰، کافی: ج ۱ ص ۲۶۱
- ۳۱، تممه المنتهی: ص ۷۲، قلند النحور: ج ربیع الثانی ص ۲۶۲، توضیح المقاصد: ص ۱۲-۱۳
- فیض العلام: ص ۲۵۵
- ۳۲، وقایع الشهور: ص ۹۱
- ۳۳، اسد الغابه: ج ۲ ص ۹۶
- ۳۴، سبعة من السلف: ص ۳۳۷-۳۴۱، صحیح بخاری: ج ۵ ص ۱۰۷، اسد الغابه فی معرفه
الصحابه: ج ۲ ص ۹۴
- ۳۵، سبعة من السلف: ص ۳۴۲-۳۴۵
- ۳۶، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ج ۱۳ ص ۳۰۲-۳۰۳
- ۳۷، سبعة من السلف: ص ۳۴۶-۳۴۸، شرح ابن ابی الحدید: ج ۱ ص ۱۷۹
- ۳۸، سبعة من السلف: ص ۳۴۷، از الطبقات الكبرى

معارف

سنة ١٤٤٠ هـ
١٩١٩ م



شبّهات

شبّهات جمع شبّه به معنای مشابهت و پوشیدگی است. معانی دیگری چون اشتباه، احتمال اشکال و شک نیز دارد و همچنین چیزی که حق و باطل در آن معلوم نیست را شبّه می‌نامند.

معنای لغوی شبّهات

شبّهات، جمع شبّه، (اسم مصدر از اشتباه [۱])، به معنی شک و تردید [۲]، پوشیدگی کار [۳] و همانند بودن دو چیز است به گونه‌ای که تشخیص را مشکل یا غیرممکن کند. [۴]

معنای اصطلاحی شبّهات

معنای شبّهات در اصطلاح، تردید بین امور حلال و حرام، خطا و ثواب و حق و باطل است. [۵]

غزالی میگوید: مراد ما از شبّه، جزاین نیست که کار آن بر ما مشتبه شود. [۶] ابن عربی معتقد است: شبّه یعنی چیزی که شبیه محرّماتی است که مطابق نص صریح کتاب، سنت و اجماع تحریم شده است. [۷]

اهمیت و جایگاه پرهیز از شبهات

در آموزه‌های دینی، به مقوله‌ی شبهه و پرهیز از آن، اهمیت فراوانی داده شده است. واژه‌های تقوی، ورع، احتیاط و مانند آن، جایگاه و وسعت تأثیرگذاری آن را به خوبی بیان می‌کند. علمای اخلاق و عرفان چنین گفته‌اند: «تقوی مراتبی دارد که بالاترین مرتبه‌ی آن، پرهیز از شبهات و مکروهات است.» [۸] [۹]

یعنی در این مرحله، انسان نه تنها از محرّمات قطعی و گناهان واضح اجتناب می‌کند، بلکه خود را از امور مشتبه نیز دور نگه می‌دارد که مبدا به گناه آلوده شود. به همین دلیل امیرمؤمنان (علیه السلام) می‌فرماید:

«هیچ ورعی از نظر رفعت، مانند توقف در امور مشتبه نیست.» [۱۰]

درجات مسلمین در پرهیز از حرام

مسلمین در پرهیز کردن از حرام درجات مختلفی دارند: [۱۱]

← درجه‌ی اول

پرهیز عدالت‌پیشگان است. در این مرحله، از هر چیزی که فتوای فقها آن را حرام میدانند باید پرهیز کرد.

← درجه‌ی دوم

پرهیز صالحان و نیک مردان است که اجتناب از موارد شبهه است. یعنی پرهیز از چیزهایی که احتمال حرمت دارد، هر چند که از نظر مراجع عظام، حرام نباشد. [۱۲]

← درجه‌ی سوم

پرهیز تقوایپیشگان است و آن اجتناب از مواردی است که بیم آن می‌رود که انجام آن به حرام یا شبهه، منجر شود.

← درجه‌ی چهارم

ورع صدیقان است و آن روی‌گردانی از غیر خدا و توجه کامل به او است.

پرهیز از شبهات از منظر قرآن

قرآن کریم ما را به پرهیز از شبهات توصیه می‌کند و می‌فرماید:

«وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولٌ»؛ [۱۳]

«از آنچه نمی دانی پیروی نکن، چرا که گوش، چشم و دلها، همه مسئول اند.»

پرهیز از شبهات از منظر روایات

احادیث معصومین علیهم السلام، با تعبیرات مختلفی و با تأکید فراوان به این موضوع پرداخته و ما را به پرهیز از شبهات توصیه می کند.

پیغمبر اکرم (صلی الله و علیه و آله) می فرمایند:

«آنچه من آن را حلال می دانم، تا روز قیامت حلال، و آنچه حرام می دانم تا قیامت حرام است. آگاه باشید، خدای سبحان، حلال و حرام را در قرآن بیان نموده، و من نیز در سنت و سیره ام، برای شما تبیین نمودم. و بین حلال و حرام، شبهه ها است که از ناحیه شیطان و از ابداعات او بعد از من است.» [۱۴]

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می فرمایند:

«از شبهه ها حذر کنید؛ زیرا که شبهه به قصد فتنه و گمراه سازی ساخته شده است.» [۱۵]

امام محمد باقر (علیه السلام) می فرمایند:

«درنگ کردن هنگام پیش آمدن شبهه، بهتر از فرو رفتن در گرداب هلاکت است.» [۱۶]

امام صادق (علیه السلام) می فرمایند:

«پارساترین مردم کسی است که به گاه شبهه بازایستد.» [۱۷]

اقسام شبهات

شبهات بر دو قسم هستند: ۱- فکری ۲- مالی

← شبهات فکری

امت اسلامی، ارزشها و ضد ارزش هایی دارد و کسانی که ارزشهای متفاوتی دارند سعی میکنند با بدعت های شبهه آلود و سخنان و تحلیل های گیج کننده،

مردم را گمراه نموده و ارزش های آنها را تغییر دهند. [۱۸]

حق و باطل در حیات بشری، همواره و در همه ی موقعیت ها، با آن وضوح

و صراحت نمودار نمی‌شوند که برای هیچکس جای تردید و شک و شبهه‌ای نمانده باشد و عواملی دخالت دارند که زمینه‌ی اشتباه را فراهم می‌کنند که شبهات طبیعی نام دارند. از جمله:

← ← عوامل شبهات فکری

- ۱- دخالت نیت‌ها و هدفگیری‌ها
- ۲- نارسائی الفاظ در بیان مقاصد واقعی
- ۳- چند علتی بودن حالاتی که در اعمال و آثار انسان وجود دارد. شبهه دیگر، القای شبهه و مشتبه ساختن عمدی حقایق است. [۱۹] نفوذ و تأثیر چنین شبهه‌هایی در مردم موجباتی دارد:
 - ۱- ضعف معرفت و شناخت مردم نسبت به حقایق دین. [۲۰]
 - ۲- دنیاپرستی و حرام‌خواری، که باعث می‌شود، انسان برخلاف شناخت خود عمل کند.
 - ۳- بی‌اعتمادی نسبت به پویندگان راه حق بر اثر خلاف‌کاری‌های عده‌ای و مشاهده برخی بی‌عدالتی‌ها و تبعیضها.
 - ۴- عدم وجود مرجعی مطمئن برای رفع شبهه.

← شبهات مالی

پارسایی و اجتناب از حرام، سبب نجات و حرام‌خواری، بزرگترین مانع وصول به سعادت است. معصومین علیهم‌السلام، حلال و حرام را اموری روشن و آشکار می‌دانند، که با اندک دقت و با کمترین تلاش و پرس و جو، می‌توان به آن آگاهی یافت؛ اما مسئله‌ای که در این میان وجود دارد و چگونگی آن روشن نیست، شبهات است که اگر از آن پرهیز نشود، اعمال نیک ما را نابود نموده و زمینه‌ی گمراهی ما را فراهم می‌کند، و ما ناخواسته و ندانسته عامل فتنه‌گران و مفسدان خواهیم شد. [۲۱]

روز عاشورا، سیدالشهدا، در علت آن همه گمراهی و خباثت یزیدیان فرمودند: «شکم‌های شما از حرام پر شده است و لذا دیگر پذیرای هدایت نیستید». [۲۲] این پیام حسین بن علی (علیه السلام) به همه‌ی مردم دنیا است که حرام‌خواری حتی می‌تواند آدمی را در مقابل فرزند پیغمبر و سید جوانان بهشت قرار دهد و لذا پیغمبر خاتم (صلی الله و علیه و آله) حق داشت در مورد امت

اسلامی از این جهت نگران باشد و اعلان خطر کند که:
 «بعد از من بیش از هر چیز بر اتم از این کسب‌های حرام، شهوتِ پنهانی و
 ربایمناکم». [۲۳]

آثار پیروی از شبهات

پیروی از علم و آگاهی، یکی از مهمترین اصول زندگی اجتماعی است. به همین دلیل، بسیاری از آیات قرآن [۲۴] [۲۵] و روایات اسلامی [۲۶] [۲۷] [۲۸]، به این موضوع اختصاص یافته، و روشن می‌شود که بدون تحقیق و علم و یقین، نباید به چیزی معتقد شد، نه عمل کرد و نه داوری نمود؛ پیروی از حدس و گمان، و حرکت در فضای شبهه‌ها، خطرات بزرگی برای فرد و جامعه، در پی خواهد داشت؛ از جمله:

- ۱- بروز فتنه‌های اجتماعی
- ۲- انحطاط اخلاقی
- ۳- تضعیف اعتقادات دینی [۲۹]
- ۴- پایمال شدن حقوق افراد
- ۵- به خطر افتادن آبروی افراد
- ۶- دلسرد کردن خدمت‌گذاران جامعه
- ۷- پررونق شدن بازار شایعات
- ۸- از میان رفتن روحیه‌ی تحقیق
- ۹- از بین رفتن روابط اجتماعی و ایجاد بدبینی. [۳۰]

راه مبارزه با شبهه‌گرایی

تنها سؤالی که در اینجا مطرح است، این است که ما چگونه می‌توانیم خود و جامعه را از این عادت شوم و عواقب دردناک آن، رهایی بخشیم. پاسخ این سؤال نیاز به بحث طولانی دارد که در این مختصر نمی‌گنجد، ولی به عنوان یک دستورالعمل فشرده باید به نکات زیر توجه کرد:

- ۱- باید عواقب دردناک این عمل را از طرق مختلف، پی‌درپی به مردم گوشزد کرد و از آنها خواست که در آثار شوم پیروی از غیر علم تفکر کنند.

- ۲- باید بدانند که خداوند متعال، در همه حال مراقب آنها است. او سمیع و بصیر است و حتی از افکار ما آگاه است. [۳۱]
- هر سخنی می‌گوییم و هر گامی برمی‌داریم در نامه عمل ما ثبت می‌شود.
- ۳- باید سطح رشد فکری را بالا برد، چرا که پیروی از غیر علم، کار افراد ناآگاه است. [۳۲]

درمان شبهات

راه درمان شبهات، تقواست. تقوای الهی سرچشمه‌ی تمام خوشبختی‌ها است و خیر و سعادت دنیا و آخرت را برای انسان به ارمغان می‌آورد.

← ثمرات تقوی از منظر قرآن

قرآن کریم برای تقوی فراوانی را بیان نموده که ما به ذکر چند مورد از آن اکتفا می‌کنیم:

← ← پرهیز از گناه

خداوند میفرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ»؛ [۳۳]

«هنگامی که پرهیزگاران گرفتار و سوسه‌های شیطان شوند، (به یاد خدا و کیفر او) می‌افتند، ناگهان بینا می‌گردند».

← ← سعادت جاویدان

خداوند میفرماید:

«پرهیزگاران، گرامی‌ترین افراد نزد پروردگارتند.» [۳۴] [۳۵] [۳۶]

← ← تشخیص حق و باطل

خداوند می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَل لَّكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ»؛ [۳۷]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید برای شما وسیله‌ای برای جدایی حق از باطل قرار می‌دهد.»

←← هدایت و پذیرش حق

خداوند می فرماید:

«ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ»؛ [۳۸]

«آن کتاب با عظمت که در آن هیچ تردیدی نیست، راهنمای پرهیزگاران است.»

آری، انسان با تقوی قدرت جذب داشته و حرف حق را می پذیرد.

←← آثار دیگر تقوی

آثار دیگر تقوی عبارتند از:

آسان شدن امور زندگی؛ «...وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا» [۳۹]

نزول برکات؛ «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ...» [۴۰]

بهترین توشه‌ی قیامت؛ «وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ وَتَزُودُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ...» [۴۱]

روزی بی حساب؛ «...وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَاللَّهُ يَزِدُّكَ مَن يَشَاءُ بغير حساب» [۴۲]

محبوب خدا شدن؛ «...فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ» [۴۳]

نجات از جهنم؛ «ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثًا» [۴۴]

وراثت بهشت؛ «تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَن كَانَ تَقِيًّا» [۴۵]

پی نوشت‌ها

۱. حسینی دشتی، سید مصطفی؛ معارف و معاریف، ج ۶، ص ۴۴۷.
۲. دهخدا، لغت نامه، ج ۲۸، ص ۲۳.
۳. سجادی، سید جعفر؛ فرهنگ معارف اسلامی، ج ۲، ص ۱۰۳۶.
۴. راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، ص ۴۴۳.
۵. انیس، ابراهیم و دیگران؛ المعجم الوسیط، ج ۲-۱، ص ۴۷۰.

۶. غزالی، محمد؛ احیاء العلوم، مترجم: مؤید الدین محمد خوارزمی، ج ۲، ص ۲۱۴.
۷. عربی، محی الدین؛ فتوحات مکیه، ج ۱، ص ۳۴۴.
۸. طبرسی، نورالله؛ پروا پیشگان در کلام امیرالمؤمنین (ع)، تحقیق و تدوین: حسین غفاری ساروی، ص ۱۹۳.
۹. مجلسی، محمدباقر، عین الحیات، تحقیق: سید مهدی رجایی، ج ۲، ص ۳۳۹.
۱۰. نهج البلاغه حکمت ۱۱۳، ص ۴۸۸.
۱۱. نراقی، محمد مهدی، جامع السعادات (علم اخلاق اسلامی)، ج ۲، ص ۲۳۹.
۱۲. کراچکی، محمد، کنزالفوائد، قم، انتشارات دارالذخائر، ۱۴۱۰ق، اول، ج ۱، ص ۳۵۱.
۱۳. اسراء/سوره ۱۷، آیه ۳۶.
۱۴. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۲۴، ج ۴۷.
۱۵. محمدی ری شهری، میزان الحکمه، ج ۲، ص ۱۴۰۴.
۱۶. میزان الحکمه، ج ۲، ص ۱۴۰۴.
۱۷. میزان الحکمه، ج ۲، ص ۱۴۰۵.
۱۸. مصباح یزدی، محمد تقی؛ در پرتو آذرخش، ص ۱۲۱-۱۱۸.
۱۹. جعفری، محمد تقی؛ ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۹، ص ۲۰۰.
۲۰. ابن ابی الحدید؛ شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۴۰.
۲۱. البرقی، احمد بن محمد بن خالد؛ المحاسن، ج ۱، ص ۲۱۶، ح ۱۰۳.
۲۲. مهد تحقیقات باقرالعلوم (ع)، منظمه الاعلام الاسلامی؛ موسوعه کلمات الامام الحسین (ع)، ص ۴۲۲.
۲۳. کلینی، کافی، ج ۵، ص ۱۲۴، ح ۱.
۲۴. یونس/سوره ۱۰، آیه ۳۶.
۲۵. نجم/سوره ۵۳، آیه ۲۳.
۲۶. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۶.
۲۷. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۷.
۲۸. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۳۸.
۲۹. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۴۰.
۳۰. تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۱۲۰.
۳۱. غافر/سوره ۴، آیه ۱۹.
۳۲. تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۱۲۱.
۳۳. اعراف/سوره ۷، آیه ۲۰۱.
۳۴. مریم/سوره ۱۹، آیه ۶۳.
۳۵. طور/سوره ۵۲، آیه ۱۷.
۳۶. نور/سوره ۲۴، آیه ۵۲.
۳۷. انفال/سوره ۸، آیه ۲۹.
۳۸. بقره/سوره ۲، آیه ۲.
۳۹. طلاق/سوره ۶۵، آیه ۴.
۴۰. اعراف/سوره ۷، آیه ۹۶.
۴۱. بقره/سوره ۲، آیه ۱۹۷.
۴۲. بقره/سوره ۲، آیه ۲۱۲.
۴۳. آل عمران/سوره ۳، آیه ۷۶.
۴۴. مریم/سوره ۱۹، آیه ۷۲.
۴۵. مریم/سوره ۱۹، آیه ۶۳.

نگاهی به سیر شبها در اعتقادات دینی

سخنرانی حضرت آیت الله مصباح در کانون گفت‌وگو دینی

سالن اجتماعات فیضیه ۱۴/۰۷/۱۳۸۳

بسم الله الرحمن الرحيم

«الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيد الانبياء والمرسلين حبيب
اله العالمين ابي القاسم محمد وعلى آله الطيبين الطاهرين المعصومين . اللهم
كن لوليك الحجة بن الحسن صلواتك عليه وعلى آبائه في هذه الساعه وفي كل
ساعه ولياً وحافظاً وقاعداً وناصراً ودليلاً وعيناً حتى تسكنه أرضك طوعاً وتمتعه
فيها طويلاً»

تقدیم به روح ملکوتی امام راحل و شهدای والا مقام اسلام صلواتی اهداء
بفرمایید.

خدای متعال را شکر می‌کنم که توفیق عنایت فرمود بار دیگر در جمع سروران
و برادران عزیز حضور پیدا کردم و هر چند مطلب قابل توجهی که قابل عرضه
باشد که خدمت شما بگویم و بیارزد که وقت شما را بگیرم، ندارم؛ ولی همین
که اطاعت امری کرده باشم و اعلام هماهنگی و هم‌فکری و همکاری و ارادت،
همین برای بنده مغتنم است.

مشکلی که همه ما داریم و احساس مسؤولیت بیشتری می‌کنیم از آن
جهت که سر و کار ما با منابع دین، کتاب و سنت است. مشکلی است که در

این سال‌های اخیر، به خصوص، بیشتر دامنگیر جامعه‌ی ما مخصوصاً جوانان شده و در سطوح مختلفی شبهات و شکوکی درباره‌ی مطالب دینی اعم از عقاید و ارزش‌ها و احکام مطرح شده؛ البته خدا را شکر می‌کنم و از دست اندرکاران هم صمیمانه تشکر می‌کنم که عزیزان، فضاء و اساتید مطرح حوزه در این چند سال تلاش‌های بسیار مشکوری داشتند در جهت حل مشکلات، تبیین شبهات، پاسخگویی به آنها در سطوح مختلف؛ سخنرانی‌هایی داشتند، مقالاتی، کتاب‌هایی نوشتند، مجلاتی دایماً، مستمراً منتشر می‌شود و بر ذمه گرفته‌اند که این مسؤولیت را انجام بدهند. «شکر الله مساعیهم الجمیله». ولی بهر حال آن قدر هجمه‌ی دشمن قوی و گسترده است و از راه‌های مختلف هجوم می‌کنند که این نوع فعالیت‌ها پاسخگوی همه‌ی آن نیازها نیست. باز هم نیاز به چنین جلساتی، جلساتی که بحث و گفتگو بشود، هست. من خیلی دلم می‌خواست می‌شد ۳۰ سال به عقب برمی‌گشتم، یک مقدار نیروی جوان‌تر داشتم و هر روز در جمع شما، اینجا حاضر می‌شدم و با هم گفتگو می‌کردیم، بحث می‌کردیم. ولی متأسفانه دیگر عمری از ما گذشته و ما آفتاب لب بام هستیم. با یک سختی من در همین جلسه هم شرکت کردم و حال مزاجی من مساعد نیست. بهر حال با توجه به اینکه جلسه‌ای است به مناسبت اینکه در آستانه‌ی ماه مبارک رمضان هستیم و بسیاری از عزیزان درصدد هستند که برای انجام مسؤولیت بزرگ تبلیغی و ارشادی به شهرستان‌ها و بخش‌های مختلف تشریف ببرند و با گروه‌های مختلف، مخصوصاً با دانشجویان مواجه می‌شوند، گفتگویی در این زمینه‌ها هر چند فشرده و ناقص، در حدی که از عهده‌ی مثل من در این شرایط و با این گستردگی مسایل فراهم می‌شود. قرار شد که ما تعدادی از این شبهات را فهرست‌وار عرض کنیم و جواب‌های اجمالی، که در اذهان مبارک عزیزان، با همین اختصار و اجمالش باشد و در فرصت‌های مناسب از منابع و اشخاص دیگری که در این زمینه بهتر کار کرده‌اند، استفاده کنند.

ما هیچ شکی نداریم، یعنی قبل از اینها هم شکی نداشتیم، اما حالا دیگر خیلی روشن‌تر شده که دشمنان اسلام با تمام توان به جنگ اسلام آمده‌اند و اگر روزگاری این قصد خودشان را مخفی می‌کردند، حالا خیلی بی‌شرمانه،

آشکار می‌گویند: دشمن ما اسلام است؛ ما برای نابودی اسلام باید تلاش کنیم؛ و هیچ ابایی ندارند از گفتن این حرف‌ها. رفتارهایشان هم در کشورهای اسلامی نشان دهنده‌ی این مطلب است. ولی مشکل اساسی آنها این است که تنها با جنگ نظامی یا با مبارزات اقتصادی مشکل آنها حل نمی‌شود. برای اینکه اسلام یک دین عمیق و ریشه‌داری است در اذهان و نفوس مسلمان‌ها، که به این آسانی‌ها دست از آن برنمی‌دارند. مبانی اسلام آن قدر قوی و محکم است که با القاء این شبهات متزلزل نمی‌شود؛ مثل بعضی ادیان دیگر نیست که گاهی صریحاً هم می‌گویند معتقدات ما، ما قبول داریم خلاف عقل است، ولی باید ایمان آورد. در بعضی ادیان حتی مسؤولینش تصریح می‌کنند که ما این معتقدات را با عقل نمی‌توانیم اثبات کنیم و حتی قبول می‌کنیم که بعضی‌ها خلاف عقل است، ولی بهرحال وحی است و باید پذیرفت و اول باید ایمان آورد، آن وقت بعد فهمید و شناخت. در اسلام این جور نیست. مبانی اسلام، معتقدات، اصول اخلاقی و ارزشی و پایه‌های احکام اسلام آن قدر روشن و مستحکم است که، با اینکه، مثلاً یک حمله نظامی به یک کشوری کنند، یک کشوری را مدتی تحت سلطه بگیرند، اینها از بین نمی‌رود. نمونه‌هایش هم در عالم هست. ۷۰ سال کشورهای اسلامی زیر سلطه‌ی کمونیسم بودند و بالاخره ریشه‌های دین را نتوانستند از قلوب مردم بردارند. با اینکه سه نسل با اینها بازی کردند. ولی به هر حال این را، چاره‌ای نمی‌بینند جز اینکه در کنار فعالیت‌های نظامی، سیاسی، اقتصادی، بند و بست‌های سیاسی و همه‌ی شگردهای شیطنت‌آمیزی که دارند و ما هم هر روز در دنیا شاهدش هستیم، یک تلاش بسیار گسترده و مفصل و برنامه‌ریزی شده با بودجه‌های سنگین در جهت تضعیف فرهنگ اسلامی است.

این فعالیت‌ها را از یک نظر می‌شود به دو دسته تقسیم کرد: یکی فعالیت‌های عملی که انجام می‌دهند و با استفاده از اصول روانشناسی سعی می‌کنند که ارزش‌های اسلامی را در نفوس مردم، به خصوص نسل جوان، تضعیف کنند؛ از قبیل ساختن فیلم‌ها، نمایشنامه‌ها، نوشتن رمان‌ها و سایر چیزهایی که در دستگاه‌های تبلیغاتی به کار می‌برند و حتی از اینکه یک مارک کوچکی روی یک پیراهنی بزنند خودداری نمی‌کنند. همه‌ی اینها فعالیت‌های عملی است که

علیه اسلام انجام می‌دهند و سعی می‌کنند که مسلمان‌ها را نسبت به دین خودشان سست کنند. البته کم و بیش اینها هم اثر دارد؛ بی‌اثر هم نیست و متأسفانه ما در همین چند سال بعضی از آثارش را در کشور خودمان هم می‌بینیم. اما پرداختن به این روش‌ها و مبارزه‌ی با آنها، این محل بحث ما نیست. آنها البته روش خاصی دارد، باید پیگیری کرد، بحث هم کرد، تحلیل هم کرد، ولی مسؤولینش ما نیستیم و اگر ما هم باید فعالیت‌هایی بکنیم، فعلاً مورد بحث؛ ما نیست.

بخش عمده‌ای که برای تضعیف فرهنگ اسلامی بکار می‌برند ایجاد شبهات و شکوک در مبانی فکری و عقیدتی و همچنین در مبانی ارزشی و احکام و مقررات اسلامی است که به صورت‌های مختلفی اینها را مورد هجوم قرار می‌دهند. البته آنچه در درجه‌ی اول برای آنها خطرناک است اعتقادات قلبی نیست؛ آنچه برای آنها خطر دارد و از پیشرفت آنها مانع می‌شود پایبندی به رفتارها و ارزش‌هاست. ولی از آنجایی که در اسلام احکام رفتاری و احکام اجتماعی اسلام جدای از ارزش‌ها نیست و ارزش‌ها هم جدای از باورها نیست، ارزش‌هایی که ما داریم نهایتاً برمی‌گردد به اعتقادات ما و کشیدن یک دیوار حایلی، حجاب حاجزی بین باورها و ارزش‌ها در نظام اسلامی معنای روشنی ندارد، قابل قبول نیست. ولی به هر حال آنچه در درجه‌ی اول با آن مواجه هستند و می‌خواهند آنها را از بین ببرند تقیّد مسلمان‌ها به احکام اسلامی است. ملاحظه می‌فرمایید برای یک حجاب که یک روسری، یک دختری، در مدرسه یا در اداره سر کند، چه جنجالی در دنیا به پا می‌کند! حاضرند چقدر منافع خودشان را به خطر بیندازند، آراء مسلمان‌ها را در کشورهای خودشان، در انتخابات از دست بدهند، همه اینها را تحمل می‌کنند؛ ولی این را نمی‌پذیرند که یک نمادی از دین، از اسلام، در کشور دیده بشود. این نشانه‌ی این است که تقیّد به احکام اسلامی خیلی مهم است. تنها مسأله اعتقادات نیست که بیابند در اعتقادات تشکیک کنند. البته آنها از هیچ چیزی فروگذار نمی‌کنند. ولی منظورم این است که ابتداً آنچه برای آنها اهمیت دارد این است که با این رفتارهایی که بخصوص در سطح جامعه نمود دارد، به چشم می‌خورد و نشانه‌ی این است که مردم دین دارند، به دینشان پایبند هستند، علاقه دارند، اینها را از بین ببرند. البته به دنبال اینها،

آن ارزش‌هایی که در پس این احکام نهفته است و باورهایی که زیربنای همه‌ی آن ارزش‌هاست. خوب، در این زمینه کارهای بسیار زیادی شده و چه بسا گاهی تصور بشود که این انواع، کارهای مختلفی است، ربطی به هم ندارد؛ اما تصور حقیر این است که در این زمینه‌ی تضعیف باورها و ارزش‌ها يك سیستم مبارزه با اسلام وجود دارد؛ یعنی يك مجموعه‌ای از برنامه‌هایی است که اینها با هم دیگر مربوط است و متناسب با هم است و تقدم و تأخر دارد، رابطه‌ی منطقی با هم دارد.

من با اجازه‌تان يك سیری از این فعالیت‌هایی که دشمنان البته و صد البته به دست ایادی داخلی‌شان انجام می‌دهند، آنها را اشاره می‌کنم، با پیوندی که بین اینها است، که اینها از همدیگر بی‌ارتباط نیست و در حدی که فرصت باشد و هم توان من و هم مجال جلسه باشد، جواب‌های فشرده‌ای هم برای هر يك از اینها، و فکر نمی‌کنم مجموعاً در چنین فرصتی بیش از این انتظار باشد، لااقل با توجه به ضعف بنده.

خوب ما وقتی با يك حکم اسلامی مواجه می‌شویم که آمریکا نمی‌پسندد، جهان غرب نمی‌پسندد، ایادیش نمی‌پسندد و می‌خواهند این از بین برود، فرض کنید همین خود حجاب، مبارزه با حجاب تنها در پاریس انجام نمی‌گیرد؛ در داخل کشورهای ما الان هم به وسیله‌ی روزنامه‌ها و مجلات در حال جریان است؛ نطق‌ها، سخنرانی‌ها، در مقالات، روزنامه‌ها. اگر بررسی بکنید، کاملاً روشن است که الان هم هنوز دست برداشته‌اند؛ در داخل کشور دارند مبارزه با حجاب می‌کنند. خوب، اگر بخواهند با يك حکمی مبارزه کنند، کاری بکنند که مردم نسبت به این حکم سست بشوند و کم کم ترك کنند، چه کار می‌بایست کرد؟ صرف نظر از آن رفتارهایی که در انگیزه‌ی افراد اثر می‌گذارد و طبق اصول روانشناسی اعمال می‌شود، صحنه‌های بی‌حجابی، فیلم‌ها و چیزهای دیگر، صرف نظر از آنها، آنچه جنبه‌ی فکری و نظری دارد، مسیر طبیعی‌اش همین است که اول بگویند: آقا! کی گفته حجاب واجب است؟ حالا حجاب را این جور ی اصلش، ابتدائاً مطرح نمی‌کنند؛ چه کسی گفته صورت را باید پوشانید، یا موها را باید پوشانید؟ حالا يك کمی مو هم پیدا باشد، چه می‌شود، چه شکالی دارد؟ یا دست، يك مقدار بالاتر باشد، تا آرنج پیدا باشد؟ یا پا، تا ساق

پا پیدا بشود؟ وقتی بخواهند این حکم را تضعیف کنند و در اذهان سستش بکنند، اول می‌آیند و می‌گویند: کی گفته؟ خوب، آن وقت طرف هم می‌گوید: خوب، مرجع تقلید گفته، در رساله‌ها نوشته، همه فقها گفته‌اند. خوب، چه خواهند گفت؟ [می‌گویند:] از کجا اینها درست فهمیدند؟ اولاً می‌گردند بلکه در طول تاریخ تشیع، يك فتوایی از يك جایی، حتی به صورت احتمال، از يك کسی پیدا کنند که بگویند: نه، این جوری نبوده، اختلافی بوده؛ اگر در هزاران فقیه، يك نفری، بگردند که در کلامش يك همچین اشاره‌ای باشد، به همان تکیه می‌کنند؛ می‌گویند: نه، مسأله اختلافی است. کافی است برای اینکه يك جوانی که خودش هم انگیزه دارد، به همین سست بشود. بگوید حالا که اختلافی است، ما آن یکی فتوا را می‌گیریم؛ و اگر نبود، سعی می‌کنند اصلاً يك مفتی بتراشند. و چه بسا سال‌ها کار کنند که در يك محیطی، يك نفر به عنوان مفتی، مجتهد شناخته بشود، تا يك روزی چنین فتوایی را از او بگیرند. و این را بعید ندانید، در تاریخ ما این جور چیزها خیلی فراوان داریم.

بهرحال این اولین مرحله است، تشکیک در فتوا، که چه کسی گفته این فتوا درست است؟ خوب، ممکن به اینجا برسند یا مردم ما توجه داشته باشند [که] این صحبت فتوای شخصی نیست، يك مجتهد فتوا داده، دو تا مجتهد فتوا داده‌اند و این حرفها؛ مسأله‌ی اجماعی است؛ بلکه از ضروریات است؛ همه فقها گفته‌اند. این جور نیست که يك مجتهدی که ما از او تقلید می‌کنیم، بتوانیم از يك کس دیگر تقلید کنیم که جایز بداند؛ اصلاً فتوای دیگری وجود ندارد، همه همین را گفته‌اند. در مرحله‌ی دوم می‌گوید: چه کسی گفته اصلاً شما تقلید کنید؟ اول در اینکه کدام فتوا درست و کدام فتوا غلط است. از این مرحله می‌گذرد، آن وقت چه کسی گفته باید تقلید کنید؟ اصلاً خودتان بروید از منابع اسلام استفاده کنید. قرآن «هدی للئاس»؛ است، «هدی للعلماء»؛ که نیست! اسلام که نیامده برای علما، فقها، اسلام برای همه‌ی مردم آمده! مگر نگفته «هدی للئاس»؟ خوب، شما هم ناسید؛ خودتان بروید هدایت بشوید! این حرف‌ها [را] حتماً شنیده‌اید. البته این تازگی ندارد. پیش از انقلاب هم از بعضی روشنفکرها همین حرف‌ها مطرح می‌شد؛ دعوت مردم به اینکه روحانیون را کنار بگذارند، خودشان در قرآن و سنت تحقیق کنند، اسمش را هم تحقیق

می‌گذاشتند.

این مرحله‌ی دوم است که آقا! شما خودتان بروید به کتاب و سنت مراجعه کنید. آن وقت به آنها القا می‌کنند، مثلاً يك آیه متشابهی را، يك روایت ضعیفی را، يك چیزی را به آنها نشان می‌دهند که ببینید، اینجا چنین گفته؛ و به این وسیله خودشان اجتهاد کنند، بگویند: نه، همه فقها اشتباه کردند و ما درست می‌گوئیم! پس، این مرحله‌ی دوم.

خوب، اگر این هم نگرفت، یعنی آن قدر دلیل روشن بود، آیه قرآن، روایت متواتر، صریح بود که تشکیک در اینها نمی‌شد بکنند، معلوم بود که مثلاً این کلامی است از پیغمبر و امام معصوم صادر شده و هیچ معنای دیگری غیر از این هم ندارد، همه‌ی فقها هم فتوا دادند، اجماع هم هست، مخصوصاً در يك مواردی اجماع شیعه و سنی هم هست، از ضروریات دین هم هست؛ ولی خوب آنها که این حرف‌ها سرشان نمی‌شود؛ یعنی نمی‌خواهند سرشان بشود؛ بالاخره می‌گردند جوان‌هایی را پیدا کنند که ضروری و غیرضروری و این حرف‌ها اصلاً به گوششان نخورده است. در مرحله‌ی سوم، می‌گویند از کجا آنچه که دیگران فهمیدند، این صحیح باشد؟ شاید يك معنای دیگری دارد که دیگران نفهمیدند. در این راستا مسأله‌ی تعدد قرائات و تعدد فهم‌ها مطرح می‌شود، در مرحله‌ی سوم؛ که خوب، این يك چیزی است که تا به حال این جور فهمیدند، ولی در این عصر مردم چیز دیگری می‌فهمند؛ فهم‌ها تغییر می‌کند؛ فهم، تابع سوابق ذهنی است. این سوابق ذهنی ما غیر از سوابق ذهنی مردم جاهلی است، مردمی که آن چنان بودند و چنان رفتارهایی داشتند؛ آنها يك جوری می‌فهمیدند؛ ما امروز پیشرفت علم را داریم، پیشرفت تمدن را داریم، پیشرفت فرهنگ را داریم و اینها سوابقی در ذهن ما ایجاد می‌کند که فهم ما از این آیات و روایات جور دیگری می‌شود. مخصوصاً که این مطلب [را] بیابند شکل فلسفی و علمی هم به آن بدهند. اصلاً يك مکتبی هست به نام هرمنوتیک، که [بر اساس اصول آن] فهم انسان تفاوت می‌کند و ممکن است از يك کلام فهم‌های مختلفی وجود داشته باشد؛ با گرایش‌های مختلفی که در این مکتب فلسفی وجود دارد. به هر حال، تشکیک در این که فهم‌تان درست نیست.

خوب، اگر کسانی زیر بار نرفتند؛ گفتند: نه! ما هر چه فکر می‌کنیم، می‌بینیم

غیر از این، چیزی نمی‌شود از این کلام فهمید؛ بالاخره کلام پیغمبر است و روایت متواتر و ما غیر از این نمی‌فهمیم؛ همان که همه‌ی فقها فهمیده‌اند، ما هم همین را می‌فهمیم. بعد از آن چه؟ می‌گویند: درست است که کلام پیغمبر و امام است و فهم شما هم همین است؛ اما از کجا پیغمبر و امام درست گفته باشند؟! تشکیک در عصمت. نه تنها در روایات تشکیک می‌کنند، بلکه حالا پیغمبر معصوم نبوده، کلام اشتباهی گفته، یا عمداً دروغ گفته. العیاذ باللّٰه. [بلکه] در خود قرآن؛ از کجا که همه قرآن درست باشد؟ ما یک وقتی اگر ۲۰ سال پیش تر به ما می‌گفتند که یک مسلمانی، با اعتراف به مسلمان بودن یا ادعای مسلمانی داشتن، بگوید همه قرآن درست نیست، بعضی‌هایش غلط است، ما اصلاً می‌خندیدیم. می‌گفتیم مگر چنین چیزی ممکن است؟! انسان مسلمان باشد، آن وقت بگوید بعضی از قرآن درست نیست؟! خوب، این چه جور مسلمانی است؟ راستی باور نمی‌کردیم یک وقت، یک روزگاری، یک مسلمانی بیاید، ادعای مسلمانی داشته باشد، در عین حال بگوید بعضی از مطالب قرآن درست نیست؛ ولی امروز چشم باز می‌کنیم، می‌بینیم کتاب می‌نویسند در این زمینه، «نقدپذیری قرآن»؛ قرآن قابل نقد است! یعنی بعضی از مطالبش درست نیست؛ باید تصحیح بشود. و طرف مدعی است که من برای دفاع از اسلام این کار را می‌کنم! اگر این کار را نکنیم، جوان‌ها مسلمان نمی‌شوند؛ آن وقت اسلام رواج نخواهد داشت! [می‌گوید] من برای اینکه مردم مسلمان بشوند این حرف‌ها را می‌زنم؛ می‌گویم همه قرآن، ما نمی‌گوییم درست است؛ همان‌هایی [را] که درست است، شما قبول کنید. آنچه درست است، کدام است؟ آنچه علم تأیید می‌کند. خوب، آن را که علم تأیید می‌کند، دیگر چه کار به قرآن دارد؟! چون علم گفته و قبول کرده است. آنچه که مخالف قرآن است که شما قبول نمی‌کنید؛ پس چه احتیاج دارد به قبول قرآن و دین؟! به هر حال، این هم یک مرحله است برای تشکیک در دین، که اصلاً خود قرآن کلام بشر است. استدلال کرده‌اند، این مطلب تازه‌ای نیست. شاید بیش از ۲۰ سال است، اولین باری که من اطلاع پیدا کردم، با یک هیأتی که در بینشان روحانی بسیار جلیل‌القدری هم بود، در آلمان رفتم برای گفتمان دینی. در آنجا یکی از آنها که تئوریسین معروفشان است، همراه این هیأت بود. آن روز هنوز باطنش آشکار نشده بود، همه او را

نمی‌شناختند. در آنجا گفت ما نمی‌گوییم قرآن کلام خداست؛ چون مسیحیان نمی‌گویند انجیل کلام خداست. آنها اعتراف می‌کنند انجیل يك الهامی است که به حواریون و شاگردان حضرت عیسی شد. خوب، زبانش هم، اصلاً زبان اینکه از طرف خداست، نیست، مثلاً داستان نقل می‌کند، فلان روز عیسی در فلان جا ظاهر شد، چنین گفت. مثل زبان تاریخ می‌ماند. آنها می‌گویند: بله، انجیل کلام خدا نیست؛ منتهی، اینها مُلهم هستند از طرف خدا. بله؛ او هم گفت که ما هم نمی‌گوییم قرآن کلام خداست و شاهدش هم این که می‌گوید: «بیسرناه بلسانک»؛ یعنی لسان پیغمبر است، یعنی کلام پیغمبر است. به هر حال، این هم يك شبهه که حتی آن جایی که نص قرآنی هم باشد، خطاناپذیر هم [باشد] فهمش، در آن نشود اختلاف کنند، آن وقت نوبت می‌رسد که اصلاً بگوییم خدا نگفته، [بلکه] پیغمبر این جور فرمود. آن وقت اینجا فلسفه بافی می‌کنند که اصلاً معنی وحی يك حالت روحی است. به اصطلاح فلسفی بخواهیم صحبت بکنیم، يك علم حضوری است. علم حضوری، در آن موضوع و محمول و این حرف‌ها وجود ندارد. وقتی شخصی که علم حضوری به يك چیزی دارد، بخواهد آن را بیان کند، می‌شود علم حصولی، می‌شود قضیه، می‌شود موضوع و محمول، می‌شود مسند و مسندالیه، یا شکل‌های دیگری از قضیه و به صورت علم حصولی درمی‌آید. آنچه که خطاناپذیر است علم حضوری است. آن، هیچ کس از کس دیگر خبر ندارد که چه درك کرد. آنچه که بیان می‌شود، این، طبق سوابق ذهنی و فرهنگ عمومی بیان می‌شود. پیغمبر آنچه را که به عنوان وحی دریافت می‌کرد، يك امر روحی بود که خودش می‌یافت؛ يك حالتی پیدا می‌کرد؛ مثل آن که عرفا می‌گویند برایشان يك کشف و کرامت پیدا می‌شود، مکاشفه، مشاهده و از این چیزها. این هم يك چنین چیزی بود. پیغمبر يك مدتی آنجا ریاضت کشید، يك حالت مکاشفه برایش پیدا شد. اما این که مکاشفه و اینها چه بود محتوایش، آمد به زبان خودش بیان کرد. پس آنچه بیان شده، کلام پیغمبر است، نه کلام خدا! کلام خدا همان وحی است، آن حالت شهودی است که برای پیغمبر پیدا شد.

علی‌ای حال، اینها را به اینجا رساندند و اثبات این که قرآن کلام خدا نیست؛ [می‌گویند] چون کلام پیغمبر است. خوب، پیغمبر در تفسیر وحی که به او شده

بود، اشتباه می‌کند؛ طبق فرهنگ عمومی آن روز اینها را بیان کرد و لذا وقتی شما مطالبش را می‌بینید، چیزهایی است که کم و بیش، آن زمان هم مردم معتقد بودند؛ آسمان‌های هفت‌گانه، نمی‌دانم، ملائکه، يك چنین چیزهایی؛ اینها را آنها معتقد بودند، قرآن هم همان جور گفت. این، نشانه‌ی این است که به فرهنگ مردم سخن گفته. يك شواهدی را هم می‌آورند، ضمیمه‌اش می‌کنند. پس این کلام خدا نیست و کلام پیغمبر است. و «ثم»، اگر شما خیلی اصرار کردید و اثبات کردید، نه، این کلام خدا است، این کلام پیغمبر نیست؛ حتماً کلام خداست؛ لا اقل از زبان خود قرآن، مدعی است که این کلام خداست، شبهه‌ی بعدی؛ مرحله پنجم، می‌گویند از کجا خدا راست گفته؟ بسیار خوب، کلام خدا، اما از کجا خدا راست گفته باشد؟ مثل اینکه ما دروغ مصلحت‌آمیز می‌گوییم، خدا هم صلاح دیده که این جور بگوید! از کجا که راست گفته باشد؟ این هم يك مرحله است.

اینها همه درباره چه بود؟ درباره‌ی ادله‌ی تعبدی، یعنی قرآن و سنت. در دین، شما هر چه را بخواهید از قرآن و سنت اثبات کنید، این مراحل پنج‌گانه را برای تشکیک درست کردند؛ از فتوا گرفته، تا دروغ گفتن خدا. خوب، يك منبع دیگر هم ما برای شناخت دین داریم؛ آن، عقل است. در آنجا هم تشکیک کردند. گفتند: ما دو تا عقل داریم؛ يك عقل عملی داریم، يك عقل نظری. عقل نظری که از زمان کانت پنبه‌اش زده شد. راجع به متافیزیک، عقل نظری اعتباری ندارد. خود کانت هم اعتراف کرد، با اینکه خودش کشیش زاده بود و عالم دینی بود و خیلی هم متعبد به مسیحیت و این حرفها، در عین حال گفت که دلیل عقلی، از راه عقل نظری، برای اثبات خدا نمی‌شود اقامه برهان کرد؛ این دلیل‌ها مخدوش است. به قول معروف، برهان نیست؛ اینها قضایای جدلی‌الطرفین است. اصولاً قضاوت‌های عقل درباره‌ی متافیزیک، ماورای طبیعت، اعتباری ندارد. این مبنای کانت در کم و بیش. اگر بگوییم در تمام مکاتب بعدی فلسفی مغرب زمین اثر گذاشته، خیلی گزاف نگفتیم. کم مکتبی است که تحت تأثیر این حرف کانت واقع نشده باشد که قضاوت عقل درباره‌ی ماورای طبیعت اعتباری ندارد. خود او با يك دلیل دیگری از عقل عملی خدا را اثبات کرد. حالا نمی‌خواهیم مفصل بحث بکنیم. به هر حال منظورم تفکیک

بین عقل نظری و عقل عملی است. می‌گویند عقل نظری که کانت فاتحه‌اش را خواند. شما این براهینی که اقامه می‌کنید، همه براساس عقل نظری است و اینها هیچ اعتباری ندارد. اما عقل عملی، درست که کانت يك دليلی برای خدا آورده، ولی دلیل او هم مخدوش است. اصولاً این احکام عقل عملی، اینها يك احکام نسبی است، ریشه‌ای در واقعیت عینی ندارد و برمی‌گردد به نوعی تمایلات اشخاص و جوامع انسانی؛ و بالاخره این مسأله در فلسفه اخلاق، که آیا ارزش‌ها از کجا ناشی می‌شوند و احکم عقل عملی مبدأش چیست؟ خوب، در بین ما تقریباً مسلم است که عقل آدمیزاد، خودش یک سلسله مسایل عقلی، عملی را درک می‌کند. این یک موهبت الهی است، که خداوند به انسان داده. عقل آن است که خیر و شر را، خوب و بد را تشخیص بدهد. این، معروف است، مخصوصاً در بین متکلمین ما. فلاسفه هم به یک صورت دیگری این را توجیه می‌کنند. ولی آنها گفتند اصلاً آنچه شما به عقل نسبت می‌دهید که خوب است و بد است، مبنای صحیحی ندارد؛ اصلاً خوب و بد واقعی نداریم. خوب آن است که کسانی از آن خوششان می‌آید، می‌پسندند. یک وقت یک چیزی هست همه مردم [از آن] خوششان می‌آید، این اجماعی می‌شود و می‌شود حکم عقل عام. اما اگر، طوایف مختلفی هستند، مردم مختلفی‌اند، خوب و بد هایشان هم مختلف است. يك چیزی در پیش يك قومی خوب است، پیش يك قوم دیگری بد است. آنها می‌گویند عقل ما می‌گوید خوب است؛ آنها می‌گویند عقل ما می‌گوید بد است. پس ما يك چیز ثابتی نداریم. پس شما به عقل هم که استناد می‌کنید، اگر درباره‌ی امور نظری بخواهید، یعنی اثبات خدا، معاد و چیزهای دیگری را که می‌خواهد ثابت بودن نبوت پیغمبر و اینها [را ثابت کند]، باید با حکم عقل نظری اثبات بشود؛ اینها را کانت پنبه‌اش را زده و دیگران هم گفته‌اند و فیلسوفان مغرب زمین اصلاً اعتقادی به اینها ندارند و دیگر دوران اینها [گذشته است]. اینها برای فلسفه ارسطویی است این جور می‌گویند. و این حرف‌ها برای فلسفه ارسطویی است؛ دیگر پنبه‌اش زده شده؛ امروز دیگر کسی زیر بار ارسطو نمی‌رود. حرف‌های ارسطو هم باطل شد. مگر نمی‌بینید راجع به آسمان‌های تو در تو و پوست پیازی ارسطو باطل شد؟ حرف‌های دیگر او هم همین طور. امروز دیگر کسی زیر بار این حرف‌ها نمی‌رود

و عقل در مسایل نظری اعتباری ندارد. ما ماوراء طبیعت [را] نمی‌توانیم اثبات کنیم. مسایل عملی هم که امور نسبی است؛ باید ببینند مردم چه می‌گویند؛ هر چه خوششان می‌آید، می‌شود خوب؛ هر چه هم خوششان نیامد، می‌شود بد. گاهی هم عوض می‌شود. مردمی هستند، در یک زمان یک چیزی را خوب می‌بینند، بعد از ۱۰ سال، ۲۰ سال، ۳۰ سال دیگر، تحولاتی در فرهنگ‌شان پیدا می‌شود، ارزش‌هایشان عوض می‌شود؛ همان [را] که بد می‌دانستند، خوب می‌دانند؛ آنچه [را] که خوب می‌دانستند، بد می‌دانند. نمونه هم دارد. اینها واقعیت دارد. البته این را استناد می‌کنند برای اینکه پس عقل عملی حجت نیست. آنچه که واقعیت دارد [این است که] بله، کسانی روزگاری چیزی را خوب می‌دانستند؛ چون به حکم عقل‌شان یا دین‌شان عمل می‌کردند؛ روزگاری دیگر آن را بد می‌دانند؛ یا بالعکس. به‌خاطر اینکه تابع هوا و هوس شدند. نه چون حالا عقل‌شان می‌گوید آن خوب، بد شده یا آن بد، خوب شده؛ اما آنها می‌گویند: نخیر؛ یک روز عقل‌شان می‌گفت خوب است، یک روز عقل‌شان می‌گوید بد است؛ پس عقل هم متغیر است.

این حاصل شبهه‌اتی است که برای تضعیف باورها و ارزش‌های ما مطرح می‌کنند. البته در کنار این شبهه‌هایی، راه‌های دیگری هم وجود دارد. من خواستم به اصطلاح یک شجره‌ای برای شما ترسیم کنم، مطالبی که به هم مترتب باشد. این مطالب اقلأً، اقلأً، ۲۰ سال است که با تمام کوشش به وسیله‌ی کسانی که نمونه‌هایشان را می‌شناسید، متأسفانه بعضی‌هایشان هم عمامه سرشان است کسی که عمامه سرش هست، اما اعتقادی به خدا ندارد، اعتقادی به دین ندارد. بله؛ به وسیله‌ی اینها، اقلأً ۲۰ سال کار شده و به صورت‌های مختلف، به‌خصوص در دانشگاه‌های ما مطرح شده و متأسفانه کسانی را هم تحت تأثیر قرار داده است و پیداست ذهن خالی دانشجو که مشغول درس‌های دانشگاهی خودش است، اوقات فراغتش هم به تماشای فیلم‌ها و چیزهای دیگر مشابه‌اش می‌گذرد، آن دیگر توان پاسخگویی به این شبهات را ندارد؛ وقتی که با مزاجش هم سازگار است، زودتر می‌پذیرد و این خطری است که دانشگاه‌های ما و جوان‌های ما و نسل آینده ما را تهدید می‌کند. البته به ما می‌گویند سیاه‌نمایی نکنید؛ مردم علاقمند به دین هستند،

جوان‌ها چنین. البته اینها هم صحیح است؛ [اما] کلام در این است که ما يك نفر را هم از دست بدهیم، ضرر بزرگی است؛ چه رسد به اینکه دهها و صدها دانشجو را از دست بدهیم. حالا در کنار این، چیزهای دیگر هم هست که حالا من نمی‌خواهیم مطرح بکنم. مسیحیت خیلی فعال شده؛ جوانان زیادی را به عنوان کلیساهای خانگی دعوت می‌کنند و به‌خاطر اینکه وسایل عیش و نوش برایشان فراهم می‌کنند، اینها هم می‌روند ملحق می‌شوند و اعلام مسیحیت می‌کنند و چیزهای دیگری که ناگفتنی است. آنچه که به ما مربوط است و ممکن است از ما سؤال کنند، باید يك جوابی بدهیم، این سری شبهاتی است که اشاره کردم.

خوب، مبنای اصلی آنها، این [را] توجه‌تان می‌خواهم بدهم برای اینکه آنهايي که اهل تحقیق هستند، آنهايي که درد دارند، آنهايي که می‌خواهند کار بنیادی بکنند، مبنای کار خودشان را تعیین کنند و بدانند که اینها چه وظیفه‌ی بزرگی است که گردن‌گیر فضلالی معاصر ما است؛ وقتی اینها را تحلیل کنید، برمی‌گردد به اینکه ما منابع شناخت‌مان از اسلام یا منابع عقلی است یا نقلی. نقلی، اعتبار کلام پیغمبر و امام است؛ آن را تضعیف می‌کنند با نفی عصمت، با اینکه این، کلام خدا نیست؛ نهایتاً وقتی به کلام خدا هم برسند، می‌گویند دلیلی نداریم برای اینکه خدا راست می‌گوید؛ چون بالاخره دلیل نقلی هم باید پشتوانه‌ی عقلی داشته باشد. ما وقتی می‌گوییم خدا این جور گفته، خوب، باید بدانیم وقتی خدا يك چیزی می‌گوید، این، خلاف نیست؛ واقعیت دارد. يك کبرای ضمنی دارد که وقتی می‌گوییم خدا این جور گفته، پس درست است؛ یعنی هر چه خدا می‌گوید، درست است. آن کبری را تشکیک می‌کند، می‌گوید چه کسی گفته هر چه خدا می‌گوید، درست است؟ گاهی ممکن است خدا عمداً دروغ بگوید. چه کسی گفته نمی‌شود؟! حالا من نمی‌خواهم شبهه را تقویت کنم. می‌گویند شما که می‌گویید خدا دروغ نمی‌گوید، دلیل‌تان يك ارزش عقلی است. می‌گویید دروغ گفتن قبیح است، قبیح بر خدا محال است. این از عقل عملی است و اینها برهانی نیست. بنابراین ما هیچ دلیلی نداریم برای اینکه خدا دروغ نمی‌گوید. این تشکیک در ادله‌ی تعبدی است؛ یعنی هر چه شما به کتاب و سنت استناد کنید، آخرش به این می‌رسد که خدا گفته.

پیغمبر هم وقتی می‌گوید و حرف او را قبول می‌کنید، چون وحی خداست که به او می‌شود. اگر او ریشه را بزند، همه‌ی اینها وامی‌تابد؛ فتوای مفتی که هیچ، اجماع و این حرفها که هیچ، نص کلام معصوم، از زبان معصوم هم بشنوید، دیگر اعتباری ندارد؛ برای اینکه فهم بشری است؛ نهایتاً از خدا هم که باشد، خدا هم معلوم نیست راست بگوید.

این يك سری ادله است که برمی‌گردد به اینکه ما باید اثبات بکنیم که این منابع ما، آخرین منبع ما که قرآن و سنت متواتر است و سنت قطعی، اینها قابل تشکیک نیست. باید درصدد این باشیم [که] این دلیل را خوب تقویت کنیم. این را با استصحاب فقه‌په‌ری یا با قصیده‌ی زنبوریه در ادبیات، اینها حل نمی‌شود. باید يك اهتمام کافی بیشتری در حوزه برای این مسایل بنیادی باشد. باید حتی فضایی جوان ما دلیل کافی داشته باشند در اینکه خدا دروغ نمی‌گوید؛ نمی‌شود دروغ بگوید و چنین چیزی محال است و اینکه قرآن حتماً کلام خداست، نه کلام پیغمبر. این را باید ثابت بکنند. والا با این تشکیکات، اگر چنین شبهه‌ای پیش آمد، دیگر این جوان، دیگر ایمانی به حرف شما ندارد. من نمونه‌های عینی را سراغ دارم از خانواده‌های شهدا که تحت تأثیر همین افکار واقع شدند؛ از خانواده‌های متدینی که نمازش را الان می‌خواند، روزهاش را هم الان می‌گیرد، حشش را هم می‌رود، وظایفش را هم انجام می‌دهد؛ اما می‌گوید معلوم نیست قرآن همه‌اش درست باشد؛ چرا؟ چون فلان آقا گفته است. این چیزی نیست که فکر کنید کسی تحت تأثیرش واقع نمی‌شود. متأسفانه در مردم اثر کرده. حالا آمار، نه بنده دارم و نه شما و نه آن کسانی که می‌گویند سیاه‌نمایی نکنید؛ ولی واقعیت این است که اینها وجود دارد. این يك کار برای ما در حوزه است که باید این مطالب را جدی بگیریم. حتی شبهاتی که در علم کلام ما مطرح نشده. فرض کنید در علم کلام درباره‌ی صفات مختلف خدا، علم و قدرت و حیات و اینها، عنایت هست به اینکه حتماً اثبات کنند؛ اما صدق خدا را خیلی ساده می‌گیرند. اینها را باید جدی بگیریم و آن وقت اگر بخواهیم جدی کار کنیم، باید ببینیم چه علمی مبنای اینهاست؛ به آنها باید اهمیت بدهیم. يك باب هم مسئله دلایل عقلی است. عقل نظری برای اثبات وجود خداست، اثبات معاد، صحت نبوت و چیزهایی از این قبیل. خوب آنها به راحتی می‌گویند

آقا فلسفه‌ی امروز ثابت کرده که عقل اعتباری ندارد. فقط اعتبار عقل در همان تأیید ادراکات حسی و تجربه‌های حسی است. ماورای اینها دیگر عقل کاری ندارد. اعتبارش هم از زمان کانت از بین رفته و دیگر بساط این حرف‌ها برچیده شده است. عرض کردم، برای اینکه تحقیر هم نکنند می‌گویند: اینها فلسفه‌ی ارسطویی است. ما اگر بخواهیم با اینها مقابله‌ی منطقی داشته باشیم، اگر نداشته باشیم، پیش خدا جوابی نداریم. فردا بچه خود من و بچه خود شما تحت تأثیر همین افکار واقع می‌شود و کافر می‌شود. وقتی هم کافر می‌شود، دوتا شاخ در نمی‌آورد! قیافه‌اش همین است؛ ممکن ریش هم داشته باشد و چیزهای دیگر، در دل هم ایمانی نداشته باشد. ما باید فکری بکنیم. روزگاری این حرف‌ها مطرح نمی‌شد. ما هم خیال‌مان راحت بود. محل ابتلائی نبود. این شبهه‌ها، کسی هم به آنها نمی‌پرداخت. اما امروز در هر گوشه و کناری، در هر کوی و برزنی این حرف‌ها مطرح است. روزنامه‌های عادی روز که روزنامه خبری است، برمی‌دارد همین مطالب را می‌نویسد. حالا من اسم نبرم، همین روزنامه‌های عادی که هر روز، روزنامه خبری است، از طرف بعضی از گروه‌های منحرف منتشر می‌شود، در همین‌ها این گونه مقالات را می‌نویسند. ما باید جدی بگیریم.

مسأله‌ی دوم ما غیر از این که آن میانی، ادله‌ی نقلی را باید مستحکم کنیم، در اینکه اثبات کنیم که واقعاً عقل چه اندازه اعتبار دارد. اگر حرف کانت درست باشد که عقل نسبت به ماورای طبیعت نتواند چیزی را اثبات کند، آن وقت کلاه من و شما پس معرکه است. «انَّ لَهِ عَلَى النَّاسِ حِجَّتِينَ، حِجَّةٌ ظَاهِرَةٌ وَ حِجَّةٌ بَاطِنَةٌ فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرَّسُلُ وَ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأَثْمَةُ (ع) وَ أَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ.»؛ اگر ما عقل را نتوانیم به آن استناد کنیم و اعتقادات خودمان را با عقل ثابت کنیم، آن وقت با چه بگوییم. هر چه شما ادعا کنید [که] آقا، من با علم ولایی این را شناختم، شهود کردم؛ او هم می‌گوید من هم با علم ولایی شناختم که تو دروغ می‌گویی. در مقام بحث چطور می‌توانید اثبات کنید؟ من در عالم مکاشفه این جور دیدم؛ او هم می‌گوید مکاشفه‌ات برای خودت؛ من هم در مکاشفه خودم ضدش را دیدم. این که حرف نشد. در مقام بحث و جدل که نمی‌شود به گرایش‌های شخصی اتکا کرد. باید زبان مشترک بین طرفین باشد؛

براساس اصول مشترکی با هم بحث نکنند. اگر اصل مشترکی نباشد، بحث هیچ فایده‌ای ندارد. و به شما عرض کنم، دو جا است که ما، با دو طایفه بحث کردن هیچ فایده‌ای ندارد. آنجا از مصادیق «فأعرض عمن تولی عن ذکرنا و لم یرد الا الحیاه الدنیا»؛ است. جدال با اینها هیچ فایده ندارد. یکی آنجایی که بگویند عقل هیچ اعتباری ندارد. آن مثل ساده؛ هست [که] گفتند یک نفر سردر جوی آب گذاشته بود، با دهانش آب می خورد. [کسی به او] گفت این جور نکن؛ عقلت کم می شود. گفت عقل چیست؟ [او هم] گفت بخور. امروز ما می گوییم آقا، عقل این جور می گوید؛ می گوید عقل چیست؟ اصلاً عقل وجود ندارد! اصلاً ما چیزی به نام عقل نداریم! خوب، ما به آنها چه بگوییم، این در [مورد] ادله‌ی عقلی. اگر یک کسی اصل عقل را انکار کرد، بحث با او هیچ فایده‌ای ندارد. انتظار اینکه شما بتوانید مطلبی را برایش اثبات کنید، ندارد. مگر اینکه حوصله داشته باشید، مبنایش را عوض کنید؛ برایش اثبات کنید؛ بالاخره عقل هست. خوب، این بحث فلسفی است. باید اول برایش اثبات کنید [که] عقلی هست؛ عقل هم حقیقت را کشف می کند. و الا تا این مبنا را دارد، بحث کردن هیچ فایده‌ای ندارد.

دوم، آنجایی که پای تعبد در کار است. بالاخره ما بسیاری از مسایل دینی مان هست که با عقل اثبات نمی شود. راجع به احکام تعبدی. چرا نماز صبح دو رکعت است؟ هیچ عقلی نمی تواند این [را] اثبات نکند. چون ملاک این احکام دست ما نیست. احکام را خدای متعال به ما امر فرموده، تعبداً؛ و اصلاً رشد ما هم در این است که «اسلام»؛ داشته باشیم. چون خدا گفته، بپذیریم. البته معتقدیم همه‌ی اینها مصالح و مفاسد واقعی دارد؛ ولی خوب، در دست ما نیست. ما صرفاً اینها را به استناد وحی اثبات می کنیم. وقتی استناد، وحی شد، پای کلام است و فهم کلام. به خود ما که وحی نمی شود. وحی هم که بشود، به درد او نمی خورد. در مقام بحث که وحی شخصی یا الهام شخصی کارساز نیست. بگوید به من این مطلب وحی شده، می گوید خوب به من هم خلافت وحی شده! اینکه به درد بحث نمی خورد. در مقام بحث باید چیزی بگویید که طرفین، مبنایش را قبول داشته باشند. از یک نقطه‌ی معلوم، مورد اتفاقی شروع کنیم. خوب، می خواهیم با آیه استدلال کنیم؛ کسی که می گوید

من خدا را قبول دارم، قرآن را هم قبول دارم، اما این مطلب امر اسلام نیست. می‌گویید نه؟! دهها مقاله و سخنرانی و کتاب در این زمینه [هست] که قرآن نگفته که غیر از اسلام دین دیگری قبول نمی‌شود؛ این که گفته «من بی‌تغ غیر الاسلام»، [منظور] آن اسلامی است که همه‌ی انبیا داشتند؛ و الا شرایع مختلف مورد قبول اسلام است. یکی، دو تا آیه هم هست که چنین برداشت متشابهی از آن می‌شود کرد. اینها آیه قرآن است. بنابراین، اسلام با مسیحیت هیچ فرقی ندارد؛ می‌خواهی مسلمان باش، می‌خواهی مسیحی باش! آن وقت زمینه فراهم می‌شود که ببینند کلیسای خانگی درست کنند و جوان‌ها را ببرند و بگویند فرق که نمی‌کند؛ تا حالا مسجد می‌رفتیم، حالا کلیسا می‌رویم. صریحاً می‌نویسند، در همین روزنامه‌های خبری حالا غیر از آن کتاب‌ها و مقالات و مجله‌های آن چنانی که با اهداف خاصی هستند؛ در همین روزنامه‌های خبری می‌نویسند. که آقا، هیچ دلیلی نداریم بر اینکه اسلام حق‌تر از مسیحیت است؛ با همین تعبیر! نمی‌توانیم بگوییم اسلام از مسیحیت حق‌تر است؛ در همین روزنامه‌ها نوشته! آنهایی که هر روز دهها و صدها هزارش دست مردم می‌افتد. وقتی این شبهه مطرح می‌شود که ما دلیلی نداریم، [می‌گوییم] چرا؟ [می‌گویند] ما استناد می‌کنیم به قرآن! خوب، قرآن گفته «ان الذین آمنوا و الذین هادوا و النصراری و الصابئین من آمن بالله و الیوم الآخر و عمل صالحاً فلهم أجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون». خلاف ضروریات همه فرق اسلامی، که در این زمان فقط از پیغمبر اسلام باید اطاعت کرد و فقط از قرآن و فقط از شریعت اسلام؛ آنها استناد می‌کنند به یک آیه متشابهی و از آن نتیجه‌گیری می‌کنند که همه دین‌ها مثل هم هستند! بدتر از اینها هم هست. حالا من نمی‌خواهم وقتتان را بگیرم.

پس ما در دو جبهه حتماً باید کار جدی بکنیم. شما هم باید مطالبه کنید از کسانی که سیاست‌گزار و برنامه‌ریز در مسایل حوزه هستند. اما جواب اجمالی این شبهات. این توصیه‌ای است برای کسانی که این برنامه‌ها را در حوزه تقویت کنند؛ هم اثبات اعتبار عقل و قلمرو احکام عقل تعیین بشود و اثبات بشود و هم اثبات مبانی تعبدی ما از کتاب و سنت. از آنجا شروع می‌کنم که شبهه‌ها را مطرح کردم؛ شبهه در اینکه از کجا این

فتوا درست باشد. اولاً ما مسائلی که به فتوا مراجعه می‌کنیم، مسایل نظری اختلافی است. همه مسایل دینی ما، مسایل نظری اختلافی نیست. شاید اول عروه هم باشد البته من ۳۰-۴۰ سال پیش تر دیدم، تازگی‌ها مراجعه نکردم؛ به نظرم در اول عروه هم هست. که در ضروریات و در یقینیات جای تقلید نیست. حالا اگر من اشتباه می‌کنم، در ضروریات مسلم است؛ اما در یقینیات هم به نظرم در عروه داشت. حالا مراجعه بفرمایید. ما در آنچه قوام دینمان به آن است، یک مسایل کاملاً ثابت، ضروری و اجماعی است، اصل نماز است، اصل روزه است. آن کسانی که می‌گویند حالا من شبهاتش را نرسیدم همه را مطرح بکنم؛ می‌گویند. اصلاً دین آمده اساس ارزش‌ها را بگوید؛ اما سایر چیزها، اینها روش‌ها و راهکارهاست؛ اینها متغیر است. اصل توجه به خدا، این یک ارزش است؛ اما اینکه نماز این جور باشد، یا آن جور، دو رکعت یا سه رکعت باشد، اینها روش‌هاست، راهکارهاست. اینها باید تغییر بکند. شما یک جور دیگر می‌توانید با یک سکوتی مثلاً، جای نماز. این راهکارها دست خود مردم است. خوب، شما باید برای این، دلیل داشته باشید. می‌گوییم اینجا جای فتوا نیست که نماز صبح دو رکعت است یا نیست. اسلام یعنی دینی که می‌گوید نماز صبح دو رکعت است. ضروریات اسلام را، یکی از آنها را انکار کند، یعنی انکار کل اسلام. قوام اعتقاد به اسلام، پذیرفتن ضروریات آن است؛ ضروریات آن را نپذیریم، ادعای اسلام در آنجا لغو است. «نؤمن ببعض و نکفر ببعض»؛ این در اسلام پذیرفته نیست؛ در هیچ دین دیگری هم پذیرفته نیست. «اولئك هم الكافرون حقاً». یقیناتی که قوام اسلام به آنهاست، اینها احتیاج به تقلید ندارد. تازه، آنجا که پای تقلید می‌آید، ما یک چیز من‌درآوردی نیاوردیم؛ یک چیزی است که همه‌ی عقلا در مواردی که علم شخصی مستقیم خودشان ندارند، از آن استفاده می‌کنند؛ رجوع به متخصص. شما در هر فنی به متخصص رجوع می‌کنید. نمونه ظاهری آن پزشکی است. در مسایل اقتصادی، در مسایل این چینی. و آن فلان وزیر می‌گوید: ساختار وزارتخانه ما درست نبود، رفتیم مشاور آمریکا آوردیم، یا از یک جای دیگری. برای اینکه نظر متخصص را اعمال کنیم؛ ساختار وزارتخانه را عوض کنیم. می‌خواهد ساختار وزارتخانه را عوض کند، می‌رود مشاور خارجی می‌آورد، به متخصص رجوع می‌کند. اما من و شما راجع

به مسایل عادی که همه‌ی عقلا به متخصص رجوع می‌کنند، اشکال دارد مراجعه کنیم؟! کدام راه عقلایی است که در چنین مواردی جایگزین تقلید و اخذ فتوا بشود؟ این چیز تازه‌ی من درآوردی نیست. این راجع به اصل فتوا. بر می‌گردند، می‌گویند: آقا خودتان بروید استفاده کنید؛ می‌گوییم: آقا! شما در يك متن ساده‌ی ادبی اجازه نمی‌دهید که هر کسی اظهار نظر کند. می‌گویید باید به متخصص آن رجوع کرد، چگونه آن وقت می‌خواهیم در قرآن، که این همه بطون و حقایق و دقایق و رقایق دارد، ما بخواهیم هرکسی، صرف اینکه يك ادبیات ساده‌ای، الفبایی از عربی یاد گرفت، بیاید استفاده کند و تحقیق کند و برداشت بکند؟! شما در يك متن حقوقی، می‌خواهید به آن استناد بکنید، يك متن قانونی، قانون اساسی که این همه متخصصین نشسته‌اند، درباره‌اش فکر کرده‌اند، نظر داده‌اند، این همه، چندین بار رأی‌گیری شده، به يك جاهای مشتبه می‌رسد، معنایش معلوم نیست، می‌گویند: باید يك منبعی معرفی بشود که آن را تفسیر کند. در همه‌ی قوانین عالم این هست؛ در قانون اساسی ما هم می‌گوید: شورای نگهبان باید قانون اساسی را تفسیر کند. شما، قانون اساسی که برای همه مردم نوشته شده، بعد از این همه کار کردن، و متخصصین مدت‌ها زحمت کشیدند، ابهام دارد، يك کسی باید تفسیر کند؛ آن وقت چطور قرآنی که برای هزاران سال نازل شده، برای همه اقوام، مردم، این، احتیاج به مفسر ندارد؟! خودت مراجعه کن؟! هر چی فهمیدی عمل کن! در کجای دنیا، در کدام امر تخصصی است که عقلا چنین چیزی را می‌پذیرند؟ پس تقلید و مراجعه به متخصص کردن يك امر کاملاً عقلایی است و هیچ مفزعی از آن نیست؛ مگر [اینکه] يك کسی نخواهد زندگی عقلایی داشته باشد.

بعد که به منابع می‌رسیم، تشکیک [می‌کنند] در اینکه قرآن کلام خداست. خوب، این از همان ضروریاتی است که عرض کردم. ما باید مبنایش را درست کنیم. اینها مسایل جدی است، علی‌المبنا نمی‌شود حرف زد. ما نمی‌توانیم از این بگذریم که بگوییم خوب، بعضی از مسلمان‌ها گفتند قرآن کلام خدا نیست. آن بعض کیست؟ همین انسان منحرف شیطانی که این شبهات را آمده مطرح کرده و می‌خواهد برای دل خوشی اربابانش و برای اینکه مزدی که از آنها می‌گیرد حلال باشد! بیاید مردم را گمراه کند. خوب، مسلمانی که این

حرف را زده، همین‌ها هستند. کدام عاقلی در طول دوران اسلام از ۱۴۰۰ سال گذشته چنین حرفی را زده؟ يك مسلمان، شما در طول تاریخ ۱۴۰۰ ساله بیاورید که گفته باشد قرآن کلام پیغمبر است. با این نصوصی که خود قرآن دارد: «ولو تقول علينا بعض الأقاویل لأخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین»؛ اگر يك كلمه اضافه می‌کرد، ما رگ حیاتش را قطع می‌کردیم. آن وقت ما بگوییم اصلاً خود قرآن همه‌اش کلام پیغمبر است؟! این همه نصوصی که در خود قرآن است، که دارد می‌گوید: من کلام خدا هستم، سخن خدا هستم، لحنی که به پیغمبرش خطاب می‌کند؛ صدها دلیل بر این مطلب؛ آن وقت کسی بگوید چون گفته «یسرناه»، «فاذا قراءناه»، ما تیسیر کردیم به زبان تو، یعنی به همان زبانی که تو به آن سخن می‌گویی و مردم تو می‌فهمند؛ یعنی به زبان عربی. اما چون زبان عربی است، پس کلام خدا نیست؟! خداست که به زبان عربی و به زبان تو سخن گفته؛ خود همین آیه هم گفته: «یسرناه»؛ نمی‌گوید «یسرته».

به‌هرحال، این مسأله را خیلی باید جدی گرفت و با تمام قوت باید اثبات کرد که قرآن، نمی‌شود کلام غیر خدا باشد. این راست نمی‌شود گرفت. نمی‌شود گفت آقا! علی‌المبنا جواب می‌دهیم، و می‌گوییم بنا بر اینکه کلام خدا باشد؛ اینجا، جای مسامحه نیست. اینها مسایل ریشه‌ای ماست. و بالاخره دلیل اصلی ما بر اینکه قرآن کلام خداست، همین اعجاز آن است و این که کسی نمی‌تواند مثلش را بیاورد و این همه ادله‌ای که در خود قرآن آمده، که اگر شك دارید، «وان كنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فأتوا بسوره من مثله». همه‌ی بحث‌های اعجاز و اینها برای این است که این کلام خداست. اگر کلام پیغمبر بود که این همه اثبات اعجاز نمی‌خواست. به‌هرحال، این مسأله را باید خیلی جدی گرفت؛ اینها را نمی‌شود سهل گرفت و گفت حالا يك کسانی هم این جور گفته‌اند، حالا ببینیم در این بحث‌ها چه می‌شود گفت. اینها را شوخی نگیرید. و اما مسأله‌ای که آخرش، بله، کلام خداست؛ اما شاید خدا دروغ گفته! این هم واقعاً، مسأله‌ای است که عرض کردم. ما باید ساده نگیریم. صرف اینکه [بگوییم] چون قبیح است و فعل قبیح است، [از] خدا محال است، [کافی نیست]؛ او هم می‌گوید چه کسی گفته فعل قبیح از خدا محال است؟ اگر شما

بگوئید این مسأله مثلاً بدیهی عقلی است، خوب، پس شما باید بپذیرید که عقل ما اول، يك بدیهیاتی دارد که اینها را استنتاج می‌کند. و البته خود اینکه قبیح از خدا محال است، بدیهی نیست؛ این برهانی است، باید اثبات بشود. اینجا با یکی، دو تا جمله‌ی ساده نمی‌شود به کسی جواب داد. این مسأله را در سخنرانی عمومی مطرح نکرده، این را سر کلاس دانشکده‌ی الهیات، برای دانشجویان دانشکده الهیات مطرح کرده. در آنجا گفته که چه دلیلی داریم بر اینکه خدا باید راست بگوید؟ به همان دلیلی که دروغ مصلحت‌آمیز برای سایر مردم جایز است، خدا هم دروغ مصلحت‌آمیز برایش جایز است؛ چه دلیلی [بر خلاف آن] داریم؟

این مسأله مبانی جدی می‌خواهد. دلیل ساده‌ای که اشاره می‌شود کرد البته تفصیلس را [خیرو] من نمی‌گویم با این، قضیه حل می‌شود و کاملاً شبهه رفع می‌شود و همه خوب می‌پذیرند. مسأله این است آیا خدا حکیم است یا نیست؟ اگر خدا حکیم است و کلامی را برای غرض خاصی نازل کرده، کاری را برای غرضی انجام داده، اگر به آن غرض نرسد و نقض غرض بشود، این عبث است، خلاف حکمت است. اگر این شبهه پیش بیاید که در قرآن دروغ هست، اصلاً نازل کردن چنین قرآنی لغو است؛ برای اینکه [این قرآن] حجت نمی‌شود بر کسی. اگر خدا قرآنی نازل بکند که مردم بتوانند [در برابر آن] احتجاج کنند و بگویند احتمال می‌دادیم دروغ باشد، حجت بر مردم تمام می‌شود؟ وقتی این کلام می‌تواند حجت بر مردم باشد، «و لئلا یکون للناس علی الله حجه بعد الرسل»، که بدانیم راست است؛ و الا اگر احتمال دادیم دروغ باشد، اصلاً نازل کردن چنین کتابی خلاف حکمت است؛ نقض غرض است و با حکمت الهی نمی‌سازد. [جواب] این [شبهه]، تنها این نیست که بگوئیم دروغ گفتن قبیح است؛ قبیح بر خدا محال است. این می‌شود از همان احکام عقل عملی و اگر بخواهیم از نظر منطقی در مورد آن بحث بکنیم، این استناد به مشهورات است برای اثبات قضایا. خود اینکه «فلان چیز قبیح است»، در بین قضایای ما از بدیهیات نیست، این را می‌گویند از مشهورات است، یا می‌گویند از مسلمات است و چنین نتیجه‌ای که از چنین مقدماتی بر بیاید برهان نمی‌شود. این باید برگردد به مسائلی که برهانی است و مستند بشود به حکمت الهی.

به‌هرحال، این يك سري از سؤالات است که رایج است و این جواب‌های
 اجمالی آنها بود و بنده اعتراف می‌کنم، با اینها نمی‌شود جواب قانع‌کننده‌ای
 بدست آورد. اما نه وقت هست و نه حال بنده که بخواهم تفصیلاً، بیشتر بگویم.
 اما راجع به عقل؛ عرض کردم، اگر يك کسی بگوید ما عقلی نداریم یا عقل،
 نمی‌دانیم چیست، یا اعتباری ندارد، بحث کردن با او هیچ فایده‌ای ندارد.
 بالاخره، اگر کسی بگوید: من باید ببینیم تا بپذیریم، مثل همان است که قوم
 موسی گفتند: «قالوا ارنا الله جهره»، «لن نؤمن لك حتى نرى الله جهره». این
 همین است؛ یعنی جز مبنای حسی چیزی اعتبار ندارد؛ عقل سرمان نمی‌شود؛
 باید خدا را به من نشان بدهید، تا او را ببینم، آن هم «جهره»، تا قبول کنم؛
 با چنین مردمی حضرت موسی چه جور برخورد کرد؟ صاعقه نازل شد، آنها را
 کشت؛ این جوابشان است. والا، هر چه بگوییم، می‌خواهیم بگوییم عقل این
 می‌گوید؛ می‌گوید من عقل ندارم! عقل نمی‌دانم چیست! یا در آن شبهه تعدد
 قرائات؛ اگر گفت آقا! برداشت از يك کلام مبنای ضابطه‌مندی ندارد؛ هرکسی هر
 چه فهمید، برای خودش حجت است! این همان دلیلی است که جز آن پاسخ،
 چیزی بر نمی‌دارد؛ و این همان شبهه‌ای است که وجود مقدس ولی عصر (عج)
 هنگام ظهورشان با این مشکل مواجه هستند. حتماً این روایت را خوانده‌اید
 شاید هم يك بار دیگر من اینجا خوانده باشم. روایتی است در غیبت نعمانی
 نقل شده، در مجامع روایی دیگر ما هم آمده، ظاهراً اصل همه آنها به آنجا
 برمی‌گردد. روایتی است فضیل بن یسار: «قال سمعت جعفر بن محمد يقول:
 اذا قام قائمنا عليه السلام. استقبل من جهله الناس أشد مما استقبل رسول
 الله (ص) من جهال الجاهلیه». فضیل بن یسار می‌گوید امام صادق (ع) فرمود:
 وقتی حضرت ظهور می‌کنند، با مشکلی مواجه هستند که از مشکل پیغمبر
 بالاتر بود. «قلت فكيف ذلك، جعلت فداك»، «چطور؟ پیغمبر (ص) فرمود: «ما
 أودى نبي مثل ما أوديت»، شما می‌فرمایید امام زمان با يك مشکلی مواجه
 است از مشکل پیغمبر بالاتر؟ فرمود «انما بعث رسول الله (ص) و هم يبعدون
 الحجاره و الصخور و العیدان و الخشب المنحوته»، پیغمبر وقتی مبعوث شد،
 با مردمی مواجه شد که سنگ و چوب می‌پرستیدند. با اینها بحث کردن در
 این که این کار غلطی است، این کار مشکلی نبود. هرکس مختصر عقلی داشته

باشد، می‌شود به او فهماند، چیزی که خودت تراشیدی، چطور می‌تواند خدا باشد، یا خودت یا کسی مثل خودت تراشیده؟ یا سنگی است آنجا، این سنگ چطور می‌شود خدا باشد؟ این سنگ با سنگ دیگر چه فرقی دارد؟ چطور سنگ می‌شود خدا باشد، چیز دیگری نمی‌تواند باشد؟ به چه دلیلی است؟ «هل یسمعونکم؟»؛ وقتی صدایشان می‌زنید، می‌شنوند؟ جوابی به شما می‌دهند؟ خیلی راحت می‌شد با اینها بحث کنند. اما وقتی حضرت [ولی عصر(عج)] ظهور می‌فرماید، با مردمی مواجه می‌شود که «کُلُّ یَتَأُولِ کِتَابِ اللّٰهِ یَحْتَجُّ بِهٖ عَلَیْهِ»؛ با کسانی مواجه می‌شود که هر کسی قرآن را به رأی خودش تفسیر می‌کند، می‌گوید مطلب آن است که من می‌گویم، تو اشتباه می‌کنی! همه‌ی آن کسانی که با او مواجه می‌شوند! می‌گوید: «کُلُّ یَتَأُولِ کِتَابِ اللّٰهِ یَحْتَجُّ بِهٖ عَلَیْهِ»؛ یعنی تعدد قرائات. می‌گوید اینهایی که تو می‌گویی، قرائت توست، به درد ما نمی‌خورد! فهم من درست است! از کجا [این فهم] درست است؟ از کجا ندارد! من این جور می‌گویم! مشکل‌ترین شبهه‌ای که حتی امام زمان جواب منطقی نمی‌تواند به آن بدهد؛ جواب ندارد که بدهد. آخر بحث، هر چه بگوید، می‌گوید این هم حرف توست، این هم فهم توست؛ فهم من چیز دیگری است. ما در بحث، یا باید به آنجایی برسیم که بگوییم عقلی که من و تو داریم و قبول داریم این اصول متعارفه را، بدیهه را، درک می‌کند، براساس این اصول با هم بحث می‌کنیم، تا به یک نتیجه‌ای برسیم. پس باید یک اصل مسلمی بین طرفین باشد [که] براساس آن بحث بکنند. او بگوید من به این استدلال می‌کنم، دیگری هم به یک چیز دیگر استدلال می‌کند؛ هیچ وقت به هم نمی‌رسند. هیچ وقت این بحث فایده‌ای ندارد. در باب فهم متن هم، اگر گفت فهم ضابطه ندارد؛ من این جور می‌فهمم، تو هم آن جور می‌فهمی؛ تو فهمت برای خودت و من هم فهمم برای خودم، دعوا نداریم، تولرانس! زندگی مسالمت‌آمیز! تو یک آخوند هستی، ما هم یک آخوند هستیم! تو یک عالمی هستی، ما هم یک عالمی هستیم! تو می‌گویی معنی قرآن این است، ما می‌گوییم معنایش این نیست! معنی تو برای خودت، ما هم معنایمان برای خودمان! تو برو سرجایت بنشین، دیگر ادعای امامت و این حرفها را کنار بگذار! حضرت چه بگوید؟ شما فرض کنید، اگر کسی امروز این شبهه را برای شما مطرح کند، چه جوابی می‌توانید

بدهید؟ بگویید آقا این کتاب لغت این جور گفته، این اصلاً معنای دیگری ندارد؛ می‌گوید کتاب لغت هم بی‌خود گفته! کتاب لغت برای ۱۰۰ سال پیش‌تر، برای ۱۰۰۰ سال پیش‌تر گفته! آن روز این جوری بود، حالا مفهوم‌ها عوض شده! حالا فهم، تابع گفته‌ی لغت نیست، فهم تابع ذهنیات خود طرف است! من این جور می‌فهمم! به او چه می‌گویید؟ هیچ دلیلی برای اغنای این نخواهید توانست آورد. چون معنای مشترکی برای شما نمی‌ماند. وقتی می‌توانید برای او اثبات بکنید که بگویید: یک اصل مشترکی بین هر دو هست؛ بگویید بر این اساس می‌فهمیم که یک فهمی درست است یا درست نیست. اما اگر گفت: فهم درست و غلط ضابطه ندارد؛ هرکسی هر چه فهمید، آن هم هر چه ادعا کرد که می‌فهمد؛ خودش هم می‌فهمد که دروغ می‌گوید، خودش هم می‌فهمد معنای آن، این جور نیست؛ ولی در مقام بحث و جدل است، می‌گوید: من این جور می‌فهمم.. بحث کردن با این، هیچ فایده‌ای ندارد.

بنابراین، اگر با کسی خواستید بحث بکنید، اول باید این دو تا مطلب را اثبات بکنید: در مقام ادله‌ی عقلی، باید بدیهیات عقل را بپذیرد؛ ولو یکی از آنها را؛ از یک نقطه‌ای باید شروع کرد. اگر گفت: من عقلی که چیزی بفهمد درباره‌ی ماورای طبیعت، ندارم؛ شما هیچ بحثی با او نمی‌توانید بکنید. دوم اینکه در مسأله تعبدیات و رجوع به متون، باید بپذیرد که فهم ضابطه‌مند اعتبار دارد. آن ضوابط هم باید ضوابط مشخص مورد قبول طرفین باشد؛ تا بگویید این فهم براساس این ضابطه هست یا نیست. اگر نیست، اعتباری ندارد و اگر هست، اعتبار دارد. تا مادامی که این را نپذیرد، بحث [بر] سر متون با کسی هیچ فایده‌ای ندارد، بی‌خود وقتتان را تلف نکنید.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ



تأمل



قرآن

پرسش

نزول به چه معنی است و ماهیت نزول چیست؟

زبان را انسان ها که دارای عقل و درك خدادادی بودند، برای ارتباط برقرار کردن با یکدیگر و انتقال مفاهیم به هم ، اختراع کرده اند . البته الهام عام خداوند در این زمینه مانند دیگر زمینه ها عامل مهمی است . چه بسا وحی و پیامبران هم در این زمینه دخالت مستقیم داشته باشند، هم چنان که در زمینه صنعت و تکنولوژی دخالت داشته اند، مثلا حضرت نوح صنعت کشتی سازی را به تعلیم خداوند یاد گرفت و به انسان ها یاد داد:

فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنْ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحَيْنَا: (۱)

ما به نوح وحی کردیم که: «کشتی را در حضور ما، و مطابق وحی ما بساز.»
حضرت داود به تعلیم خداوند به صنعت ذوب آهن و ساختن زره و آلات

جنگی دست یافت:

وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ لِيُحْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ؛ (۲)

ساختن زره را به خاطر شما به او تعلیم دادیم، تا شما را در جنگ های تان

حفظ کند. آیا شکرگزار (این نعمت های خدا) هستید؟

وَأَلَّنَا لَهُ الْحَدِيدَ؛ (۳)

آهن را برای او نرم کردیم.

بنا بر این بعید نیست در وضع لغات و اختراع خط هم وحی دخالت مستقیم داشته است، گر چه روایت و آیه ای که از این مطلب آگاهی صریح بدهد، نیافتیم.

اما نزول یعنی مفاهیم و حیانی از عالم ملکوت و معنا که برتر و عالی تر و بلند مرتبه تر از عالم دنیا است، تنزل کند و در قالب لفظ و سوره و آیه یا نوشته بر الواح درآید و به قلب پیامبر نازل شود یا به دست او برسد و او بر مردم بخواند و به آنان ارائه دهد تا با سرلوحه قرار دادن وحی نازل شده و عمل به آن، اوج یابند و شایسته آسمانی شدن و باریافتن به عالم ملکوت را پیدا کنند.

پس نزول مکانی نیست، بلکه از عالم بلند مرتبه تر به عالم پایین مرتبه است. این که آیا ممکن بود زبانی غیر عربی با واژگانی دیگر پدید آید، همه چیز امکان داشته، ولی هر ممکنی تا مقدمات و لوازمش حاصل نشود، وجود نمی یابد. آنچه حاصل شد، مقدماتی بود که به وجود آمدن زبان عربی منتهی شد. پیامبر در بین قومی که به این زبان تکلم می کردند، مبعوث شد. لازم بود با این زبان تعالیمش را ارائه دهد تا مخاطبان بفهمند. آیا عوامل دیگری هم در علم الهی برای این مطلب وجود داشته؟ خبر نداریم و در قبال آن تکلیفی هم نداریم.

پی نوشت‌ها

۱. مؤمنون (۲۳) آیه ۲۷.
۲. انبیاء (۲۱) آیه ۸۰.
۳. سبأ (۳۴) آیه ۱۰.

پرسش

آیا قرآن را می توان بدون شان نزول آیه تفسیر کرد؟

هرگاه به مناسبت جریانی دربارہ شخص و یا حادثه ای، خواه در گذشته یا حال یا آینده و یا دربارہ فرض احکام، آیه یا آیاتی نازل شود، همه این موارد را شان نزول آن آیات می گویند، مثلاً می گویند که فلان آیه تبت ید ابی لهب و تب در سوره مسد راجع به ابولہب نازل شده است.

اصطلاح دیگری در علوم قرآن وجود دارد، به نام سبب نزول که بیش تر مفسران میان این دو (شان نزول و سبب نزول) فرقی قائل نیستند. اما شان نزول اعم و سبب نزول اخص است.

تعریف سبب نزول به حادثه یا پیش آمدی می گویند که متعاقب آن، آیه یا آیاتی نازل شده باشد. آن پیش آمد، موجب نزول گردیده است. (۱)

اما به این نکته توجه داشته باشید که غالب سوره های قرآن بدون شأن نزول خاص از جانب خدا بر قلب پیامبر نازل شده اند تا بر مردم تلاوت کند و آنان را به بینش و اخلاق و رفتار مورد نظر خدا تربیت نماید. بلکه تعداد محدود و کمی از آیات نسبت به کل قرآن شان نزول یا سبب نزول دارد. بیش تر آیات بدون این که واقعه خاصی پیش آمده باشد، بر پیامبر اسلام (ص) نازل شده اند.

داستان های پیامبران هم هر مقطعی در یک زمان برای آثار تربیتی رفتاری

اخلاقی که داشته، بر پیامبر نازل شده، چون قرآن کتاب تاریخ محض نبوده، همه آن را در یک جا و به ترتیب از اول تا آخر شرح نداده، بلکه در هر مقطعی بدان اشاره کرده است. اگر بگوئیم تفسیر قرآن فقط به وسیله شان نزول صورت می گیرد به یقین با نبود شان نزول خیلی از قرآن از تفسیر و تبیین خالی خواهد بود پس چاره کار چیست و قرآن چگونه برای مردم تفهیم و تبیین و تفسیر گردد؟

در این که قرآن کتابی قابل فهم است و به زبان عربی روشن بیان شده و یادآور فطریات و عقلیات است و با بیان موعظه گونه و نصیحت وار و با وعده و وعید به هدایت آدمیان همت گمارده، هیچ شکی نیست.

قرآن کتاب معما نیست که فقط معما شناسان بتوانند آن را بفهمند و کتاب تخصصی علمی هم نیست که عموم مردم و غیر متخصصان با مراجعه مستقیم به او هیچ بهره ای نگیرند و جز مراجعه به اهل تخصص برای فهم آن راهی نداشته باشند. قرآن برای هدایت عموم مردم نازل شده و عموم مردم می توانند با مراجعه مستقیم به آن، از سفره گسترده معارفش بهره گیرند و به بسیاری از پیام های هدایتی اش آگاه شوند و این گونه نیست که بهره عموم فقط تلاوت آیات و ثواب بردن باشد بدون این که با آیاتش ارتباط برقرار کرده و چیزی بفهمند.

اما این به این معنا نیست که همه انسانها همه مطالب قرآن را بفهمند، قرآن کتاب معارف است و دارای معارفی بالا است که فهم آن معارف بالا کار همگان نیست و فهم آن برای عده خاصی است که دیگران از روزه وجودی آنها به معارف قرآن دسترسی می یابند چه این که خود نیز می توانند با تلاش و کوشش و بالا بردن سطح علم و معنوی خود جزء خواص گشته و از این کتاب آسمانی بهره بیشتری ببرند.

مگر خدا نفرموده آیات قرآن دو دسته اند: آیات محکم و متشابه، آیا همه افراد توان ارجاع محکمات به متشابهات و درک معنای صحیح متشابهات را دارند؟ مگر قرآن دارای آیات ناسخ و منسوخ نیست؟ آیا همه افراد توان درک و شناخت آیات ناسخ و منسوخ را دارند؟

آیا قرآن دارای مطلق و مقید نیست و همه افراد توان شناخت این ها را دارند؟ خداوند می فرماید: «كَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ اللَّهِ وَفِيكُمْ رَسُولُهُ» (۲) چگونه کفر می ورزید و حال آن که آیات خدا بر شما تلاوت می شود و رسول خدا در

بین شماست؟».

به همین خاطر است که خداوند در کنار نزول قرآن پیامبر(ص) را برای تفسیر و تبیین قرآن مبعوث کرده است تا علاوه بر ارسال قرآن برای مردم وظیفه تبیین و تفسیر آن را هم به دوش بگیرد و از این محضراستفاده مردم از قرآن کامل گردد. در این آیه دو عامل برای هدایت مردم و حفظ آنان از گمراهی معرفی شده است: یکی آیات کتاب خدا که بر مردم تلاوت می شود و دوم رسول خدا که در بین آن هاست و مضمون وحی را تبیین می کند. از ظهور کلام فهمیده می شود که کتاب خدا بدون ضمیمه شدن تفسیر پیامبر و به تنهایی برای در امان نگه داشتن آن ها از کفر، کافی نیست؛ زیرا ممکن است مضمون وحی را درست نفهمند و آن را بد تفسیر کنند و گمراه شوند.

«أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ؛ (۳) این قرآن را به سوی تو فرود آوردیم، تا برای مردم آنچه را به سوی ایشان نازل شده است توضیح دهی، و امید که آنان بیندیشند».

در این آیه به صراحت وظیفه رسول خدا تبیین و تفسیر قرآن معرفی شده است این ربطی به شان نزول ندارد و چه بسا برخی شان نزول ها اعتبار و سند معتبری هم ندارند.

در آیات متعددی رسول خدا، معلم کتاب معرفی شده است:
«أَنْزَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ؛ (۴) در میان شما فرستاده ای از خودتان روانه کردیم که آیات ما را بر شما می خواند و شما را پاک می گرداند».

«رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ؛ (۵) پروردگارا در میان آنان فرستاده ای از خودشان برانگیز تا آیات تو را بر آنان بخواند و کتاب و حکمت بدانان بیاموزد و پاکشان گرداند».

معلوم است که منظور از تعلیم کتاب، آموزش خواندن آن نبوده است؛ زیرا آنان عرب بودند و هم معانی ظاهری الفاظ قرآن را می فهمیدند و هم با سوادهای آنان می توانستند نوشته های قرآن را تلاوت کنند و تعلیم خواندن و نوشتن به بی سوادهای آنان هم، تعلیم قرآن نبود؛ بلکه تعلیم خواندن و نوشتن بود. پس منظور از تعلیم کتاب، یعنی تبیین مضامین و پیام های قرآن و تفسیر آیات آن.

و مگر رسول خدا هنگام وفات نفرمود: من دو چیز گران بها و ارزشمند در بین شما به ارث می‌گذارم و اگر بعد از من به آن دو متمسک شوید، هرگز گمراه نخواهید شد و آن دو عبارتند از: کتاب خدا و عترت و اهل بیت. (۶)

این بیان مشابه همان آیه ۱۰۱ آل عمران است که سبب صیانت از گمراهی را کتاب خدا و رسول خدا معرفی کرده بود. علاوه بر این روایات فراوان دیگری دلالت دارد. بنا بر این قرآن به زبان عربی مبین و برای هدایت عموم نازل شده و فهم آن در هیچ دسته و گروهی منحصر نشده و همه می‌توانند با کسب مقدمات لازم از سفره مواهب بیکران قرآن طعام‌های معرفتی و هدایتی بگیرند. ولی چون افراد در معرض بدفهمی و غلط‌فهمی هستند و چون درک همه معارف قرآن از توان غالب انسان‌ها خارج است، خداوند پیامبر و اهل بیتش را به بیان و تفسیر قرآن گمارده و ما باید فهم خود را به آنان ارجاع داده و در صورت تأیید آن‌ها، به فهممان عمل کنیم و برای فهم معانی متعالی قرآن باید از پیامبر و اهل بیت و شاگردان مکتب آن‌ها کمک بگیریم.

شما می‌توانید در این زمینه از کتاب تفسیری برای آگاهی‌شان نزول آیات استفاده کرد. از جمله تفسیر نمونه آیت الله مکارم شیرازی ذیل آیات خصوصاً شروع سوره‌ها مراجعه نمائید. بسیار مناسب است. کتاب‌های غیر تفسیری هم در این زمینه قابل استفاده وجود دارد:

۱- اسباب النزول، نوشته دکتر سید محمد باقر حجتی. ۲- اسباب النزول واحدی، ترجمه اسلامی.

پی‌نوشت‌ها

۱. علوم قرآنی، محمد هادی معرفت، ص ۸۷.
۲. آل عمران (۳) آیه ۱۰۱.
۳. نحل (۱۶) آیه ۴۴.
۴. بقره (۲) آیه ۱۵۱.
۵. همان، آیه ۱۲۹.
۶. محمد قمی، حدیث ثقلین، مصر دارالتقریب، ۱۳۷۱ ق، ص ۹.

پرسش

آیا قرآن می توانست به زبان دیگر غیر زبان عربی نازل شود؟

معجزه بودن قرآن به خاطر عربی بودن آن نیست تا اگر به زبان دیگری نازل می شد، معجزه نباشد.

در قرآن آمده نشانه معجزه بودن قرآن این که بشر نمی تواند يك سوره مثل قرآن بیاورد. برای این که بدانیم "سوره ای مثل قرآن یعنی چه؟ باید قرآن را بشناسیم تا بعد مثل قرآن را معلوم کنیم.

قرآن کتاب خداشناسی و معادشناسی و هدایت به راه رسیدن به سعادت معاد از این دنیای مادی و تمام شدنی است.

قرآن خودش هدف از نزول را به صراحت بیان کرده است از جمله در آیات زیر می فرماید:

شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ (۱)
ماه رمضان است ماهی که قرآن، برای راهنمایی مردم، و نشانه های هدایت، و فرق میان حق و باطل، در آن نازل شده است.

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ (۲)

مردم (در آغاز) يك دسته بودند (و تضادی در میان آنها وجود نداشت. بتدریج جوامع و طبقات پدید آمد و اختلافات و تضادهایی در میان آنها پیدا شد، در

این حال) خداوند، پیامبران را برانگیخت تا مردم را بشارت و بیم دهند و کتاب آسمانی، که به سوی حق دعوت می‌کرد، با آنها نازل نمود تا در میان مردم، در آنچه اختلاف داشتند، داوری کند.

نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ مِنْ قَبْلُ هُدًى لِلنَّاسِ وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ (۳)

(همان کسی که) کتاب را بحق بر تو نازل کرد، که با نشانه‌های کتب پیشین، منطبق است و «تورات» و «انجیل» را؛ و «تورات» و «انجیل» را پیش از آن، برای هدایت مردم فرستاد.

هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ (۴)

این، بیانی است برای عموم مردم و هدایت و اندرزی است برای پرهیزگاران! .
إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ (۵)
ما این کتاب را بحق بر تو نازل کردیم تا به آنچه خداوند به تو آموخته، در میان مردم قضاوت کنی.

وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ (۶)

و خداوند، کتاب و حکمت بر تو نازل کرد و آنچه را نمی‌دانستی، به تو آموخت.
يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا (۷)
ای مردم! دلیل روشن از طرف پروردگارتان برای شما آمد و نور آشکاری به سوی شما نازل کردیم.

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۸)

ای اهل کتاب! پیامبر ما، که بسیاری از حقایق کتاب آسمانی را که شما کتمان می‌کردید روشن می‌سازد، به سوی شما آمد و از بسیاری از آن، (که فعلاً افشای آن مصلحت نیست)، صرف نظر می‌نماید. (آری،) از طرف خدا، نور و کتاب آشکاری به سوی شما آمد. خداوند به برکت آن، کسانی را که از خشنودی او پیروی کنند، به راه‌های سلامت، هدایت می‌کند و به فرمان خود، از تاریکیها به سوی روشنایی می‌برد و آنها را به سوی راه راست، رهبری می‌نماید.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ
لِلْمُؤْمِنِينَ (٩)

ای مردم! اندرزی از سوی پروردگارتان برای شما آمده است و درمانی برای آنچه در سینه هاست (درمانی برای دل‌های شما) و هدایت و رحمتی است برای مؤمنان! ما کانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَ لَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ تَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (١٠)

اینها داستان دروغین نبود بلکه (وحی آسمانی است، و) هماهنگ است با آنچه پیش روی او (از کتب آسمانی پیشین) قرار دارد و شرح هر چیزی (که پایه سعادت انسان است) و هدایت و رحمتی است برای گروهی که ایمان می‌آورند!
كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ
الْحَمِيدِ (١١)

(این کتابی است که بر تو نازل کردیم، تا مردم را از تاریکی‌ها (ی شرک و ظلم و جهل)، به سوی روشنایی (ایمان و عدل و آگاهی)، بفرمان پروردگارشان در آوری، بسوی راه خداوند عزیز و حمید.

وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ
يُؤْمِنُونَ (١٢)

ما قرآن را بر تو نازل نکردیم، مگر برای اینکه آنچه را در آن اختلاف دارند، برای آنها روشن کنی و (این قرآن) مایه هدایت و رحمت است برای قومی که ایمان می‌آورند!

وَ زَرَّانَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبَيِّنًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً وَ بُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ (١٣)
و ما این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر همه چیز، و مایه هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان است!

وَ نُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا (١٤)
و از قرآن، آنچه شفا و رحمت است برای مؤمنان، نازل می‌کنیم و ستمگران را جز خسران (وزیان) نمی‌افزاید.

كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَ يُزَكِّيْكُمْ وَ يُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَ
الْحِكْمَةَ وَ يُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ (١٥)

همان‌گونه (که با تغییر قبله، نعمت خود را بر شما کامل کردیم)، رسولی از

خودتان در میان شما فرستادیم تا آیات ما را بر شما بخواند و شما را پاك كند و به شما، كتاب و حكمت بياموزد و آنچه را نمی دانستید، به شما یاد دهد.

این ها بعض آیات است که هدف نزول قرآن را به وضوح و صراحت گفته و کیفیت و محتوای قرآن را روشن ساخته است. بنا براین آیات گرچه عقل و فطرت هدایتگر انسان هستند ولی این دو برای شناخت حق کافی نیست و باید خداوند از طریق وحی مطالبی را به بشر بیاورد که جز از وحی، راهی برای دستیابی بدان ها نیست. قرآن کتاب هدایت انسان ها به صراط مستقیم است و برای حل اختلاف های طبیعی بشر آمده و کتاب قانون برای اداره صحیح زندگی بشر در راستای آخرت و رضای خدا و رسیدن به سعادت می باشد.

با توجه به این شناخت از قرآن، معنای "سوره ای مثل قرآن" روشن می شود یعنی سوره ای بیاورد که مطالب حق و هدایتگر به فلاح و صلاح با بیان زیبا و جذاب و گیرا در آن مطرح شده باشد به طوری که آن مطالب را از کتاب دیگری بخصوص کتاب های وحیانی اقتباس نکرده باشد و در حقانیت آن مطالب، هیچ تردیدی نباشد و بیان هم گیرا بوده و به عنوان معارضه با قرآن و اثبات وحیانی نبودن قرآن گفته شده باشند و زبانشناسان منصف همانندی آن با قرآن در عین همسو و همراستا و اقتباس نبودن آن از قرآن، را تایید کنند.

اگر کسی توانست چنین سوره ای بیاورد و ارائه دهد و از زبانشناسان و عالمان محتوا شناس تایید بگیرد، آن گاه می تواند ادعا کند قرآن کتاب خدا نیست.

قرآن کتاب داستان نیست تا با نوشتن داستانی با آن معارضه شود. کتاب تاریخ نیست، کتاب علمی نیست، کتاب سخنوری و ادبیات نیست تا با نوشتن شعر و نثری زیبا با آن معارضه شود. قرآن در عین که همه اینها هست، هیچ کدام از اینها هم نیست، بلکه همه اینه را به خدمت هدف خودش که هدایتگری است، به کار گرفته است. قرآن کتاب معرفت به مبدا و معاد و کتاب هدایت به کمال و کتاب ارائه کننده برنامه عملی سعادت و فلاح است و باید با ارائه کتابی در این زمینه که خدا و معاد و فلاح را غیر این و بهتر از این و ... معرفی کند با آن معارضه کرد.

اما نزول قرآن به زبان عربی با توجه به مخاطبان نخستین و پیامبر (که عرب زبانند) يك جریان طبیعی است. زیرا هر سخنور و دانشمندی مطالب خویش را با زبان مخاطبان خود بیان می کند یا می نویسد، مگر آن که پیمودن چنین مسیر

طبیعی به دلایلی، غیر ممکن باشد یا در پیش گرفتن رویه‌ای دیگر ضروری به نظر برسد.

خداوند در ارسال پیامبران و ابلاغ پیام‌های خویش همین رویه را تأیید کرده و به کار گرفته: "و ما أرسلنا من رسول إلا بلسان قومه لیبین لهم فیصل الله من یشاء و یهدی من یشاء و هو العزیز الحکیم؛ ما هر فرستاده‌ای را با زبان مردمش فرستادیم تا بتواند حقایق را برای آنان به روشنی بیان کند. پس خداوند هر کس را بخواهد، گمراه و هر کس را بخواهد، هدایت می‌کند و او شکست‌ناپذیر و حکیم است." (۱۶)

رسولان الهی هم پیام را با زبان قوم و مخاطبان خویش می‌آورند و هم معارف را متناسب با سطح فرهنگی و علمی آنان بیان می‌کنند. بنابراین اگر قرآن به زبانی غیر از زبان عربی بود، جای آن داشت که از حکمت نزول قرآن به آن زبان سؤال شود که چرا با این که مخاطبان عرب بودند، قرآن به زبان دیگری که مردم آن زمان نمی‌فهمیدند، نازل شد. پس نزول قرآن به زبان عربی در درجه اول امری طبیعی است.

دوم: قرآن که به زبان عربی نازل شد، جلوی بهانه‌گیری‌های اعراب آن زمان را گرفت، چون اگر قرآن به زبان غیر عربی بر آنان نازل می‌شد، بهانه آن‌ها این بود که این کتاب برای ما قابل فهم نیست. در سوره فصلت می‌فرماید: "و اگر آن کتاب را به زبان عجمی قرار می‌دادیم، می‌گفتند چرا آیتش برای ما قابل فهم نیست." (۱۷) علاوه بر دو دلیل بالا که به فهم ما دلایل اصلی نزول قرآن به زبان عربی است، دلایل دیگری هم بر شمرده اند از جمله:

سوم: ملت اعراب دست کم اعراب معاصر زمان پیامبر (ص) با توجه به تعصبات قومی، نزول قرآن را از سوی فردی غیر عرب نمی‌پذیرفتند. اگر مثلاً پیامبر ایرانی بود و قرآن او به زبان فارسی بود، اعراب زیر پذیرش آن نمی‌رفتند.

در سوره شعراء فرموده است: "و لو نزلنا علی بعض الاعجمین فقرأه علیهم ما كانوا به مؤمنین؛ اگر قرآن را بر شخصی غیر عرب نازل می‌کردیم اعراب آن را نمی‌پذیرفتند." (۱۸) البته این دلیل نزول قرآن به زبان عربی نیست بلکه اتمام حجتی بر عرب‌ها است.

چهارم: بعضی مدعی شده‌اند (۱۹) عربی بهترین زبان است و ظرفیت این زبان

برای بیان مسائل معنوی و ماورائی از همه زبان‌ها بیشتر است و در روایات هم وارد شده که زبان عربی زبان اهل بهشت است (۲۰)

اما نازل شدن قرآن به زبان عربی به معنای اختصاص آن به ملت عرب زبان نیست، بلکه، چون روح و محتوا و پیام قرآن همگانی و جهانی است، این کتاب آسمانی برای همه انسان‌ها است و در آیات قرآن نیز این معنا تأکید شده است.

پس اگر رسول خدا در جایی غیر از حجاز مبعوث شده بود، قرآن به زبان آن مردم نازل می‌شد و باز هم معجزه بود.

خلاصه آن که اعجاز قرآن در فصاحت و بلاغت، اخبار غیبی، بیان معارف و... است آری این اخبار غیبی و معارف با زبان عربی بیان شده است.

پی‌نوشت‌ها

۱. بقره (۲) آیه ۱۸۵.
۲. همان، آیه ۲۱۳.
۳. آل عمران (۳) آیه ۳-۴.
۴. همان، آیه ۱۳۸.
۵. نساء (۴) آیه ۱۰۵.
۶. همان، آیه ۱۱۳.
۷. همان، آیه ۱۷۴.
۸. مائده (۵) آیه ۱۵-۱۶.
۹. یونس (۱۰) آیه ۵۷.
۱۰. یوسف (۱۲) آیه ۱۱۱.
۱۱. ابراهیم (۱۴) آیه ۱.
۱۲. ابراهیم (۱۴) آیه ۶۴.
۱۳. همان، آیه ۸۹.
۱۴. اسراء (۱۷) آیه ۸۲.
۱۵. بقره (۲) آیه ۱۵۱.
۱۶. ابراهیم (۱۴) آیه ۴.
۱۷. فصلت (۴۱) آیه ۴۴.
۱۸. شعراء (۲۶) آیه ۱۹۸ و ۱۹۹.
۱۹. طباطبائی، المیزان، ترجمه موسوی همدانی، قم، انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴ق، ج ۱۱، ص ۱۰۱؛ سید عبد الحسین‌طیب، اطیب البیان، تهران، اسلام، ج ۷، ص ۱۵۰ و...
۲۰. طبرسی، مجمع البیان، تهران، ناصر خسرو، ج ۱۲، ص ۱۵۷.



پرسش

لوح محفوظ چیست؟

لوح در لغت، چیزی است که می‌توان روی آن نوشت. (۱) در اصطلاح، لوح محفوظ عالم قضای الهی را گویند که همه حوادث به قلم تقدیر الهی در آن به ثبت رسیده است.

در روایات، لوح محفوظ در برابر لوح محو و اثبات قرار گرفته، که هر دو ترکیب وصفی اند. لوح در لغت، چیزی است که می‌توان روی آن نوشت. (۱) در اصطلاح، لوح محفوظ عالم قضای الهی را گویند که همه حوادث به قلم تقدیر الهی در آن به ثبت رسیده است. کسی جز خداوند از آن آگاهی ندارد. هر چه در این لوح نگاشته شود، تغییر نمی‌کند؛ به طور مثال، هر یک از انسان‌ها دارای اجل حتمی هستند که به هیچ عنوان قابل تأخیر و تقدیم نمی‌باشد.

اما در لوح محو و اثبات که تقدیر الهی در آن نگاشته می‌شود، قابل تغییر و تبدل است؛ به طور مثال، اجل معلقی وجود دارد، لکن این اجل به سبب صدقه یا کار خیر قابل تأخیر افتادن است؛ همان طور که در روایات وارد شده و یا این که به جهت کارهای سوء مثل عاق والدین و قطع رحم به جلو می‌افتد.

مرحوم علامه مجلسی در مورد این دو لوح می‌فرماید:

"آیات و اخبار دلالت دارند که همه حوادث و وقایع عالم در دو لوح ثبت است:

یکی لوح محفوظ، که هیچ‌گونه تغییر در آن راه ندارد و مطابق علم خداوند است.

دیگری لوح محو و اثبات، که در آن چیزی ثبت می‌گردد و سپس به جهت مصالح بسیاری که بر خردمندان پنهان نیست، چیز دیگری بر خلاف آن به ثبت رسد؛ مثلاً در آن نوشته شود: عمر فلانی پنجاه سال است؛ بدین معنا که مقتضای حکمت پروردگار آن است که اگر کاری انجام ندهد که موجب کوتاهی یا طولانی شدن عمر او شود، پنجاه سال عمر می‌کند". (۲) این همان اجل معلق است که توضیح داده شد.

ثبت حوادث و وقایع زندگی انسان در لوح محفوظ، به معنای رقم خوردن همه چیز از قبل نیست؛ چنان که تغییر آن به معنای نادرست و غلط بودن آن نیست؛ بلکه خداوند از آن جا که نسبت به همه امور علم قبلی دارد، می‌داند که بر اساس ضوابط و ساختار علمی و معلولی عالم و بر اساس اختیارات فردی، چه نتیجه‌ای برای هر فرد رقم می‌خورد و هر کس چه سرنوشتی را برای خود ترسیم می‌نماید. در نتیجه، اگر قرار بر حصول تغییری در این امر باشد، باز به دست خود فرد خواهد بود. در لوح محفوظ ثبت است که فلان فرد پنجاه سال عمر می‌کند و در این سن بر اثر سکنه جان می‌سپارد. این امر به این مفهوم نیست که این فرد به دور از هر نوع اراده و اختیار، یقیناً در پنجاه سالگی به ناگاه سکنه کرده، خواهد مرد؛ بلکه این فرد در طول زندگی و در مسیر حیات خود نحوه‌ای از رفتار و عملکرد را در پیش می‌گیرد. در تغذیه و تحرک بدنی و مشغله کاری و... به گونه‌ای رفتار می‌کند که بر اثر علت‌های طبیعی، رگ‌های قلبش گرفته و در این سن به سکنه مبتلا شده و در نتیجه آن خواهد مرد. این گونه علم خداوند، همانند علم پزشک از روند بهبود فرد بیمار یا پیشرفت بیماری اوست که تأثیری در تحقق این علل ندارد، یا همانند علم معلم است به این که در این امتحان کدام دانش آموز نمره کامل خواهد گرفت و کدام رفوزه خواهد شد؛ یقیناً این علم از قبل در ذهن معلم نقش بسته است؛ اما ممتاز یا رفوزه شدن دانش‌آموزان معلول علت‌های خاص خود است و خودشان در این امر نقش کلیدی و مؤثر دارند.

پی‌نوشت‌ها

۱. خرمشاهی، بهاء‌الدین، دانشنامه قرآن، دوستان-ناهد، تهران، ۱۳۸۱ ه. ش، ماده لوح.
۲. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، موسسه الوفاء، بیروت، ۱۴۰۴ ه. ق، ج ۴ ص ۱۳۰.

پرسش

آیا این حدیث پیامبر(ص) که می فرماید بهترین امت من امت آخر الزمان هستند با آیه های شریفه ۱۰ تا ۱۴ سوره مبارکه واقعه نا همخوانی ندارد؟

پاسخ

باید به عرض شما برسانیم که این آیات تنها گروه السابقون را معرفی می کند و تعداد آنها را در امت آخر که امت پیامبر(ص) باشد کمتر از امت های پیشین می شمرد، ولی در آیات ۳۸ تا ۴۰ همین سوره اصحاب یمین را ذکر می کند که می فرماید گروهی از آنها از گذشتگانند و گروهی از آنها از امت آخر، با این مقدمات اگر دقت نمایید تعارض رفع می شود چرا که بنا بر گفته شما پیامبر(ص) فرمودند که بهترین امت من امت آخر الزمان هستند در اینجا پیامبر اسلام(ص) در بیان این است که بهترین امت خودش را معرفی کند، یعنی در آن قسمتی که شامل امت پیامبر می شود قسمت بهترش امت آخر الزمان هستند، نکته دوم در پاسخ شما این است که با توجه به آیات ۳۸ تا ۴۰ قرآن خود اصحاب یمین را بین آخرین و اولین یکسان می داند و لذا می توان گفت که امت آخر الزمان از اصحاب یمین باشند و دلیلی نداریم که قائل باشیم که بهترین امتهای نمی توانند جزء اصحاب یمین باشند و حتما باید از السابقون باشند. اما در قرآن امت پیامبر در سوره آل عمران آیه ۱۱۰ بهترین امت خوانده شده است و این چنین شبهه ای که برای شما پیش آمد ممکن است پیش بیاید که ما با توجه

به تفسیر نمونه پاسخ شما را عرض می‌کنیم:

«پاسخ این سؤال با توجه به دو نکته روشن می‌شود: نخست اینکه منظور از مقربان همان سابقون و پیشگامان در ایمانند، مسلم است که در امت اسلامی پیشگامان در پذیرش اسلام در صدر اول گروه اندکی بودند که نخستین آنها از مردان علی ع و از زنان خدیجه بود در حالی که کثرت پیامبران پیشین و تعداد امتهای آنها و وجود پیشگامان در هرامت، سبب می‌شود که آنها از نظر تعداد فزونی یابند.

دیگر اینکه کثرت عددی دلیل بر کثرت کیفی نیست، و به تعبیر دیگر ممکن است تعداد سابقون این امت کمتر باشند ولی از نظر مقام بسیار برتر، همانگونه که در میان خود پیامبران نیز تفاوت است: تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ" ما بعضی از رسولان را بر بعض دیگر برتری دادیم" (بقره- ۲۵۳).

ذکر این نکته نیز لازم به نظر می‌رسد که ممکن است بعضی از مؤمنان در زمره پیشگامان در ایمان نباشند، اما دارای صفات و ویژگیهای دیگری باشند که آنها را همردیف سابقون قرار می‌دهد و از نظر پاداش و اجر همردیف آنها هستند.

در روایتی از امام صادق آمده است که به جمعی از پیروان خود خطاب کرد و فرمود: انتم السابقون الاولون، و السابقون الآخرون، و السابقون فی الدنيا الی ولایتنا، و فی الآخرة الی الجنة: "شما سابقون نخستین و سابقون آخرین هستید، در دنیا پیشگام در ولایت ما بودید و در آخرت پیشگام در بهشتید" [۱]، «...» [۲].

پی‌نوشت‌ها

[۱] تفسیر صافی ذیل آیات مورد بحث

[۲] تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص: ۲۰۸



پرسش

نظر شما درباره حدیث ثقلین چیست؟

پاسخ

مرحوم سید محمد تقی حکیم (ره) فرموده است: ”حدیث ثقلین با لفظ (عترتی - اهل بیته) متواتر در بین جمیع طبقات، می باشد و کتبی که این روایت را نقل کرده اند نیز بسیارند و در میان روات این حدیث، یک دسته از روایات در اوج صحت می باشند، همانگونه که حاکم نیشابوری و غیر آن بدانها گواهی داده اند.

این درحالی است که حدیث دیگر که گفته است (و سنتی) جزء احادیث آحاد است و از آن حد تجاوز نمی کند و با این حال، این دو روایت در کنار هم و همراه با هم نقل شده اند جز مالک که فقط اکتفا کرده است به ذکر روایت اول (و سنتی) و دیگر هیچ. اما در الموطأ باز هر دو روایت را با هم آورده است. برای سنتی و ضعف این روایت (و سنتی) همینقدر کافی است که بدانیم این روایت ”مرفوعه“ می باشد و روایت کننده آن ذکر نشده است و لذا این روایت (و سنتی) بیشتر از اخبار آحاد نیست و ممکن نیست که به پایه حدیث ثقلین (و عترتی و اهل بیته) با کثرت راویان آن در کتابهای اهل سنت و

صحیح بودن بسیاری از روایان آن، برسد. [۱]
این حدیث شریف به شکل‌های متفاوت روایت شده است که از آن جمله است:

۱. صحیح ترمذی از جابر بن عبدالله که گفت: رسول خدا (ص) را دیدم در حج و روز عرفه که سوار بر ناقه خود به نام (القصوی) بود و می فرمود: ای مردم من بین شما امانتی می گذارم که اگر آن را گرفتید هرگز گمراه نشوید؛ کتاب خدا و عترت من و اهل. [۲]

۲. ابن اثیر از زید بن ارقم نقل می کند که پیامبر فرمود: من بین شما می گذارم آنچه را که اگر به آن تمسک جوئید بعد از من هرگز گمراه نمی شوید که یکی از آن دو بزرگتر از دیگری است کتاب خداوند که ریسمان کشیده شده از آسمان به زمین است و عترت و اهل بیتم و این دو هرگز از هم جدا نمی شوند تا در حوض بر من وارد شوند پس نگاه کنید که چگونه مرا درباره آنان جانشینی می کنید. [۳]

۳. در مسند امام احمد حنبل از زید بن ثابت است که گفت پیامبر اسلام (ص) فرمود: من بین شما به امانت دو خلیفه می گذارم کتاب خداوند که بند کشیده ما بین آسمان و زمین است (یا بین آسمان به سوی زمین) و اهل بیت و عترتم و اینان از هم جدا نمی شوند تا در حوض بر من وارد شوند. [۴]

پی نوشت‌ها

- [۱] حسن عباس حسن ، الصیغه المنطقیه ص ۳۴۰ ، ۳۴۱ .
- [۲] صحیح ترمذی ج ۵ ، ص ۶۶۲ ط بیروت .
- [۳] ابن اثیر جامع الأصول ، ج ۱ ، ص ۲۷۸ / طبع بیروت .
- [۴] احمد بن حنبل ، مسند ج ۵ ص ۱۸۲ ط: بیروت .

پرسش

آیا طبق حدیث شریف علوی که فرمود: «عقول النساء فی جمالهنّ و جمال الرجال فی عقولهن» عقل زن در جمال او و جمال مرد در عقل او خلاصه می‌شود، تا وسیله‌ای برای سرزنش زن و برتری مرد باشد؟

پاسخ

برای پاسخ به این سؤال لازم است به این نکته توجه کنید که: زیور جان آدمی به ایمان است نه چیز دیگر، چنان که خدای سبحان فرمود: «حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَ زَيَّنَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ» خدا ایمان را برای شما دوست داشتنی گردانید و آن را در دل‌های شما زینت داد.

و چون روح انسان مجرد است نه مادی و ایمان نیز امری است معنوی، این امر معنوی یعنی ایمان، مایه جمال و زیبایی آن امر مجرد یعنی جان انسانی شده است و از آنجا که خصوصیت ذکورت و انوثة در حقیقت انسان (که همان جان اوست) و ایمان او تأثیری ندارد یعنی حقیقت انسان و ایمان و امثال آن نه مؤنث است نه مذکر، بلکه امری مجرد است که در زن و مرد یکسان می‌باشد؛ بنابراین از حدیث شریف علوی که فرمود: «عقول...» می‌توان معنای دستوری فهمید نه معنای وصفی، یعنی منظور آن نباشد که حدیث شریف در توصیف دو صنف از انسان باشد که عقل زن در جمال او خلاصه شود و جنبه سرزنش داشته باشد و جمال مرد در عقل او تعبیه شود و عنوان ستایش بگیرد، بلکه

ممکن است معنای آن دستور، یا وصف سازنده باشد.

به بیان دیگر زن موظف است و یا می‌تواند عقل و اندیشه انسانی خویش را در ظرافت عاطفه و زیبایی گفتار و رفتار و کیفیت محاوره و نحوه برخورد و نظائر آن ارائه دهد چنانکه مرد موظف است و می‌تواند هنر خود را در اندیشه انسانی و تفکر عقلانی خویش متجلی سازد.

تحصیل کرده و آگاه به معارف ایثار و شهادت توان آن را دارد که در نقش مادری مهربان، فرزندش را تشویق به جهاد کند و در بدرقه او هنگام عزیمت به جبهه، عقل طریف و لطیف خود را در جامه هنر ظریف ارائه دهد. یا هنگام استقبال فرزندش که از جبهه و میدان رزم، پیروزمندانه برگشته است اندیشه وزین عقلی خود را در لباس زیبای شوق و نظایر آن نشان دهد. هرگز این ظرایف هنری که تَمَثُّل عینی ظرایف عقلی است برای مردان هنرمند میسر نخواهد بود. خلاصه آنکه زن باید حکمت را در ظرایف هنر ارائه دهد و مرد بالعکس باید ظرایف هنر را در ظرایف حکمت جلوه گر کند یعنی جلال زن در جمال او نهفته است و جمال مرد در جلال او متجلی شده است و این توزیع کار نه نکوهشی برای زن است و نه ستایشی است برای مرد. بلکه رهنمود و دستور عملی هر یک از آنها است تا هر کس به کار خاص خویش مأمور باشد و در صورت امتثال دستور مخصوص خود، درخور ستایش گردد و در صورت تَمَرُّد از آن، مستحق نکوهش شود.

پس تفاوت زن و مرد در نحوه ارائه اندیشه‌های درست ظهور می‌نماید و گرنه زن نیز چون مرد شایستگی فراگیری علوم و معارف را داشته و مستحق تقدیر است.

مطلب دیگری که باید به آن توجه داشت این است که دو گونه عقل داریم: عقل نظری و عقل عملی. انسان با عقل نظری می‌فهمد و با عقل عملی کار انجام می‌دهد. یقین، جزم، ظن و گمان، وهم، خیال و مانند آن جزو شوون عقل نظری است؛ اما نیت، عزم، اخلاص و اراده، محبت، تولی، تبری، تقوی و عدل و مانند آن جزو عقل عملی است و همین عقل عملی هم معیار فضیلت در انسان است.

عقل نظری معیار اعلمیت انسان و عقل عملی معیار کرامت و افضلیت

انسان است.

«أَنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىكُمْ» و این که در روایت آمده است که «عقول النساء فی جمالهن و...» اشاره به عقل نظری است نه عقل عملی. یعنی اگر بین مرد و زن تفاوتی از نظر عقلی باشد در مورد عقل نظری یا ابزاری است نه عقل عملی. عقل نظری، عقلی است که انسان با او بتواند علوم حوزوی و دانشگاهی را فراهم کند تا چرخ دنیا بچرخد و این هم معیار فضیلت انسان (مردها) نیست. بلکه معیار فضیلت انسان، عقلی عملی است که در تعریف آن آمده است «الْعُقْلُ مَا عُيِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اكْتُسِبَ بِهِ الْجَنَانُ» انسان به وسیله آن خدا را عبادت می کند و بهشت را کسب می نماید و به مقام قرب می رسد و این عقل در مرد و زن تفاوتی ندارد.

بنابراین اگر کسی خواست بین زن و مرد داوری کند نباید عقل به معنای علم مصطلح را معیار قرار دهد (یعنی عقل نظری را) بلکه باید عقل عملی را که وسیله قرب انسان و معیار فضیلت است معیار قرار دهد و در این صورت است که جمال مرد و زن هر دو در عقلی است که «عُيِدَ بِهِ الرَّحْمَانُ وَ اكْتُسِبَ بِهِ الْجَنَانُ» و در این صورت، هم «جَمَالُ الرِّجَالِ فِي عُقُولِهِمْ» و هم «جَمَالُ النِّسَاءِ فِي عُقُولِهِنَّ» می باشد

کلمات کلیدی: عقل، زن



پرسش

در روایت آمده که «خدا زیباست و زیبایی را دوست می دارد». منظور از روایت، مخصوصاً قسمت "زیبایی را دوست می دارد" چیست و منظور چه نوع زیبایی هست؟

پاسخ

این روایت یا مضمون آن به چند صورت نقل شده است و به نظر می آید که با در کنار هم گذاشتن آنها بهتر بتوان به منظور روایت پی برد

۱- عن خيشمه بن أبي خيشمه قال كان الحسن بن علي ع إذا قام إلى الصلاة لبس أجود ثيابه، فقيل له: يا ابن رسول الله لم تلبس أجود ثيابك فقال: إن الله تعالى جميل يحب الجمال فأتجمل لربي، و هو يقول: «خُدُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ» فأحب أن ألبس أجود ثيابي (تفسير العياشي، ج ۲، ص: ۱۴)

از خيشمه نقل شده است که امام حسن ع وقتی برای نماز ایستاد بهترین لباسش را پوشید. گفته شد ای پسر رسول خدا برای چه بهترین لباس را پوشیدی؟ حضرت فرمود خداوند متعال زیباست و زیبایی را دوست دارد پس من هم برای پروردگارم خود را زینت کردم چرا که خداوند می فرماید ای فرزندان آدم! به هنگام عبادت لباسهای شایسته به خود برگزید پس منم دوست دارم بهترین لباسم را بپوشم.

۲- عن يوسف بن إبراهيم قال دخلت على أبي عبد الله ع و على جبه خزو طيلسان خز فنظر إلى فقلت: جعلت فداك على جبه خزو طيلسان خز- ما تقول

فیه فقال: و ما بأَس بالخز- قلت: و سداه ابریسم فقال لا بأَس به- فقد أصیب الحسين بن علی ع و علیه جبه خز، ثم قال: إن عبد الله بن عباس لما بعته أمير المؤمنين ع إلى الخوارج لبس أفضل ثيابه، و تطيب بأطيب طيبه، و ركب أفضل مراكبه، فخرج إليهم فوافقهم فقالوا: يا ابن عباس بينا [بيننا] أنت خير الناس - إذ أتيتنا في لباس من لباس الجبابره و مراكبههم، فتلا هذه الآية: «قُلْ مَنْ حَزَمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ - وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ» ألبس و أتجمل، فإن الله جميل يحب الجمال - وليكن من حلال (تفسير العياشي، ج ٢ ص ١٥)

از یوسف بن ابراهیم نقل شده است که می گوید برای عبد الله (امام صادق) ع وارد شدم و جبه (نوعی عبا) و طلیسانی (نوعی لباس که خواص و بزرگان می پوشیدند) از خز داشتم حضرت به من نگاهی کردند و من عرضه داشتم فدایت شوم من جبه و طلیسانی از خز پوشیدم نظرتان در این باره چیست؟ حضرت فرمودند اشکالی ندارد. عرضه داشتم تاران از ابریشم است. حضرت باز فرمودند اشکالی ندارد {حضرت} حسین بن علی ع هم جبه ای از خز پوشیده بودند. حضرت سپس ادامه دادند: وقتی امیرالمومنین ع، عبدالله بن عباس را به سوی خوارج فرستاد وی بهترین لباس هایش را پوشید و با بهترین عطرها خودش را خوشبو کرد و بهترین مرکبش را سوار شد و به سوی آن ها رفت. آن ها گفتند ای ابن عباس تو در بین ما بهترین مردم بودی ولی بالباس و مرکبی نزد ما آمدی که شبیه لباس و مرکب جابران است. ابن عباس این آیه را تلاوت کرد که: «بگو: چه کسی جامه هایی را که خدا برای بندگانش پدید آورده و روزی های پاکیزه را حرام کرده است؟» می پوشم و خودم را زینت می دهم چرا که خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد ولی از مال حلال.

٣- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِذَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَى عَبْدِهِ بِنِعْمَةٍ أَحَبَّ أَنْ يَرَاهَا عَلَيْهِ لِأَنَّهُ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ. (الكافي ج ٦ ص ٤٣٨)

از امام صادق نقل شده است که ایشان فرمودند خداوند دوست دارد وقتی نعمتی را بر بنده اش ارزانی داشت، آن را در وی ببیند چرا که خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد

از این روایات متوجه می شویم که مراد از زیبایی و جمال، آراستگی و زینت بخشیدن است از طرفی به نظر می آید که مواردی که در این روایات از قبیل

لباس و مرکب ذکر شده است بیان برخی مصادیق آراستگی است که می تواند در لباس و مرکب خود را نشان دهد. و گرنه زیبایی و آراستگی در هر چیزی که قابلیت بروز داشته باشد مطلوب و پسندیده است. لکن با این قید که این آراستگی و زیبایی از راه حلال به دست آید و در راه حلال هم باشد. بنابراین آراستگی و زیبایی و تجملی که از طریق مال حرام به دست آمده باشد مطلوب نیست همچنین تجمل و آراستگی و زینت دادن خود در مسیر حرام و با انگیزه حرام نیز مسلماً مطلوب نخواهد بود به عنوان مثال در قرآن، بانوان از به نمایش گذاشتن زینت های خود نزد نامحرممان نهی شده اند وَ قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ وَ يَعْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَ لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ لِيُضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ وَ لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِ بُعُولَتِهِنَّ... (نور ۳۱)

(به زنان با ایمان بگو چشم بپوشند و شرمگاهشان را حفظ کنند و زینت خود را جز آن مقدار که ظاهر است آشکار نکنند و روسری های خود را بر گردن بپوشانند و زینت خود را آشکار نسازند مگر نزد شوهران، پدران، پدر شوهر...) و یا به عنوان مثال اگر کسی با انگیزه فخر فروشی و خود نمایی بخواهد لباس یا مرکب فاخر و یا حتی خانه فاخر مهیا کند باز هم چنین کاری مطلوب نخواهد بود. از طرفی آراستگی و زیبایی و پوشیدن لباس خوب یا داشتن مرکب خوب، هر چند به خودی خود نزد خدا مطلوب است اما در عین حال اعمال دیگری هم هستند که نزد خدا مطلوب تر هستند به عنوان مثال داشتن مرکب فاخر که امروزه مصداق آن را در خودرو می بینیم هر چند مطلوب است اما دستگیری از فقرا و نیازمندان، مطلوب تر است. کما این که در سیره اهل بیت ع می بینیم که اگر لباس یا مرکبی فاخر داشتند در زمان مقتضی از بذل و بخشش آن به فقرا دریغ نمی کردند مثلاً در سیره امام حسن ع داریم که حضرت اموال خود را چند بار با فقرا نصف کردند و به سنت مواسات عمل کردند.

اما در خصوص قسمت اول روایت (فان الله جميل) مراد از زیبایی خداوند، زیبایی به معنای داشتن چشم و ابرو و قامت و لباس زیبا نیست بلکه همان طور که می دانیم خداوند منزله از این امور است و دارای جسم نیست همچنین مراد از زیبایی خداوند، زیبایی در مرتبه ذات نیست چرا که ذات خداوند قابل

وصف نیست و مراد از جمیل بودن خداوند، زیبایی در مرحله صفات فعل است یعنی فعل خداوند زیباست افعالی همچون خلق و تدبیر و هدایت و کما اینکه در شرح اصول کافی اینگونه این حدیث را معنا کرده است:

«ان الله جمیل یحب الجمال» یعنی أنه تعالی جمیل الفعال یحب منکم التجمل و التزین و اظهار نعمه (شرح اصول کافی ملا صالح المازندرانی، ج ۱۰، ص: ۳۱۱) (فعل خداوند متعال زیباست و تجمل و آراستگی و اظهار نعمت را دوست دارد) و یا در جای دیگر اشاره کرده است: «ان الله جمیل یحب الجمال» بأنه حسن الافعال کامل الاوصاف (همان، ج ۱۰، ص: ۳۹۱) یعنی مراد از الله جمیل این است که هر فعلی که از خداوند متعال سر می زند نیکوست و هر صفتی که به خداوند نسبت داده می شود کمال محض است و بالاتر از آن قابل تصور نیست.

سیره

پرسش

مصحف فاطمه (س) چیست؟ آیا پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) از آن اطلاع داشته‌اند؟

پرسش

کلینی در کتابش (کافی، ج ۱، ص ۲۳۹) می‌گوید: «شماری از اصحاب ما از احمد بن محمد، از عبدالله بن حجال، از احمد بن عمر حلبی، از ابی بصیر روایت می‌کنند که گفت: پیش امام صادق (ع) آمدم و به او گفتم: فدایت شوم! می‌خواهم از تو مسئله‌ای بپرسم. آیا کسی این جا هست که صدایم را بشنود؟ می‌گوید: آن‌گاه ابو عبدالله پرده‌ای را بین دو خانه کنار زد و نگاهی کرد و گفت: هر چه می‌خواهی بپرس، می‌گویند: گفتم فدایت شوم... آن‌گاه او لحظه‌ای سکوت کرد و سپس گفت: مصحف فاطمه پیش ماست، مردم چه می‌دانند مصحف فاطمه چیست! می‌گویند: گفتم مصحف فاطمه چیست؟ گفت: مصحفی است سه برابر قرآنی که در دست شماست، به خدا حتی یک حرف قرآن که در دست شماست، هم در آن نیست، می‌گویند: گفتم: به خدا علم کامل این است، فرمود: این هم علم است، ولی علم کامل نیست».

آیا پیامبر (ص) و اصحاب او قرآن فاطمه را می‌دانستند و از آن خبر داشتند؟! اگر پیامبر آن را نمی‌دانست و از آن خبر نداشت؟ چگونه اهل بیت از آن با خبر بودند؟! در حالی که او پیامبر بود، و اگر آن را می‌دانست و از آن خبر داشت چرا

آن را از امت پنهان کرد؟! و حال آن که خداوند متعال می فرماید: «ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، کاملاً (به مردم) برسان! و اگر چنین نکنی، رسالت او را انجام نداده ای»...

پاسخ اجمالی

مصحف فاطمه نام کتابی است که در زمان فاطمه زهرا (س) و به دست علی (ع) نوشته شد و مطالب این کتاب به وسیله فرشته مخصوص یا جبرئیل به حضرت فاطمه القا شد. این کتاب مشتمل بر حوادث غیبی و اسرار آل محمد (ص) است و از نشانه های امامت بوده و در نزد امامان دست به دست گشته است و اکنون در دست امام زمان حضرت مهدی (عج) است. چون این کتاب بنابر مفاد اکثر روایات پس از رسول خدا (ص) تدوین یافته است از رسول خدا درباره ی آن چیزی گزارش نشده است، ولی این به معنای بی اطلاعی پیامبر از این مصحف نبوده است؛ زیرا ما عقیده داریم وی به اذن خدا از آینده نیز باخبر بوده است. این مصحف چون از نشانه های امامت بوده و به آنها اختصاص داشته، محتوای آن برای مردم افشا نشده و در اختیار عموم قرار نگرفته است.

پاسخ تفصیلی

مصحف فاطمه

هر نوشته ای را که بین دو جلد جمع آوری شده باشد، مصحف می نامند. از این رو به هر کتابی می توان مصحف گفت. در صدر اسلام به قرآن نیز مصحف گفته می شد. [۱]

در منابع اسلامی از کتبی یاد شده است که اختصاص به معصومین (ع) داشته است و آنان از محتوای آن کتب باخبر بوده اند. مانند کتاب علی (ع)، مصحف علی و مصحف فاطمه (س).

در این منابع از کتاب اخیر به نام های مصحف فاطمه، صحیفه ی فاطمه و کتاب فاطمه یاد شده است. [۲] روایات مرتبط با این مصحف کم نیست. برخی از این روایات از حیث سند ضعیف اند، ولی دسته دیگری از این روایات از جهت سند صحیح هستند و می توان به اصل وجود چنین کتابی یقین پیدا کرد، هر

چند که در جزئیات، این روایات با هم اختلاف دارند.

چگونگی تألیف مصحف فاطمه

پس از رحلت پیامبر اکرم (ص) دختر بزرگوارشان به خاطر از دست دادن پدر بسیار ناراحت بودند و تحمل فراق و دوری پدر برای فاطمه زهرا (س) بسیار سخت بود.

در روایات معتبر آمده است که در فاصله وفات پیامبر (ص) تا زمان شهادت حضرت زهرا (س) - فرشته‌های از سوی خداوند بر دختر نبی اکرم (ص) فرود می‌آمد و او را تسلی می‌داد تا حضرت آرام بگیرد. از این فرشته در برخی روایات به جبرئیل یاد شده است، [۳] او حضرت زهرا (س) را از احوال پدر بزرگوارشان در عالم برزخ و همچنین از حوادث آینده، مطلع می‌ساخت.

در روایتی از امام صادق (ع) می‌خوانیم:

«هنگامی که رسول خدا (ص) رحلت کردند، فاطمه به علت وفات پدر به قدری محزون شد که تنها خداوند از شدت غم و اندوه او باخبر بود. از این رو خداوند فرشته‌ای را فرستاد تا او را تسلی دهد و اندوهش را برطرف سازد. فاطمه (س)، علی (ع) را از این موضوع با خبر ساخت و علی همه آن سخنان را نوشت و مصحف فاطمه این گونه تدوین شد.» [۴]

از این روایت و روایات دیگر استفاده میشود که این مصحف پس از رحلت پیامبر اکرم (ص) و به دست امیر المؤمنین (ع) تدوین شد و سخنانی است که فرشته الهی به حضرت زهرا گفته است. البته در برخی از روایات که نسبت به روایات قبلی کمتر هستند، این گونه به دست می‌آید که این مصحف در زمان خود رسول الله (ص) نوشته شده است. سید جعفر مرتضی‌عاملی (از دانشمندان معاصر شیعه در علم تاریخ) برای از بین بردن این اختلاف و جمع بین روایات مینویسد: شروع تدوین مصحف در زمان رسول اکرم بوده است و قسمتی از این صحیفه در زمان حیات پیامبر خدا (ص) نوشته شده و ادامه ی آن هم پس از رسول خدا نگارش یافته است. [۵]

این که فرشته الهی با حضرت زهرا سخن گفته باشد، چیز بعیدی نیست؛ زیرا همان گونه که در قرآن آمده است که: «و چون فرشتگان گفتند: ای مریم

خداوند تو را برگزید و پاکیزه گردانید و برتری بخشید بر زنان جهانیان» [۶]. این در حالی است که حضرت مریم تنها سرور زنان زمان خویش بود، ولی فاطمه سرور زنان هستی از آغاز تا انجام است.

محتوای مصحف

با مطالعه ی روایات در می‌یابیم که در این کتاب شریف به موضوعات زیر پرداخته شده است:

۱. خبر حوادث آینده [۷]
 ۲. وصیت حضرت فاطمه [۸]
 ۳. نام تمام فرمانروایانی که تا قیام قیامت به حکومت خواهند رسید [۹]
 ۴. خبر دادن از فرزندان حضرت زهرا [۱۰]
 ۵. گزارش احوال پیامبر و جایگاه او پس از وفاتش، به زهرا (س) [۱۱]
- در این جا برای نمونه، یک روایت ذکر می‌شود:
- امام صادق (ع) می‌فرماید: «همانا فاطمه ۷۵ روز بعد از رسول خدا (ص) زندگی کرد در این مدت به خاطر از دست دادن پدر بسیار اندوهگین بود. در این ایام حضرت جبرئیل (ع) نزد او می‌آمد و عزای پدرش را بر فاطمه زهرا (س) تسلیت می‌گفت و وی را آرام می‌کرد و از پدرش و جایگاه او به حضرت خبر می‌آورد و او را از آینده ی فرزندانش مطلع می‌ساخت و علی (ع) آن را می‌نوشت تا این که مصحف فاطمه تدوین شد» [۱۲]

تأکید ائمه (ع) بر تغایر این مصحف با قرآن

از برخی روایات به دست می‌آید که مصحف فاطمه نزد اهل سنت امری شناخته شده بود و آنان می‌پنداشتند که شیعه بر اساس آموزه های اهل بیت (ع) معتقدند که بخشی از آیات تحریف و حذف شده در قرآن در این مصحف آمده است. از این رو ائمه به شدت وجود هر گونه آیات قرآن در این مصحف را انکار کرده اند. [۱۳] علامه عسگری می‌نویسد: «برخی نویسندگان اهل سنت تهمت دیگری به مدافعان مکتب اهل بیت می‌زنند و می‌گویند که آنان قرآن دیگری دارند به نام مصحف فاطمه؛ زیرا نام کتاب فاطمه مصحف است و برخی

از مسلمانان در صدر اسلام قرآن را مصحف می نامیدند».[۱۴] در حدیثی از امام صادق (ع) می خوانیم: «به خدا قسم مصحف فاطمه نزد ما است و در آن یک آیه ی قرآن هم وجود ندارد».[۱۵]

نشانه ی امامت

در حدیثی طولانی امام رضا (ع) نشانه های امام را می شمارد و می فرماید: یکی از علامت های امام این است که مصحف فاطمه نزد اوست.[۱۶] امام صادق (ع) نیز می فرماید: پیش از این که امام باقر (ع) شهید شوند مصحف فاطمه را به من سپردند.[۱۷]

این مصحف از زمان تدوین آن در دست ائمه بوده و در میان آنان دست به دست گشته است و اکنون در دست امام زمان (عج) است.

علم پیامبر(ص) نسبت به مصحف

از آن جایی که مصحف فاطمه بنابر مفاد بیشتر روایات پس از رحلت پیامبر اکرم (ص) و در زمان ائمه تدوین شده است به همین دلیل رسول اکرم(ص) به آن اشاره نفرموده اند و این دلیل نمی شود که رسول خدا (ص) از آن آگاهی نداشته باشند. ما معتقدیم که پیامبر اکرم (ص) با اذن خدا از آینده با خبر بود. ایشان اکنون نیز طبق آیات قرآن، ناظر هستند و شاهد تمام اعمال و حوادث می باشند. این کتاب اختصاص به ائمه دارد و از نشانه های امامت است.

همان گونه که پیش از این گفته شد اگر طبق برخی از روایات بگوییم قسمتی از این مصحف در زمان رسول خدا و با املا ی آن حضرت نوشته شده است، قهرا آن حضرت از این مصحف با خبر بوده اند.

مضافاً بر اینکه مصحف فاطمه (ع) جزء آیات قرآن نبوده تا پیامبر(ص) موظف به ابلاغ و بیان آن باشد. و از طرفی پیامبر اسلام (ص) بسیاری از مسائل را بیان نفرموده و بیان آنها را واگذر به عترت کرده است[۱۸]. بنابر این، لازمه ی خبر ندادن بی اطلاعی نیست.

پی نوشت ہا

- [۱] لسان العرب، ج ۹، ص ۱۸۶.
- [۲] ابن بابویہ قمی، الامامہ و التبصرہ، ص ۱۲.
- [۳] کافی، ج ۱، ص ۲۴۱.
- [۴] کافی، ج ۱، ص ۲۳۸.
- [۵] سیدجعفر مرتضیٰ، خلفیات کتاب مآسآہ الزہراء، ج ۶، ص ۵۷-۵۸.
- [۶] آل عمران، ۴۲.
- [۷] الاحتجاج، ج ۲، ص ۱۳۴.
- [۸] ہمان، ج ۱، ص ۲۴۱.
- [۹] ہمان، ج ۲، ص ۱۳۴.
- [۱۰] کافی، ج ۱، ص ۲۴۱.
- [۱۱] کافی، ج ۱، ص ۲۴۱.
- [۱۲] کافی، ج ۱، ص ۲۴۱.
- [۱۳] مغنیہ، محمد جواد، الشیعہ فی المیزان، ص ۶۱.
- [۱۴] معالم المدرستین، ج ۲، ص ۳۲.
- [۱۵] کافی، ج ۱، ص ۲۳۸.
- [۱۶] من لایحضرہ الفقیہ، ج ۴، ص ۴۱۹.
- [۱۷] بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۴۷.
- [۱۸] چنان کہ در حدیث متواتر نقلین آمدہ است. «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ مَا إِن تَمَسَّكْتُمَا بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّىٰ يَرِدَا عَلَيَّ الْخَوْصَ». وسائل الشیعہ، ج ۲۷، ص ۲۳.

پرسش

دیدگاه امام علی (ع) درباره وحدت چیست؟

پاسخ اجمالی

بزرگ‌مرد عرصه وحدت؛ امیرالمؤمنین علی (ع) است که در این راه از حقوق مسلم خود، چشم‌پوشی می‌کند و با سخاوت هر چه تمام، همه چیز خود را فدای اسلام می‌کند و با سختی زیاد و رنج طاقت فرسا، برای حفظ وحدت بین مسلمانان، صبرپیشه می‌کند. [۱] هیچ‌کس به اندازه ایشان نسبت به این امر اهتمام نداشت. حضرت علی (ع) در این مسئله نیز به دنبال جلب رضایت پروردگار و نیل به ثواب الهی و جایگاه ارزشمند اخروی بود. [۲]

امام علی (ع) به وحدت بین مسلمانان، به چشم هدیه‌ای الهی می‌نگرند که موجب الفت و مودت بین آنها شده و مؤمنان در سایه آن، به آرامش و امنیت دست پیدا می‌کنند؛ نعمتی که ارزش آن بی‌انتهای اهمیتش فوق‌العاده است. [۳] با توجه به این‌که وحدت نیاز به مشترکات و محور دارد، می‌بینیم که محور وحدت در اندیشه امیرالمؤمنین (ع)، دین اسلام است که بر اساس آن همه مسلمانان با هم برادر و برابر هستند. [۴]

در مقابل، از هم‌گسیختگی و تشتت را فاقد هرگونه مرتبت و خیری دانسته [۵] و عامل آن را حُبّ باطنی و بددلی‌ها می‌داند. [۶]

خلاصه؛ با مراجعه به عقائد و افکار امام اول شیعیان، چنین به دست می‌آید که ایشان نه فقط قائل به وحدت بین مسلمانان، بلکه معتقد به وحدت و همبستگی بین همه افرادی است که در جامعه اسلامی زندگی می‌کنند. دوستی با هم کیشان خود به عنوان برادران دینی و با دیگر افراد به عنوان یک انسان که در خلقت و آفرینش از یک جنس هستند از آموزه‌های این امام راستین است. [۷]

پی‌نوشت‌ها

- [۱]. رک: شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، صالح، صبحی، خطبه ۳، ص ۴۸، هجرت، قم، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.
- [۲]. رک: همان، ص ۴۶۶.
- [۳]. رک: همان، ص ۲۹۸.
- [۴]. رک: همان، ص ۱۶۸.
- [۵]. رک: همان، ص ۲۵۵.
- [۶]. رک: همان، ص ۱۶۸.
- [۷]. رک: همان، ص ۴۲۷.

پرسش

چرا تعدد زوجات (چند همسری) برای مرد جایز، ولی برای زن جایز نیست؟

پاسخ اجمالی

تعدد زوجات قبل از اسلام، امر عادی بوده و محدود و ضابطه مشخصی نداشته است. اسلام آن را در چارچوب ضرورت‌های زندگی انسان محدود ساخته و برای آن قید و شرایط سنگینی قرار داده است. قوانین اسلام براساس نیازهای واقعی بشر و مصلحت تمام جامعه وضع شده است. در جامعه بشری واقعیت‌های زیرانکار ناپذیر است:

۱. مردان در حوادث گوناگون زندگی، بیش از زنان در خطر مرگ قرار دارند و در جنگ‌ها و حوادث دیگر، قربانیان اصلی را آنها تشکیل می‌دهند.
۲. بقای غریزه جنسی مردان از زنان طولانی‌تر است.
۳. زنان به هنگام عادت ماهانه و قسمتی از دوران حاملگی، عملاً ممنوعیت آمیزش دارند، در حالی که در مردان این ممنوعیت وجود ندارد.
۴. زنانی هستند که به علل گوناگونی همسران خود را از دست می‌دهند و اگر تعدد زوجات نباشد، آنها باید برای همیشه بدون همسر باقی بمانند. این عوامل موجب برهم خوردن تعادل میان مردان و زنان می‌شود و برای

حفظ سلامت جامعه و افراد آن ناچاریم یکی از سه راه ذیل را انتخاب کنیم:
 ا. مردان تنها به یک همسر در همه موارد قناعت کنند و زنان بیوه تا پایان عمر بدون همسر باقی بمانند و تمام نیازهای فطری و خواسته‌های درونی و احساسی خود را سرکوب کنند.

ب. مردان فقط دارای یک همسر قانونی باشند، ولی روابط آزاد و نامشروع جنسی را با زنانی که بی شوهر مانده‌اند، به شکل معشوقه برقرار سازند.
 ج. کسانی که قدرت دارند بیش از یک همسر را اداره کنند و از نظر جسمی و مالی و اخلاقی مشکلی برای آنها ایجاد نمی‌شود، نیز قدرت بر اجرای کامل عدالت میان همسران و فرزندان دارند، به آنها اجازه داده شود که بیش از یک همسر انتخاب کنند.

از میان این سه راه، اسلام راه سوم را اختیار کرده است. اگر چند شوهری را برای زنان جایز نمی‌داند به خاطر آن است که اولاً: چند همسری خلاف طبیعت و روحیات است. ثانیاً: بدین وسیله بهداشت و سلامت نسل به خطر می‌افتد. ثالثاً: شناخت انساب از بین خواهد رفت و ...

پاسخ تفصیلی

با بررسی وضع محیط‌های مختلف قبل از اسلام به این نتیجه می‌رسیم که تعدد زوجات، بدون این که ضابطه و محدوده‌ای داشته باشد امر عادی بوده و از ابتکارات اسلام نیست، بلکه اسلام آن را در چارچوب ضرورت‌های زندگی انسان محدود ساخته و برای آن قیود و شرایط سنگینی قرار داده است.

قوانین اسلام براساس نیازهای واقعی بشر است، وقتی مصلحت تمام جامعه در نظر گرفته شود و احساسات را به کنار بگذاریم، فلسفه تعدد زوجات روشن می‌شود. هیچ کس نمی‌تواند انکار کند که مردان در حوادث گوناگون زندگی، بیش از زنان در خطر مرگ قرار دارند و در جنگ‌ها و حوادث دیگر، قربانیان اصلی را آنها تشکیل می‌دهند.

نیز نمی‌توان انکار کرد که بقای غریزه جنسی مردان از زنان طولانی‌تر است؛ زیرا اکثر زنان در سن معینی، آمادگی جنسی خود را از دست می‌دهند، در حالی که در مردان چنین نیست.

همچنین زنان به هنگام عادت ماهانه و قسمتی از دوران حاملگی، عملاً ممنوعیت آمیزش دارند، در حالی که در مردان این ممنوعیت وجود ندارد. از همه گذشته زنانی هستند که به علل گوناگونی همسران خود را از دست می‌دهند و اگر تعدد زوجات نباشد، آنها باید برای همیشه بدون همسر باقی بمانند.

با در نظر گرفتن این واقعیت‌ها در این گونه موارد (که تعادل میان مرد و زن به هم می‌خورد) ناچاریم یکی از راه‌های زیر را انتخاب کنیم:

أ. مردان تنها به یک همسر در همه موارد قناعت کنند و زنان بیوه تا پایان عمر بدون همسر باقی بمانند و تمام نیازهای فطری و خواسته‌های درونی و احساسی خود را سرکوب کنند.

ب. مردان فقط دارای یک همسر قانونی باشند، ولی روابط آزاد و نامشروع جنسی را با زنانی که بی شوهر مانده‌اند، به شکل معشوقه برقرار سازند.

ج. کسانی که قدرت دارند بیش از یک همسر را اداره کنند و از نظر جسمی و مالی و اخلاقی مشکلی برای آنها ایجاد نمی‌شود، نیز قدرت بر اجرای کامل عدالت میان همسران و فرزندان دارند، به آنها اجازه داده شود که بیش از یک همسر انتخاب کنند.

حال اگر بخواهیم راه اول را انتخاب کنیم، باید گذشته از مشکلات اجتماعی که به وجود می‌آید، با فطرت و غرایز و نیازهای روحی و جسمی بشر به مبارزه برخیزیم. همچنین عواطف و احساسات این گونه زنان را نادیده بگیریم، اما این مبارزه‌ای است که پیروزی در آن نیست. به فرض که این طرح عملی شود، جنبه‌های غیر انسانی آن بر هیچ کس پوشیده نیست.

تعدد همسر را در موارد ضرورت نباید تنها از نگاه همسر اول مورد بررسی قرار داد، بلکه از دریچه چشم همسر دوم و مصالح و مقتضیات اجتماعی نیز باید مورد مطالعه قرار گیرد. آنها که مشکلات همسر اول را در صورت تعدد زوجات عنوان می‌کنند، کسانی هستند که یک مسئله سه زاویه‌ای را تنها از یک زاویه نگاه می‌کنند؛ زیرا تعدد همسر هم از زاویه دید مرد و هم از زاویه دید همسر اول، نیز از زاویه دید همسر دوم باید مطالعه شود، آن گاه با توجه به مصلحت

مجموع در این باره قضاوت کنیم.

اگر راه دوم را انتخاب کنیم، باید فحشا را به رسمیت بشناسیم. تازه زنانی که به عنوان معشوقه مورد بهره برداری جنسی قرار می‌گیرند، نه تأمین دارند و نه آینده‌ای؛ چنان که شخصیت آنها پایمال شده است. اینها اموری نیست که انسان آگاه آن را تجویز کند.

بنابراین، تنها راه سوم می‌ماند که هم به خواسته‌های فطری و نیازهای غریزی زنان پاسخ مثبت داده شود و هم از عواقب شوم فحشا و نابسامانی زندگی این دسته از زنان جلوگیری شود و جامعه از گرداب گناه بیرون آید. [۱]
راز کاستی عاطفه و احساسات در جوامع غربی و پناه بردن آنان به حیوانات با ابراز محبت به آنان همین است، نه حس قوی عاطفه بشری آنها. آنان که بشریت را چنان از دم تیغ گذرانده و با وحشیانه ترین راه‌ها انسان‌های مظلوم را می‌کشند تا ثروت و سرمایه‌های آنان را به یغما ببرند، چه بویی از عاطفه برده‌اند!

اما این که چرا چند شوهری برای زنان مجاز نیست؟ در پاسخ می‌گوییم:

۱. این خلاف طبیعت و روحیات زن است؛ زیرا از نظر روان شناسی تفاوتی اساسی بین ساختار روانی و گرایش‌ها و عواطف زن و مرد وجود دارد. روان‌شناسان معتقداند که زنان به طور طبیعی "تک شوهرگرا" هستند و فطرتاً از تنوع همسر گریزانند و خواستار پناه یافتن زیر چتر حمایت عاطفی و عملی یک مرداند و تنوع‌گرایی در زنان نوعی بیماری است. ولی مردان ذاتاً تنوع‌گرا و "چند زن‌گرا" هستند و چنان که می‌دانید احکام اسلام همه متناسب با نیازهای واقعی و ویژگی‌ها و خصلت‌های ذاتی انسان‌ها وضع گردیده است. [۲]

۲. بدین وسیله بهداشت و سلامت نسل به خطر می‌افتد.

۳. شناخت انساب و تمیز آنها از بین خواهد رفت و یکی از پیامدهای آن از بین رفتن عواطف خانوادگی و عدم تمایل به تکثیر نسل و زاد و ولد، خواهد بود؛ چون به حسب طبع هر کس فرزند خودش را دوست داشته و برای او سرمایه‌گذاری می‌کند، اما در قبال کسی که انتسابش به وی مشکوک است، بلکه اصلاً معلوم نیست از کیست؟ بی‌گانه بوده و تعهدی نسبت به او ندارد و از

درون نیز چنین انگیزش و تمایلی وجود ندارد. [۳]

اینها برخی از مصالح و حکمت‌هایی است که اسلام براساس آن تعدد زوجات (چند همسری) را برای مردان مجاز شمرده، ولی چند شوهری زنان را جایز ندانسته است.

پی‌نوشت‌ها

- [۱] ر.ک: مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۲۵۶ - ۲۶۰؛ مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج ۱۹، ص ۳۵۷ - ۳۶۱؛ تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۳۱۹.
- [۲] مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج ۱۹، ص ۳۰۲.
- [۳] برای مطالعه بیشتر، ر.ک: مطهری، مرتضی، نظام حقوق زن در اسلام؛ جوادی آملی، عبدالله، زن در آیینه جلال و جمال؛ طباطبایی، سید محمد حسین، تفسیر المیزان، ج ۴.



پرسش

چرا امامان معصوم ما چند همسر اختیار می‌کردند؟

پاسخ اجمالی

اغراض و اهداف گوناگونی برای ازدواج قابل تصور است؛ مانند: آرامش روحی، اشباع غریزه جنسی، پیدا کردن شریک زندگی و استمرار نسل بشریت. پناه دادن به زنان بی پناه، حفظ جامعه از فساد، علاوه شرائط زمان امامان (ع) به گونه ای بود که چند همسری عرف مردم آن زمان بود.

پاسخ تفصیلی

هدف از ازدواج در اسلام:

۱. آرامش روحی: در آیه ۲۱ سوره روم آرامش یافتن را دلیل ازدواج می‌داند.
۲. اشباع غریزه جنسی؛ یعنی انسان که به مرحله بلوغ جنسی رسید، غریزه جنسی در او تقویت می‌شود که برای کنترل آن باید چاره اندیشی کند. ازدواج بهترین راه برای کنترل غریزه جنسی است.
۳. حفظ بقاء نسل و توسعه آن؛ یعنی در غالب ازدواج صاحب فرزند شوند و به این وسیله نسل خود و در نتیجه نسل بشریت را حفظ کنند.

اهمیت ازدواج در اسلام: [۱]

اگر چه ازدواج در اسلام واجب نیست اما بسیار بر آن تأکید شده است روایات متعددی در اهمیت ازدواج از پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) رسیده است. امام باقر (ع) از قول پیامبر (ص) نقل می کند که فرمود: در اسلام هیچ بنایی پیش خداوند محبوب تر از ازدواج نیست. [۲]

در روایت دیگری امام علی (ع) می فرماید: ازدواج کنید که ازدواج سنت رسول خدا است هر کسی دوست دارد که پیرو رسول خدا (ص) باشد باید به سنت او عمل کند [۳].

مسأله ازدواج در اسلام آن قدر مورد توجه و اهمیت قرار داده شده است که انجام آن در بعضی از روایات مساوی با احراز نیمی از دین است؛ یعنی با ازدواج، شخص نیمی از دین خود را تحصیل کرده است، [۴] یعنی شخصیت مؤمن با ازدواج به مرحله ای می رسد که با ازدواج نیمی از دین خود را حفظ می کند. در روایات آمده است که دو رکعت نماز انسان متأهل برتر از هفتاد رکعت نماز شخص مجرد است. [۵]

امامان (ع) و ازدواج:

اهداف ازدواج امامان معصوم (ع) چیزی جز همان اهداف ازدواج در اسلام نیست. بله! این اهداف، بدون تعدد همسران هم احراز می شود، پس بنابراین هدف از تعدد ازدواج امامان چیست؟

برای پاسخ به این سؤال باید در نظر داشت که اولاً: چند همسر داشتن چه اشکال عقلایی یا شرعی دارد؟

ثانیاً: آیا عرف مردم آن زمان چنین چیزی را ناپسند می دانسته؟ یا به خاطر اموری همچون کثرت تعداد زنان نسبت به مردان و... امری رایج بوده است؟ ثالثاً: غیر از این امور، آیا دلیل دیگری برای تعدد ازدواج امامان وجود دارد؟

تعدد ازدواج نه تنها هیچ اشکال شرعی و عقلی ندارد؛ یعنی هیچ شخص متدین و عاقلی، شخصی را صرفاً به خاطر چند همسری ملامت نمی کند.

بله! اسلام برای چند همسر داشتن ضوابطی در نظر گرفته است که مهم ترین آن رفتار نیک و عادلانه با همسران است.

قرآن کریم می‌فرماید: "اگر می‌ترسید که نتوانید بین زنان عدالت برقرار کنید؛ تنها یک زن اختیار کنید". [۶]

همان‌طور که می‌بینید، نفروده است اگر یقین دارید بلکه فرموده است: حتی اگر ترس از عدم برقراری عدالت دارید باز هم یک زن اختیار کنید. از طرفی چند همسر داشتن در آن زمان امر طبیعی بوده است؛ مردان زیادی چند همسر داشتند، به خصوص مردانی که تمکن مالی بیشتر داشتند و می‌توانستند نفقه زنان را به خوبی پرداخت کنند.

غیر از این دو وجه، ازدیاد نسل مسلمانان خصوصاً نسل پیامبر اکرم و حضرت فاطمه (س) و تربیت نسلی پاک و تأثیرگذار در آینده جهان اسلام می‌تواند یکی از دلایل ازدواج‌های متعدد امامان معصوم (ع) باشد. زیاد شدن انسان‌های مؤمن از تأکیدات اسلام است. پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: «چرا مؤمن ازدواج نمی‌کند تا فرزندی به دنیا آورد که دنیا را از ذکر «لا اله الا الله» سنگین کند» [۷] از آن جایی که به خاطر وضعیت شغلی مردان معمولاً این مردها هستند که در معرض مرگ و میر قرار دارند در نتیجه تعداد مردهایی که زن‌هایشان را از دست دادند بسیار کمتر از زن‌هایی هستند که شوهرهایشان را از دست دادند و غالباً افراد غیر متأهل و پسر به ندرت به سراغ زنان بیوه می‌روند و بسیاری از این زن‌ها جوان هستند و منبع درآمد مشروع برای گذراندن آبرومندانانه زندگی‌شان را ندارند. از طرف دیگر می‌دانیم که یکی از عوامل مهم و مؤثر مفاسد در اجتماع وجود زنان بی‌سرپرست، بی‌پناه و نیازمند در جامعه است که اگر بشود مردان مؤمن و متمکنی تحت عنوان ازدواج این زنان را تحت تکفل و سرپرستی خویش قرار دهند طبیعتاً نه تنها مرتکب اشتباهی نشدند، بلکه خدمت بزرگی به جامعه انسانی نموده‌اند.

تعجب این‌جا است امروزه عده‌ای تحت عنوان حمایت از زنان در پی تدوین قوانینی برای منع از تعدد زوجات هستند [۸] که این شاید حمایت از همسر اول باشد، ولی به طور یقین ظلم و خیانت به آن دسته از زنانی است که همسرانشان را از دست دادند که به خاطر منع قانونی یا قبح عرفی قادر به انجام این کار نیستند.

خداوند در قرآن می‌فرماید: "وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَّغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ

أَنْ يُتَّخَذَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضُوا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ".

در تفسیر این آیه شریفه دو احتمال وجود دارد که طبق یک تفسیر می فرماید: هنگامی که زنی را طلاق دادید مزاحم ازدواج مجدد او با شوهران دیگر نشوید؛ زیرا بعضی از افراد لجوج هم در گذشته و هم امروز بعد از طلاق دادن زن، نسبت به ازدواج او با همسر دیگری حساسیت به خرج می دهند که چیزی جز یک اندیشه جاهلی نیست. [۹]

پی نوشت ها

- [۱] با استفاده از سؤال ۲۴۷۸ (سایت: ۲۶۱۹).
- [۲] عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۳، نشر آل البيت (ع).
- [۳] همان، ص ۱۵.
- [۴] همان، ص ۱۷. پیامبر اکرم (ص) می فرماید: «هر کسی ازدواج کند نمی از دین خود را تحصیل کرده است».
- [۵] وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۲۰، وَ فِي الْخِصَالِ قَالَ قَالَ ع زَكَتَانِ يُصَلِّيَهُمَا الْمُتَزَوِّجُ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ زَكَاةً يُصَلِّيَهَا غَيْرَ مُتَزَوِّجٍ.
- [۶] نساء، ۳.
- [۷] وسائل الشیعه، ص ۱۴.
- [۸] متأسفانه در بعضی از موارد موفق هم هستند.
- [۹] مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۱۸۳، ناشر، دار الکتب الإسلامیه، تهران، ۱۳۷۴ ش، چاپ اول.

پرسش

معنای قناع، برقع، نقاب و روبند چیست؟ آیا حضرت زهرا(س) از این پوشش‌ها استفاده می‌کردند؟ آیا حکم این پوشش‌ها جزو احکام مسکوت نیست که در کلام امام علی(ع) آمده است؟

پرسش

فرق نقاب و روبند چیست؟ در جایی خواندم که روبند مستحب بوده، آیا حضرت زهرا(س) از روبند استفاده می‌کردند؟ در جایی دیگر خواندم که؛ امام علی(ع) می‌فرماید: «خداوند، تکالیفی را بر شما واجب نمود، بنابراین آنها را ضایع نکنید و حدودی برایتان مقرّر داشت، پس از آنها تجاوز ننمایید، و از اموری بر حذرتان داشت، آنها را مرتکب نشوید و اموری را مسکوت گذاشت، نه از روی فراموشی، لذا آنها را بر خود تکلیف ننمایید». آیا بین دو مطلب فوق تضاد وجود دارد؟ لطفاً توضیح دهید...

پاسخ اجمالی

با توجه به آنچه در کتاب‌های لغت عربی و فارسی آمده؛ فرقی میان برقع، نقاب و روبند و پوشیه نیست، و همه به معنای تکه پارچه‌ای هستند که چهره با آن پوشانده می‌شود. اما شکل آنها در مناطق مختلف تفاوت دارد. در روایات از پوشش‌هایی مانند قناع و برقع نام برده شده است و بیانگر این

است که یکی از پوشش‌های مرسوم زنان مسلمان بوده است. در این میان، نقل شده است که حضرت فاطمه (س) نیز در برخی موارد از این پوشش در مقابل نامحرمان استفاده می‌کرد. اما این به معنای وجوب استفاده از پوشیه و روبند نیست، همان‌طور که بیشتر فقها پوشاندن صورت را واجب نمی‌دانند. این‌که حضرت زهرا (س) در برخی موارد صورت خود را از نامحرم می‌پوشانید، هیچ منافاتی با کلام امام علی (ع) ندارد؛ زیرا با این‌که آن بانوی بزرگ جهان، حریم عفاف و حجاب را به‌طور کامل رعایت می‌کرد، حجاب را انزوای زنان نمی‌دانست تا تکلف و مشقتی برای او در زندگی اجتماعی پیش بیاید، از این‌رو، در عرصه‌های مختلف اجتماعی و سیاسی شرکت فعال داشت. به‌علاوه؛ مرزهای جزئی و حدود الهی را خود معصومان (ع) نیز تعیین می‌کنند و آنچه حضرت زهرا (س) به‌عنوان یک معصوم، درباره پوشاندن صورت انجام داده‌اند، دست‌کم جواز این کار را می‌رساند و خود جواز و اباحه نیز در ردیف احکام الهی می‌باشد.

پاسخ تفصیلی

برای این‌که پاسخ به صورت دقیق روشن شود، باید پرسش در بخش‌های زیر مورد بحث و بررسی قرار گیرد:

مفهوم‌شناسی نقاب و روبند

در کتاب‌های لغت عربی و فارسی، آنچه با آن صورت پوشیده می‌شود، با الفاظ مختلفی نام برده شده است که در ذیل بیان می‌شود.

۱. «نقاب»: از ریشه «نَقَب» به معنای گشایش در امر است [۱] و شاهدی را که از پنهانی‌های قومی خبر می‌دهد، «نقیب» می‌گویند. [۲] «نُقَب» جمع نقاب است؛ مثل کُتِب و کتاب. عرب گوید: «عَطَلْتُ وَجْهَهَا بِالنَّقَابِ»؛ [۳] یعنی با نقاب، صورت خود را پوشاندم.

همچنین نقاب؛ به معنای روبند زن که با آن چهره خود را بپوشاند، آمده است. [۴] و گفته شده: «روبند»؛ پارچه سفیدی مربع یا مستطیل شکل که میان آن را از یک طرف مشبک کرده‌اند و زنان جهت رو گرفتن آن را بر روی بندند به نحوی که قطعه مشبک محاذی چشم‌ها واقع شود تا مانع از دیدن نگردد. [۵]

در این جا این پرسش پیش می‌آید که: اگر «نقاب» به معنای گشایش است، چرا «نقاب» که صورت را پنهان می‌سازد، نقاب نامیده شده است؟ در پاسخ باید گفت: هر چند نقاب صورت را پنهان می‌سازد، ولی به اعتبار سوراخ‌ها و منفذهای آن که دیدن را هموار می‌سازد، به آن نقاب می‌گویند. [۶] نقاب به هر صورت که باشد، برای دیدن مشکلاتی را پیش می‌آورد، ولی با منفذهایش دیدن را ممکن می‌سازد.

۲. «قناع»؛ به معانی گوناگونی آمده است:

أ. چیزی که بالای مِقْنَعَه می‌پوشند که سر و روی را کاملاً بپوشاند. [۷]

ب. پوشیدن مِقْنَعَه؛ تَقَنَّعَتِ الْمَرْأَةُ بِالْقِنَاعِ؛ یعنی آن زن مِقْنَعَه پوشید. [۸]
ج. آن چیزی که زن با آن سرش را می‌پوشاند، روسری. [۹] برخی گفته‌اند مِقْنَعَه به معنای چیزی است که سر را می‌پوشاند، و قناع دارای معنایی گسترده‌تر از مِقْنَعَه دارد، [۱۰] ولی همان‌طور که ازهری در «تهذیب اللغه» به آن اشاره کرده؛ نزد عرب فرقی میان قناع و مِقْنَعَه نیست و هر دو مثل لحاف و ملحفه می‌مانند که می‌توان با آن سر را پوشاند. [۱۱]

۳. «بُرْقَع» و «بُرْقَع»؛ یعنی آن چیزی که زن با آن صورت خود را می‌پوشاند، [۱۲] به روبند و نقاب نیز معنا شده است؛ [۱۳] تَبَرَّقَعَتِ الْمَرْأَةُ؛ یعنی آن زن روبند یا نقاب بست. [۱۴] «برقع»؛ عربی شده کلمه فارسی «پرده و روبند و روی پوش» است. [۱۵] و پرده در فارسی به معنای حجاب، پوشش، و روپوش است. [۱۶]
۴. «وصاوص»؛ یعنی برقع و روبند کوچک که کنیزان آن را می‌پوشیدند. [۱۷] با توجه به معانی ذکر شده؛ فرقی میان برقع، نقاب و روبند و پوشیه نیست، و همه به معنای تکه پارچه‌ای هستند که با آن چهره پوشانده می‌شود. اما شکل آنها در مناطق مختلف تفاوت دارد.

نقاب و روبند در روایات

در روایات از پوشش‌هایی مانند قناع و برقع نام برده شده است و بیانگر این است که یکی از پوشش‌های مرسوم زنان مسلمان بوده است. در این میان، نقل شده است که حضرت فاطمه (س) نیز در برخی موارد از این پوشش در مقابل نامحرمان استفاده می‌کرده‌اند.

با تحقیق و کنکاش در منابع حدیثی و تاریخی، به دودسته روایت در مورد نوع

پوشش و حجاب حضرت فاطمه (س) می‌توان دست یافت:

الف. روایاتی که نشان می‌دهند که حضرت فاطمه بسیار مراقب بوده تا نامحرم او را نبیند و از دید نامحرم دور باشد:

۱. امام صادق (ع) به نقل از پدر بزرگوارش امام باقر (ع) می‌فرماید: «علی و فاطمه از رسول خدا (ص) تقاضا کردند تا برنامه زندگیشان را برایشان تعیین کند؛ پس پیامبر خدمت درون خانه را به عهده فاطمه (س) گذاشت و کارهای خارج از منزل را به علی (ع) سپرد؛ پس فاطمه گفت: میزان خوشحالی و شادمانی مرا کسی جز خداوند نمی‌داند؛ زیرا رسول خدا مرا از دشواری خرید و فروش با مردان رها و بی‌نیاز کرد». [۱۸]

۲. از امام علی (ع) و امام حسین (ع) روایت شده است: «شخصی نابینا از فاطمه دختر رسول خدا (ص) اجازه ورود خواست، پس فاطمه خود را از او پنهان کرد و در پس پرده رفت؛ پیامبر به او گفت: چرا خود را از او پوشاندی در حالی که او تو را نمی‌بیند؟ پس گفت: ای رسول خدا! اگر او مرا نمی‌بیند، من که او را می‌بینم و او بوی مرا استشمام می‌کند؛ پس پیامبر فرمود: گواهی می‌دهم که تو پاره تن من هستی». [۱۹]

۳. «رسول خدا (ص) از اصحابش پرسید که زن چیست؟ گفتند: عورت است [و باید از دیدگان نامحرم پوشیده باشد]؛ فرمود: چه زمانی زن به پروردگارش نزدیک‌تر است؟ آنان ندانستند؛ پس فاطمه (س) آن را شنید و گفت: زمانی زن به پروردگارش نزدیک‌تر است که درون خانه بنشیند؛ پس رسول خدا فرمود: همانا فاطمه پاره تن من است». [۲۰]

۴. امام علی (ع) فرمود: «نزد رسول خدا (ص) نشسته بودیم؛ ایشان فرمود: مرا خبر دهید که چه چیز برای زنان بهتر است؟ همگی از جواب درماندیم تا این که در نهایت متفرق شدیم؛ من به سوی فاطمه بازگشتم و از آنچه رسول خدا به ما گفته بود او را با خبر کردم و گفتم که هیچ کدام از ما جواب آن را نمی‌دانستیم و از آن شناختی نداشتیم؛ پس فاطمه گفت: ولی من جواب آن را می‌دانم؛ برای زنان بهترین است که مردان را نبینند و مردان نیز آنان را نبینند؛ پس به سوی رسول خدا (ص) بازگشتم و گفتم: از ما درباره این پرسیدی که چه چیز برای زنان بهتر است؟ [باید بگویم:] برای زنان بهتر آن است که مردان را نبینند و مردان نیز

آنان را نبینند؛ پیامبر فرمود: چه کسی تو را از این جواب با خبر کرد در حالی که تو نزد منی؟ گفتم: فاطمه؛ پس رسول خدا از این مسئله به شگفت درآمد و گفت: همانا فاطمه پاره تن من است». [۲۱] این روایت معروف با عبارت های گوناگونی که چندان تفاوتی در مضمون با هم ندارند، در منابع پرشماری از کتاب های حدیثی، اخلاقی و تاریخی شیعه و اهل سنت موجود است. [۲۲]

۵. در بخشی از روایت حادثه فدک آمده است که فاطمه (س) برای بیرون رفتن از منزل برقع (روپوش صورت) پوشیدند: «فَتَجَلَّبَبَتْ بِجَلْبَابِهَا وَ تَبَرَّقَعَتْ بِبُرْقِعِهَا»؛ [۲۳] فاطمه (س) جلباب (نوعی چادر) به سر نمود و روپوش انداخت. ب. دسته دوم از این روایات، روایت جابر بن عبدالله انصاری و عمران بن حصین و دیگران است که حکایت از آن دارد که آنها حضرت فاطمه صدیقه (س) و حتی زردی سیمای او را که بر اثر گرسنگی ایجاد شده بوده، دیده اند. [۲۴] از تعبیر حضرت زهرا (س) در این روایات، روشن می شود که ایشان معمولاً از پوشش «قناع» (مقنعه و چیزی که با آن سر را می پوشانند) در مقابل نامحرمان استفاده می کرده است.

همچنین از این تعبیر حضرت زینب (س) در مجلس یزید، معلوم می شود که آن حضرت و دیگر زنان اهل بیت از روپوش استفاده می کردند: «ای یزید! آیا این عدالت است؟ ای پسر آزاد شدگان که زنان حره و کنیزان مملوک خود را در عقب پرده بنشانی و نگذاری چشم نامحرم به آنها بیفتد ولی دختران رسول خدا (ص) را پیش روی تو مانند اسیران باشند در حالی که هتک پوشش آنها کردی و پرده آنان را بدری و روی آنان را بگشایی تا دشمنان آنان را از شهری به شهری ببرند». [۲۵]

حضرت ام کلثوم در هنگام شهادت حضرت فاطمه (س) روپوش بر روی زده بود و خطاب به قبر حضرت رسول اکرم (ص) می گوید: «بیرون آمد ام کلثوم از خانه در حالی که بر صورت روپوشیده ای بود و دامن پیراهن عربی را بر خاک کشید و خود را در ردای جلال و عصمت در آورده بود». [۲۶]

دیدگاه فقها درباره زدن روپوش

روایاتی که در مورد پوشیه و روپوش نقل شده است، حداقل جواز از آن فهمیده می شود، و معلوم نیست که پوشاندن صورت از سوی حضرت زهرا (س) به

عنوان واجب بوده یا مستحب. لذا به نظر بیشتر فقها، پوشاندن صورت به هر وسیله‌ای مانند پوشیه و روبند واجب نیست. چنان‌چه فقها با توجه به بخشی از آیه ۳۱ سوره نور؛ یعنی «...وَلْيُضِرِّبَنَّ بَخْمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ...» (و [اطراف] روسری‌های خود را بر سینه خود افکنند [تا گردن و سینه به آن پوشانده شود])، فتوا به واجب نبودن پوشاندن صورت داده‌اند. [۲۷] هرچند برخی از فقها پوشاندن صورت را مستحب می‌دانند. [۲۸]

به هر حال؛ باید به این نکته توجه نمود که؛ کسانی که پوشیه می‌زنند؛ یا مقلد فقیه‌ی هستند که پوشاندن قرص صورت را واجب می‌داند و یا آنکه - نه به عنوان وجوب، بلکه به عنوان رفتاری مستحب یا مجاز - می‌خواهند که به هیچ مقدار در پریشانی خاطر جوانان دخالت نداشته باشند، علاوه بر این‌که با زدن پوشیه در رفت و آمد خود راحت‌تر باشند. لذا نباید هرکسی را که پوشیه می‌زند متهم به بدعت‌گزاری در دین و تحجر نمود.

کلام امام علی (ع) درباره احکام الهی
 امام علی (ع) می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَىٰ حَدَّ لَكُمْ حُدُودًا فَلَا تَعْتَدُوهَا وَ فَرَضَ عَلَيْكُمْ فَرَائِضَ فَلَا تُضَيِّعُوهَا وَ سَنَّ لَكُمْ سُنَنًا فَاتَّبِعُوهَا وَ حَرَّمَ عَلَيْكُمْ حُرْمَاتٍ فَلَا تَهْتِكُوهَا وَ عَفَا لَكُمْ عَنْ أَشْيَاءَ رَحِمَهُ مِنْهُ لَكُمْ مِنْ غَيْرِ نِسْيَانٍ فَلَا تَتَكَلَّفُوهَا»؛ [۲۹]
 به راستی که خدای تعالی واجباتی بر شما واجب گردانیده و حدودی معین فرموده است شما نباید آن واجبات را ضایع گذارید و از آن حدود تجاوز نمایند [که اگر کردید دچار بدبختی و عذاب می‌شوید] و مستحباتی برای شما وضع کرده پس از آنها [در حدّ توان] پیروی کنید، و چیزهایی را بر شما حرام ساخته پس هتک حرمت آنها نکنید، و به خاطر شما از چیزهایی صرف نظر نموده آن‌هم از روی رحمتش نه از روی فراموشی، پس خود را در مورد آنها به زحمت نیندازید».

درباره فهم و برداشت درست این روایت باید گفت:
 انسان‌ها نباید از حدود و مرزها و دستورات خداوند پیش بیفتند. و این‌که خداوند اموری را مسکوت نهاده است، نه از این‌رو که فراموش کرده باشد و یا چشم‌پوشی صورت گرفته باشد، بلکه خواسته است مردم در آن امور آزاد و مختار و اهل انتخاب باشند؛ با توجه به آن که میزان‌های کلی مشخص ارائه

کرده است. بنابراین، لازم است مرزها شناخته و تفکیک شود و در این میان هر چند مهم‌ترین موضوع، شناخت اصول کلی عملی است؛ اصولی که پاسخگوی حرکت به سوی کمال و راهنمای عمل ایمانی است؛ ولی باید همه مرزها را پاس داشت تا به کمال رسید؛ یعنی هم باید مرزهای کلی را پاس داشت و هم مرزهای جزئی را؛ زیرا گذشته از مقام عمل و اعتباری که حد و مرزهای جزئی نسبت به خود دارند، مقدماتی برای حدود و مرزهای بالاتر و مراتب بالاترند؛ و در همه این‌ها نیز باید روح دین و هدف آن، که بندگی و عبودیت خدای تعالی است، حفظ گردد که حدود و اصول نیز در این جهت مقرر شده‌اند. هیچ منافاتی ندارد که حضرت زهرا(س) در برخی مواقع از پوشیه و روبند استفاده کند، تا آن بانوی بزرگ جهان، حریم عفاف و حجاب را به طور کامل رعایت کرده باشد. آن حضرت در عین آن‌که حجاب کامل را رعایت می‌کرد، حجاب را انزوای زنان نمی‌دانست تا تکلف و مشقتی برای او در زندگی اجتماعی و سیاسی پیش بیاید. از این رو، در عرصه‌های مختلف اجتماعی و سیاسی شرکت فعال داشت. به علاوه؛ مرزهای جزئی و حدود الهی را خود معصومان(ع) نیز تعیین می‌کنند و آنچه حضرت زهرا(س) به عنوان معصوم، درباره پوشاندن صورت انجام داده‌اند، دست کم جواز این کار را می‌رساند و خود جواز و اباحه نیز در ردیف احکام الهی می‌باشد.

پی‌نوشت‌ها

- [۱]. ابن فارس، أحمد، معجم مقاییس اللغة، ج ۵، ص ۴۶۵، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۴ق؛ مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۲، ص ۲۱۳، تهران، مرکز الکتاب للترجمه و النشر، چاپ اول، ۱۴۰۲ق.
- [۲]. واسطی زبیدی، محب الدین سید محمد مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۲، ص ۴۴۶، بیروت، دار الفکر، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.
- [۳]. فیومی، احمد بن محمد، المصباح المنیر، ج ۲، ص ۶۲۰، قم، منشورات دار الرضی، چاپ اول، بی‌تا.
- [۴]. بستانی، فؤاد افرام، مهیار، رضا، فرهنگ ابجدی عربی-فارسی، ص ۹۲۸، تهران، انتشارات اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۵ش؛ لغت‌نامه دهخدا، واژه «روبند»؛ همچنین رک: ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج ۱، ص ۷۶۸، دار صادر، بیروت، چاپ سوم.
- [۵]. لغت‌نامه دهخدا، واژه «روبند».
- [۶]. رک: لسان العرب، ج ۱، ص ۷۶۵؛ راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب

- القرآن، ص ۸۲۰، دمشق، بيروت، دارالقلم، الدار الشاميه، چاپ اول، ۱۴۱۲ق؛ قرشى، سيد على اكبر، قاموس قرآن، ج ۷، ص ۱۰۳، تهران، دار الكتب الإسلاميه، چاپ ششم، ۱۳۷۱ش.
- [۷]. مفردات ألفاظ القرآن، ص ۶۸۶.
- [۸]. فرهنگ ابجدی عربی-فارسی، ص ۲۴۹؛ حمیری، نشوان بن سعید، شمس العلوم، ج ۸، ص ۵۶۵۳، دمشق، دارالفکر، چاپ اول.
- [۹]. مطرزی، ناصر بن عبدالسید، المغرب فی ترتیب المعرب، ج ۱، ص ۲۶۷، مکتبه اسامه بن زید، حلب، چاپ اول؛ موسی، حسین یوسف، الإفصاح، ج ۱، ص ۳۷۳، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، چاپ چهارم؛ فرهنگ فارسی معین، واژه «قناع».
- [۱۰]. شمس العلوم، ج ۸، ص ۵۶۳۹؛ فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، القاموس المحيط، ج ۳، ص ۹۹، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول.
- [۱۱]. ازهری، محمد بن احمد، تهذیب اللغه، ج ۱، ص ۱۷۳، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول.
- [۱۲]. شمس العلوم، ج ۱، ص ۹۳؛ المصباح المنیر، ج ۲، ص ۴۵؛ الإفصاح، ج ۱، ص ۳۷۴؛ فرهنگ ابجدی عربی-فارسی، ص ۲۰۵.
- [۱۳]. لسان العرب، ج ۱، ص ۷۶۸؛ فرهنگ ابجدی عربی-فارسی، ص ۲۰۵؛ عبد الحمید عمر، أحمد مختار، معجم اللغه العربیه المعاصره، ج ۱، ص ۱۹۳، بیروت، عالم الكتب، چاپ اول، ۱۴۲۹ق؛ فرهنگ فارسی معین، واژه «برقع»؛
- [۱۴]. فرهنگ ابجدی عربی-فارسی، ص ۲۰۵؛ الإفصاح، ج ۱، ص ۳۷۴.
- [۱۵]. لغت نامه دهخدا، واژه «برقع».
- [۱۶]. فرهنگ فارسی معین؛ فرهنگ لغت عمید، واژه «پرده».
- [۱۷]. تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۹، ص ۳۷۹؛ القاموس المحيط، ج ۲، ص ۴۹۱.
- [۱۸]. حمیری، عبد الله بن جعفر، قرب الإنسان، ص ۵۲، قم، مؤسسه آل البيت (ع)، چاپ اول، ۱۴۱۳ق؛ شیخ حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۱۷۲، قم، مؤسسه آل البيت (ع)، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.
- [۱۹]. کوفی، محمد بن محمد اشعث، الجغریات (الأشعثیات)، ص ۹۵، تهران، مکتبه نینوی الحدیثه، چاپ اول، بی تا؛ حلی، علی بن یوسف، العدد التقویه لدفع المخاوف الیومیه، ص ۲۲۴، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، چاپ اول، ۱۴۰۸ق؛ ابن مغزالی، علی بن محمد، مناقب الإمام علی بن أبی طالب (ع)، ص ۳۰۳ - ۳۰۴، بیروت، دار الأضواء، چاپ سوم، ۱۴۲۴ق.
- [۲۰]. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۹۲، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق؛
- [۲۱]. همان، ص ۵۴.
- [۲۲]. رک: اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمه فی معرفه الأئمه، ج ۱، ص ۴۶۶، تبریز، نشر بنی هاشمی، چاپ اول، ۱۳۸۱ق؛ ابونعیم اصفهانی، أحمد بن عبد الله، حلیه الاولیاء و طبقات الأصفیاء، ج ۲، ص ۴۰، السعاده، بجوار محافظه مصر، ۱۳۹۴ق؛ هیثمی، علی بن أبی بکر، کشف الاستار عن زوائد البزار، ج ۲، ص ۱۵۰ - ۱۵۱، بیروت، مؤسسه الرساله، چاپ اول، ۱۳۹۹ق؛ صالحی دمشقی، محمد بن یوسف، سبل الهدی و الرشاد فی سیره خیر العباد، ج ۱۱، ص ۴۵، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۴ق؛ متقی هندی، علاء الدین علی بن حسام الدین، کنز العمال فی سنن الأقوال و الأفعال، ج ۱۶، ص ۶۰۱، بیروت، مؤسسه الرساله، چاپ پنجم، ۱۴۰۱ق.
- [۲۳]. شیخ صدوق، علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۶۳، قم، کتاب فروشی داورى، چاپ اول، ۱۳۸۵ش.
- [۲۴]. رک: «عیادت جابر از حضرت فاطمه (س) و دیدن صورت آن حضرت»، سؤال ۴۶۲۹۲؛ «دیدار حضرت فاطمه (س) با سلمان فارسی بعد از پیامبر اسلام (ص)»، سؤال ۴۶۲۹۳.

- [۲۵]. «أَمِنْ الْعَذْلِ يَا ابْنَ الطَّلَقَاءِ تَحْدِيْرِكَ حَزَائِكَ وَإِمَاءَكَ وَ سَوْفَكَ بِنَاتِ رَسُوْلِ اللَّهِ ص سَيَاتِيَا قَدْ هَتَكَتِ سِتْوَرَهُنَّ وَ أَيْدِيَتِ وَ جُوهَهُنَّ تَحْدُوْ بِهِنَّ الْأَعْدَاءُ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ»؛ سيد بن طاوس، اللهوف في قتل الطوف، ص ۱۸۲، تهران، نشر جهان، چاپ اول، ۱۳۴۸ش؛ ابن أبي طاهر، احمد بن أبي طاهر، بلاغات النساء، ص ۳۵، قم، الشريف الرضي، چاپ اول، بی تا؛ طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۲، ص ۳۰۸، مشهد، نشر مرتضی، چاپ اول، ۱۴۰۳ق.
- [۲۶]. «وَ حَرَجَتْ أُمُّ كَلْثُومٍ وَ عَلَيْنَهَا بَرْقَعَةٌ وَ تَجُرُّ ذَيْلَهَا مُتَجَلِّلَةً يَرْدَاءٍ عَلَيْنَهَا تَسْحِبُهَا»؛ فتال نیشابوری، محمد بن احمد، روضه الواعظین و بصیره المتعظین، ج ۱، ص ۱۵۲، قم، انتشارات رضی، چاپ اول، ۱۳۷۵ش؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۹۲.
- [۲۷]. مقدس اردبیلی، احمد بن محمد، زبده البيان في أحكام القرآن، ص ۵۴۴، تهران، المكتبه الجعفریه لإحياء الآثار الجعفریه، چاپ اول، بی تا؛ فیض کاشانی، محمد محسن، الوافی، ج ۲۲، ص ۶۹۹، اصفهان، کتابخانه امام أمير المؤمنين علی (ع)، چاپ اول، ۱۴۰۶ق؛ طباطبایی بروجردی، آقا حسین، نهایه التقرير فی مباحث الصلاه، مقرر: فاضل لنکرانی، محمد، ج ۱، ص ۲۵۹، قم، مرکز فقهی ائمه اطهار (ع)، چاپ اول، بی تا؛ طباطبایی حکیم، سید محسن، مستمسک العروه الوثقی، ج ۱۴، ص ۲۸، قم، مؤسسه دارالتفسیر، چاپ اول، ۱۴۱۶ق.
- [۲۸]. تبریزی، جواد بن علی، استفتاءات جدید، ج ۱، ص ۳۶۰، قم، دفتر معظم له، چاپ اول، بی تا؛ بهجت، محمد تقی، استفتاءات، ج ۴، ص ۱۷۴، قم، دفتر حضرت آیه الله بهجت، چاپ اول، ۱۴۲۸ق.
- [۲۹]. شیخ مفید، الامالی، ص ۱۵۹، کنگره شیخ مفید، چاپ اول، ۱۴۱۳ق؛ شیخ طوسی، الامالی، ص ۵۱۱، قم، دار الثقافه، چاپ اول، ۱۴۱۴ق؛ همچنین با اندکی تفاوت در این منابع آمده است: شریف الرضی، محمد بن حسین، خصائص الأئمه علیهم السلام (خصائص أمير المؤمنين علیه السلام)، ص ۹۷، مشهد، آستان قدس رضوی، چاپ اول، ۱۴۰۶ق؛ لیثی واسطی، علی، عیون الحکم و المواعظ، ص ۱۵۶، قم، دار الحدیث، چاپ اول، ۱۳۷۶ش؛ تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد، غرر الحکم و درر الکلم، ص ۲۳۸، قم، دار الکتاب الإسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۰ق.

پرسش

لطفاً دلایل عقلانی لزوم و ضرورت وجود امام و دلایل عقلانی اثبات امامت را بیان کنید.

پاسخ اجمالی

مسئله‌ی امامت در اسلام از اهمیت خاصی برخوردار است و آخرین سیر تکاملی انسان است.

این مقام گاهی با مقام نبوت و رسالت، جمع شده، مثل امامت حضرت ابراهیم (ع) و پیامبر گرامی اسلام (ص) و گاهی جدای از مقام نبوت بوده است مانند امامت ائمه (ع).

در باره‌ی ضرورت وجود امام در جامعه باید گفت: همان طور که وجود پیامبران برای رشد و تکامل بشر لازم و ضروری است، وجود امام هم برای حفظ دین و ادامه‌ی برنامه‌ی پیامبر ضرورت دارد.

ضرورت وجود انسان معصوم و حجت‌الاهی در همه‌ی زمان‌ها با استناد به دلایل متعدد عقلی در امامت عامه است. یکی از دلایل، این است که نبوت و امامت یک فیض معنوی از جانب خداوند است و بر اساس قاعده لطف چنین لطفی باید همیشگی باشد.

البته برهان مظهر جامع، برهان امکان اشرف، برهان علت غایی و...، از دیگر دلایل ضرورت امام شمرده شده است.

پاسخ تفصیلی

امامت در اسلام از اهمیت خاصی برخوردار است و قرآن مجید آن را آخرین مرحله‌ی سیر تکاملی انسان می‌داند که تنها پیامبران اولوالعزم بدان رسیده‌اند و درباره‌ی حضرت ابراهیم (ع) می‌فرماید: به یاد آور هنگامی که پروردگار ابراهیم او را با وسایل گوناگونی آزمود و او آزمایش خود را کامل کرد (و از عهده آنها برآمد) خدا به او فرمود: من تو را امام و رهبر مردم قرار دادم، ابراهیم گفت: از دودمان من (نیز امامانی قرار ده)، خداوند فرمود: پیمان و عهد من (امامت) هرگز به ستمکاران نمی‌رسد [۱]، (و تنها آن گروه از فرزندان تو که پاک و معصوم اند شایسته این مقام‌اند).

از این آیه استفاده می‌شود که این مقام بس والا است که حضرت ابراهیم (ع) بعد از دارا بودن مقام نبوت و رسالت در آخر عمر و پس از پشت سر گذاشتن آزمایش‌های سخت بدان نایل آمد.

مقام امامت در بسیاری از موارد با مقام نبوت جمع می‌شود و پیامبر اولوالعزمی همچون حضرت ابراهیم خلیل (ع) به مقام امامت نیز می‌رسد و از آن روشن‌تر جمع شدن مقام رسالت و نبوت و امامت در شخص پیامبر اکرم (ص) است. و نیز ممکن است در مواردی این مقام (امامت) از رسالت و نبوت جدا شود. همانند ائمه (ع) که تنها وظیفه‌ی امامت را بر عهده داشتند، بدون آن که وحی بر آنان نازل شود.

ادله‌ی عقلی امامت عامه در تمام زمان‌ها عبارت‌اند از:

الف: برهان لطف:

نبوت و امامت یک فیض معنوی از جانب خداوند است که بر اساس قاعده لطف باید همیشه وجود داشته باشد. قاعده لطف اقتضای کند که در میان جامعه‌ی اسلامی امامی باشد که محور حق بوده و جامعه را از خطای مطلق باز دارد.

الطاف وجود امام غایب را می‌توان در موارد زیر برشمرد:

۱. حراست از دین خداوند در سطح کلی. [۲]

۲. تربیت نفوس مستعد.

۳. بقای مذهب.

۴. وجود الگویی زنده که بتواند مقتدای مردم قرار بگیرد [۳].

ب: برهان علت غایی:

در علم کلام ثابت شده که خداوند از افعال خود هدف و غرضی دارد و چون خداوند کمال مطلق است و نقص در او راه ندارد، غایت افعال الهی به مخلوقات برمی گردد و غایت وجود انسان، انسان کامل است؛ یعنی انسان مانند درختی است که میوه ی آن وجود انسان کامل است [۴].

ج: برهان امکان اشرف:

در فلسفه قاعده ای مطرح می شود، به نام قاعده امکان اشرف و معنای آن این است که ممکن اشرف باید در مراتب وجود اقدم از ممکن اخس باشد... [۵] در عالم وجود، انسان اشرف مخلوقات است و محال است که وجود، حیات، علم، قدرت و جمال و... به افراد انسان برسد قبل از آن که این کمالات به انسان کاملی که حجت روی زمین است، رسیده باشد.

د: برهان مظهر جامع:

هویت مطلقه ی خداوند در مقام ظهور، احکام وحدت بر او غلبه دارد و در وحدت ذاتی مجالی برای اسمای تفصیلی نیست. از طرف دیگر در مظاهر تفصیلی که در عالم خارج ظاهر می شوند، احکام کثرت، غالب بر وحدت است. این جاست که فرمان الهی مقتضی صورتی اعتدالی است که در آن وحدت ذاتی و یا کثرت امکانی بر یکدیگر غلبه نداشته باشد، تا بتواند مظهری برای حق از جهت اسمای تفصیلیه و وحدت حقیقیه باشد و آن صورت اعتدال همان انسان کامل است. [۶]

علامه حلی (ره) در توضیح کلام خواجه نصیرالدین طوسی به بعضی از این ضرورت های وجود امام اشاره کرده و می فرماید:

۱. وجود پیامبر ضروری است تا شناخت عقلی بشر، به واسطه ی بیان نقلی تقویت شود؛ زیرا اگر چه انسان با نیروی عقل بسیاری از حقایق از اصول و فروع دین رادرك می کند، ولی گاهی در اعماق وجودش وسوسه ها و تزلزل هایی وجود دارد که مانع از اعتماد بر آن و انجام آنها می گردد، اما هنگامی که این احکام عقلی با بیان پیشوای الهی تقویت گردد، هر گونه تزلزل و شک و دودلی زدوده خواهد شد و انسان با قوت قلب به سوی یافته های عقلی خود خواهد رفت.

۲. بسیاری از امور وجود دارد که عقل، حسن و قبح آن رادرك نمی کند و باید

دست به دامان پیشوایان الهی گردد، تا بتواند خوبی و بدی آنها را دریابد.

۳. بسیاری از اشیا مفید و برخی دیگر زیان بارند و انسان تنها با فکر خود قادر به درک سود و زیان همه ی آنها نیست. این جاست که احساس نیاز می کند، تا کسی سود و زیان اشیا را برای او بیان نماید و این کار تنها از عهده ی پیشوایان الهی که با منبع وحی در ارتباط هستند بر می آید.

۴. انسان موجود اجتماعی است و اجتماع بدون داشتن قوانینی که حقوق همه ی افراد را حفظ کند و آنها را در مسیر صحیح پیش ببرد؛ سامان نخواهد یافت و به کمال مطلوب نخواهد رسید، تشخیص این قوانین به طور صحیح و اجرای آنها جز به وسیله ی رهبران آگاه، پاک و معصوم صورت نخواهد گرفت.

۵. انسان ها در درک کمالات و تحصیل علوم و معارف و کسب فضایل متفاوت اند، بعضی از آنها توانایی حرکت در این مسیر را دارند و برخی عاجز و ناتوانند. رهبران الهی گروه اول را تقویت و گروه دوم را یاری می کنند، تا هر دو گروه به کمال ممکن برسند.

۶. با توجه به تفاوت مراتب اخلاق در انسان ها، تنها راه برای پرورش این فضایل، رهبران پاک و معصوم هستند.

۷. پیشوایان الهی از ثواب و عقاب و پاداش و کیفر الهی در برابر طاعت و گناه آگاهی کامل دارند و هنگامی که دیگران را از این امور آگاه کنند، انگیزه نیرومندی برای انجام وظیفه در آنان پیدای می شود. [۷]

با توجه به این که امامت چیزی جز استمرار خط نبوت نیست، غالب این فلسفه ها که در ضرورت نبوت بیان شده است، در مورد امامان معصوم نیز ثابت است. به بیان دیگر خداوندی که نوع بشر را برای پیمودن راه کمال و سعادت آفریده است، همان گونه که باید برای هدایت او پیامبرانی را که متکی بر نیروی وحی و دارای مقام عصمت باشند مبعوث کند، لازم است برای تداوم این راه، بعد از رحلت پیامبران، جانشینان معصومی قرار دهد تا جامعه ی انسانی را در رسیدن به سر منزل مقصود کمک کنند و به یقین بدون آن (جانشینان پیامبر) این هدف ناتمام خواهد ماند؛ زیرا اولاً: عقول انسانی به تنهایی برای تشخیص تمام عوامل و اسباب پیش رفت و کمال، قطعاً کافی نیست و گاهی حتی یک دهم آن را نیز تشخیص نمی دهد.

ثانیاً: آیین انبیا بعد از رحلت آنان، ممکن است دست خوش انواع تحریفات گردد. برای جلوگیری از تحریف لازم است پاسدارانی معصوم و الهی باشند، تا از آن پاسداری کنند. درست است که خداوند در باره ی قرآن مجید فرمود: «انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون [۸]» یعنی: «ما قرآن را فرستادیم و خود حافظ و نگهبان آن هستیم.» اما حفظ دین باید از طریق علل و اسباب آن باشد که این اسباب همانا امامان معصوم (ع) هستند.

ثالثاً: تشکیل حکومت الهی و برقراری عدل و قسط و رسانیدن انسان به اهدافی که برای آن آفریده شده است، جز از طریق انسان های معصوم ممکن نیست؛ زیرا به گواهی تاریخ حکومت های انسانی همیشه در مسیر منافع مادی افراد یا گروه های خاصی سیر کرده و تمام تلاش آنها در همین راستا بوده است و همان گونه که بارها آزموده ایم عناوینی مثل دموکراسی و حکومت بر مردم یا حقوق بشر و مانند آن پوششی است برای رسیدن به اهداف شیطانی قدرت ها و آنها با استفاده از همین ابزار مقاصدشان را به شکل مرموزی بر مردم تحمیل کرده اند.

رابعاً: ادامه و استمرار دستورات دین در جوامع نیاز به وجود امامان خبیر و آگاه به تمام جزئیات و دقایق دین دارد، تا در هیچ لحظه ای کوچک ترین نقطه ابهامی برای کسی باقی نماند.

از آنچه گفتیم به خوبی ضرورت و فلسفه وجود امامان معصوم معلوم می گردد[.]

پی نوشت ها

- [۱]. « و اذا ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاطمه قال انی جاعلک للناس اماماً قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین » بقره، ۱۲۴.
- [۲]. شریف العلماء، کشف القناع، ، ص ۱۴۸.
- [۳]. نک: نمایه ی مبانی کلامی مهدویت، سؤال ۲۲۰.
- [۴]. نک: نمایه ی مبانی فلسفی مهدویت، سؤال ۲۲۱.
- [۵]. طباطبائی، نهایه الحکمه، صص ۳۱۹ و ۳۲۰.
- [۶]. نک: تمهید القواعد، ص ۱۷۲؛ جوادی آملی، عبد الله، تحریر تمهید القواعد، ، ص ۵۴۸ - ۵۵۵.
- [۷]. نک. شرح تجرید، ص ۲۷۱ (با کمی تلخیص و اقتباس)، به نقل از پیام قرآن، ج ۹، ص ۳۷-۳۸.
- [۸]. حجر، ۹.

پرسش تفاوت بین شیعه و سنی چیست؟

پاسخ اجمالی

اگرچه بحث پیرامون چنین موضوعی بسی گسترده است، اما به طور اجمال نظریات شیعه را که اهل سنت و یا گروهی از آنها با آن مخالف اند، در دو مرحله اعتقاد و احکام ذکر می‌کنیم:

الف. مرحله اعتقاد: شیعه معتقد است؛ صفات خدا عین ذاتش است؛ رویت خدا نه در دنیا ممکن است و نه در آخرت؛ عقاب طائع و ثواب عاصی از سوی خدا جایز نیست؛ جبر اساسی ندارد؛ امامت از اصول دین است و جانشین پیامبر باید معصوم باشد و دقیقاً بخاطر همین عصمتی که غیر از خدا کسی از آن آگاهی ندارد، امام باید از طرف خدا منصوب شود و حکومت های اسلامی باید به ولایت منتهی شود و اطاعت از حاکم ظالم و جائر را جایز نیست.

شیعه معتقد است که مقصود از اهل بیت در آیه ۳۳ احزاب، حضرت فاطمه (س) و ائمه اطهار (ع) هستند.

شیعه بر این باور است که انبیاء (ع) معصوم اند. نه تنها مرتکب گناه کبیره نمی‌شوند، بلکه حتی گناه صغیره را هم انجام نمی‌دهند. بداء و رجعت و

شفاعت هم از جمله اموری هستند که شیعه به آنها معتقد است .
شیعه جمیع صحابه را عادل نمی‌داند و می‌گوید که در بین صحابه هم عادل وجود دارد و هم فاسق و فتوای آنها بر احدی حجت نیست و ...
ب. در مرحله احکام: در احکام نیز از دیدگاه شیعه تقیه و همچنین متعه که همان ازدواج موقت است، جمع بین صلاتین و زیارت قبور و ائمه اطهار جایز است و "حی علی خیر العمل" فصلی از فصول اذان است. باب اجتهاد از نظر شیعه مفتوح است و

پاسخ تفصیلی

بحث پیرامون چنین موضوعی که بسی گسترده است، در چنین مجالی نمی‌گنجد، ولی به طور اجمال نظریات شیعه را که اهل سنت و یا گروهی از آنها با آن مخالف اند، در دو مرحله اعتقاد و احکام ذکر می‌کنیم:

الف. در مرحله اعتقاد و اصول دین شیعه معتقد است:

۱. اگرچه توحید اصل مشترک بین شیعه و سنی است، اما شیعه صفات خدا را عین ذاتش می‌داند (در این باره نک: اصول اعتقادات معتزله، سؤال ۸۸۶۴ (سایت: ۸۸۱۱)؛ اقسام و مراتب توحید، سؤال ۱۹۱۳ (سایت: ۳۴۴۵) .
۲. شیعه رؤیت خدا را نه در دنیا ممکن می‌داند، نه در آخرت (در این باره نک: شیعه و سنی و رؤیت خدا، سؤال ۸۴۰۸ (سایت: ۸۴۷۷)؛ دیده نشدن خدا با توجه به آیه ۵۴ سوره بقره، سؤال ۶۴۷۷ (سایت: ۸۴۹۸)؛ رؤیت (دیدن) خدا، سؤال ۲۹۵ (سایت: ۱۷۴۸) .
۳. بر خلاف اهل سنت شیعه عقاب طائع و ثواب عاصی را از خدا جایز نمی‌داند. (در این باره نک: عدل از نگاه شیعه و معتزله شماره ۵۹۲۳ (سایت: ۶۱۲۲) .
۴. شیعه قائل به جبر نیست. (در این باره نک: نمایه انسان و اختیار، سؤال ۵۱ (سایت: ۲۸۷)؛ علم خداوند و اختیار انسان، سؤال ۲۰۸۴ (سایت: ۲۱۳۵)؛ انسان و جبر و اختیار، سؤال ۱۸۹۶ (سایت: ۲۷۱۸)؛ جبر و اختیار، سؤال ۲۰۳۵ (سایت: ۲۰۸۵)؛ رد ادله جبریون، ۵۲۸ (سایت: ۵۷۶)؛ مفهوم امر بین امرین،

سؤال ۵۸ (سایت: ۲۹۴)؛ و همچنین شماره های: ۱۲۲۱ (سایت: ۱۲۱۷) و ۱۳۰ (سایت: ۱۲۳۷) و ۱۵۵۰ (سایت: ۱۵۷۰) و ۲۰۳۵ (سایت: ۲۰۸۵).

۵. مهم ترین باور شیعه، اعتقاد به امامت است. شیعه معتقد است که امامت از اصول دین است و جانشین پیامبر باید معصوم باشد و دقیقاً بخاطر همین عصمتی که غیر از خدا کسی از آن آگاهی ندارد، امام باید از طرف خدا منصوب شود و حکومت های اسلامی باید به ولایت منتهی شود.

۶. شیعه اطاعت از حاکم ظالم و جائر را جایز نمی داند.

۷. شیعه معتقد است که مقصود از اهل بیت در آیه ۳۳ احزاب، حضرت فاطمه (س) و ائمه اطهار (ع) هستند.

۸. شیعه معتقد است که انبیاء (ع) معصوم اند. نه تنها مرتکب گناه کبیره نمی شوند، بلکه حتی گناه صغیره را هم انجام نمی دهند.

۹. بداء و رجعت و شفاعت هم از جمله اموری اند که شیعه بدان معتقد می باشد. (برای دریافت توضیحات بیشتر، نک: بداء، لوح، کتاب، سؤال ۶۵ (سایت: ۳۰۶)؛ رجعت و خصوصیات آن؛ سؤال ۲۴۷ (سایت: ۱۱۱۲) و ۳۰۶ (سایت: ۳۵۷۸)؛ رجعت پیامبران، امامان، سؤال ۵۸۹۶ (سایت: ۶۴۹۶)؛ مراجعه شود) حکومت عادلانه امامان بعد از رجعت، سؤال ۵۲۹۰ (سایت: ۵۵۹۵)؛ توسل و شفاعت از نگاه اهل سنت، سوال ۴۸۸۹ (سایت: ۵۷۷۷).

۱۰. شیعه بر خلاف اهل سنت جمیع صحابه را عادل نمی داند و می گوید که در بین صحابه هم عادل وجود دارد و هم فاسق و فتوای آنها بر احدی حجت نیست. و... (برای دریافت توضیحات بیشتر، نک: عدالت همه صحابه، سؤال ۳۸۱۷ (سایت: ۴۰۸۱)).

ب. در مرحله احکام نیز:

۱. شیعه تقیه را جایز می داند. (برای دریافت توضیحات بیشتر، نک: نماز تراویح و تقیه، سؤال ۷۲۸۶ (سایت: ۷۸۰۴)؛ دلایل تقیه کردن ائمه (ع)، سؤال شماره ۱۷۷۹ (سایت: ۲۱۳۲)؛ سؤال ۳۰۲۲ (سایت: ۴۰۹۹).

۲. متعه که همان ازدواج موقت است در نظر شیعه جایز است. (برای دریافت توضیحات بیشتر، نک: بررسی احادیث متعه، سؤال ۳۳۲۰ (سایت: ۴۰۹۸)؛

نمایه ازدواج موقت و آرامش شماره ۲۹۲۵ (سایت: ۳۱۳۰)؛ نمایه ازدواج موقت در قرآن و سیره معصومین شماره ۲۹۶۵ (سایت: ۳۴۶۷)؛ نمایه جواز ازدواج موقت شماره ۸۴۴ (سایت: ۹۱۵)؛ نمایه مشکلات فراروی اجرای ازدواج موقت در جامعه شماره ۳۴۷ (سایت: ۳۵۳).

۳. باب اجتهاد از نظر شیعه مفتوح است.

۴. تعصیب و عول را شیعه در باب ارث قبول ندارد. برای آگاهی از این دو واژه نک: عول و تعصیب.

۵. از نظر شیعه جمع بین صلاتین جایز است. (برای دریافت توضیحات بیشتر، نک: روش پیامبر و ائمه در جمع بین نماز ظهر و عصر، سؤال ۳۲۱۶ (سایت: ۳۴۷۳)؛ دلایل جایز بودن خواندن نماز در سه وقت، سؤال ۲۲۰۵ (سایت: ۲۳۳۴).)

۶. "حی علی خیر العمل" فصلی از فصول اذان است.

۷. زیارت قبور و ائمه اطهار جایز است (ما معتقدیم که زیارت قبور نه تنها شرک نیست و عین توحید است، بلکه ثواب زیادی دارد) و ...

شما برای کسب توضیح و اطلاعات بیشتر می‌توانید به پاسخ‌های این سایت مانند: تفاوت‌ها و اشتراکات شیعه و اهل سنت در مسئله مهدویت، سؤال ۱۴۲۵ (سایت: ۱۷۰۸)؛ مشخصات و ویژگی‌های شیعه، سؤال ۲۸۷ (سایت: ۲۴۸۳)؛ دلایل برتری شیعه، سؤال ۲۷۷ (سایت: ۲۱۶۳)؛ و کتابهایی که در این زمینه نوشته شده است، همچون: الجوامع و الفوارق بین السنه و الشیعه نوشته محمد جواد مغنیه؛ مع الشیعه الامامیه فی عقائدهم نوشته آیت الله جعفر سبحانی؛ العقیده الاسلامیه علی ضوء مدرسه اهل البیت تالیف آیت الله جعفر سبحانی، مراجعه کنید.

شما برای کسب توضیح و اطلاعات بیشتر می‌توانید به پاسخ‌های این سایت مانند: تفاوت‌ها و اشتراکات شیعه و اهل سنت در مسئله مهدویت، سؤال ۱۴۲۵ (سایت: ۱۷۰۸)؛ مشخصات و ویژگی‌های شیعه، سؤال ۲۸۷ (سایت: ۲۴۸۳)؛ دلایل برتری شیعه، سؤال ۲۷۷ (سایت: ۲۱۶۳)؛ و کتابهایی که در این زمینه نوشته شده است، همچون: الجوامع و الفوارق بین السنه و الشیعه نوشته محمد جواد مغنیه؛ مع الشیعه الامامیه فی عقائدهم نوشته آیت الله جعفر سبحانی؛ العقیده الاسلامیه علی ضوء مدرسه اهل البیت تالیف آیت الله جعفر سبحانی، مراجعه کنید.



پرسش

چرا مذهب شیعه بهترین مذهب است؟

پاسخ اجمالی

برتری مذهب تشیع به خاطر "حق" بودن آن است و دین حق در هر برهه‌ای منحصرأ یک دین است و سایر ادیان موجود یا اساساً باطل و بی اساسند و یا منقرض و منسوخ و امروز شریعت حقه، شریعت اسلام است، و اسلام ناب و راستین در چهره مذهب تشیع متجلی شده است و تنها آموزه‌های شیعه است که می‌تواند بیانگر اسلام ناب محمدی باشد.

شواهد تاریخی و متون دینی مؤید نکته‌ای است که بیان شد و این ویژگی در وهابیت وجود ندارد.

پاسخ تفصیلی

برتری مذهب تشیع نسبت به سایر مذاهب به جهت "حق" بودن آن است، و دین حق در هر دوره‌ای منحصرأ فقط یک دین است. خدای متعال در هر برهه‌ای دارای یک شریعت است و هر دین غیر از آن یا از اساس باطل و دروغ است و یا منسوخ و منقرض.

تعدد ادیان الهی و مذاهب آسمانی که تاکنون بر بشریت نازل گردیده، تعدد طولی است نه عرضی، بدین معنا که دین جدید ناسخ و مکمل دین پیشین است و با آمدن دین جدید تاریخ مصرف دین قبلی منتفی و از رسمیت می‌افتد و جای خود را به دین جدید می‌دهد و بر همه لازم است که از آیین جدید پیروی نمایند و به آن ایمان بیاورند. برای همین در متون مقدس و نصوص دینی، از کسانی که به دین جدید ایمان نمی‌آورند، به عنوان "کافر" یاد می‌شود. اسلام آخرین و کامل‌ترین دین است که برای بشر فرستاده شده و خداوند دینی جز اسلام را نخواهد پذیرفت. "ان الدین عندالله الاسلام"؛ [۱] بدون تردید دین در نزد خدا فقط اسلام است. "و من یتبع غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه"؛ [۲] هر کس آیینی جز اسلام را برگزیند از او پذیرفته نخواهد شد.

متأسفانه مسلمانان نیز همانند اقوام و صاحبان ادیان گذشته به مذاهب گوناگونی متفرق شدند و قطعاً همه آنان در آن واحد بر حق نخواهند بود، پیامبر گرامی اسلام فرمود: "ان امتی ستفرق بعدی علی ثلاث و سبعین فرقه، فرقه منها ناجیه، و اثنتان و سبعون فی النار"؛ پیروان من بعد از من به هفتاد و سه فرقه

متفرق خواهند شد، تنها یک گروه نجات پیدا می کنند و هفتاد و دو فرقه دیگر اهل آتش خواهند بود. [۳] مذهب حقه و فرقه ناجیه در میان مذاهب اسلامی مذهب شیعه اثنی عشری است و تشیع، همان اسلام راستین و حقیقی است. پیامبر گرامی اسلام فرمود: "ایها الناس انی ترکت فیکم ما ان اخذتم به لن تضلوا، کتاب الله و عترتی اهل بیتی"؛ مردم! من در میان شما چیزی به ودیعت نهادم که اگر بدان اخذ کنید هرگز گمراه نخواهید شد. کتاب خدا و عترت خودم، یعنی اهل بیتم. [۴]

ابوذر غفاری صحابی ثقه و جلیل القدر پیامبر خدا (ص) نقل می کند: "سمعت النبی (ص) انه قال: الا ان مثل اهل بیتی فیکم مثل سفینه نوح فی قومه، من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق"؛ بدانید: من از پیامبر (ص) شنیدم که فرمود: مثل اهل بیت من در میان شما مثل کشتی نوح برای قوم نوح است، هر که در این کشتی نشیند نجات یابد و هر که تخلف کند غرق گردد. [۵]

اساس و پایه مذهب تشیع، توحید و عدل و نبوت و امامت و معاد است، و شیعه قائل به امامت دوازده امام معصوم (ع) به عنوان جانشین پیامبر اسلام (ص) می باشد که اول آنان علی (ع) و آخر آنها مهدی (عج) است.

در روایات وارده از رسول گرامی اسلام به تعداد و حتی نام های دوازده امام معصوم (ع) تصریح شده است. روزی عبدالله بن مسعود در میان جمعی نشست بود که عربی بیابانی پیدا شد و از آنان پرسید کدامیک شما عبدالله بن مسعود هستید؟ عبدالله جواب داد: من. عرب پرسید: هل حدثکم نبیکم کم یکون بعده من الخلفاء؟ قال: نعم، اثنا عشر، عدد نعباء بنی اسرائیل. آیا پیامبر شما، تعداد جانشینان بعد از خودش را برای شما بیان کرد؟ - آری، دوازده نفر، به تعداد نقیبان بنی اسرائیل. [۶]

دلیل ما بر حقانیت تشیع قرآن و سنت است، خداوند در قرآن به ما دستور داده است تا از خدا و رسول و اولی الامر. که طبق تصریح رسول اکرم (ص) همان امامان شیعه اند. پیروی کنیم. در آیات فراوانی از قرآن به مسئله امامت و ولایت اشاره شده است. آیاتی چون: "و انذر عشیرتک الاقربین"؛ "انما ولیکم الله و رسوله و المؤمنون الذین یقیمون الصلاه و یؤتون الذکوه و هم راکعون"، "یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته"، "الیوم

اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً" انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت"، و

پیامبر (ص) نیز به تصریح تاریخ و روایات همواره از امیرالمؤمنین علی (ع) به عنوان وصی و جانشین خویش یاد می فرمود، چنان که طبری در تاریخ خویش نقل می کند که هنگامی که آیه " و انذر عشیرتک الاقربین" نازل شد پیامبر به اقوام خود فرمود: خدای متعال به من دستور داد تا شما را به سوی او دعوت کنم، پس هر کدام از شما که مرا در این امر یاری کند برادر و وصی و جانشین من خواهد بود، علی (ع) فرمود: من ای رسول خدا در این راه تو را یاری خواهم کرد، پیامبر دست در گردن علی (ع) انداخت و فرمود: همانا این (علی) برادر و وصی و جانشین من در میان شما است، از او بشنوید و مطیع او باشید. خویشان پیامبر (ص) در حالی که می خندیدند برخاستند و به ابوطالب .به تمسخر .گفتند: او به تو دستور داد تا مطیع پسرت باشی و فرمانبردار او باشی. [۷]

پیامبر در آخرین سال عمر خویش، در برگشت از حج که معروف به حجه الوداع گردید، در منطقه غدیر خم رسماً علی بن ابی طالب (ع) را به عنوان امام و زمامدار مسلمانان منصوب و معرفی فرمود و به همه حاضران دستور داد تا با علی به عنوان امیرالمؤمنین بیعت نمایند و این سخن معروف آن حضرت در آن روز است که فرمود: "من کنت مولاه فهذا علی مولاه"؛ هر کس که من زعیم و فرمانروای اویم علی (ع) نیز مولی و فرمانروای اوست. این حدیث از احادیث مشهور و متواتر اسلام است.

این اجمالی بود از دلایل برتری و حقانیت شیعه بر سایر مذاهب از نگاه درون دینی و با استناد به آیات و روایات. البته می توان از منظر برون دینی به این مسئله پرداخت و به مقایسه بین آموزهای شیعه و غیر شیعه اقدام نمود و به برتری شیعه حکم کرد، اما این بحث را به وقت دیگر موکول می کنیم.؟؟؟

اما راجع به وهابیت کافی است به این نوشته سید مصطفی رضوی در کتاب "اطلاعات سیاسی و مذهبی پاکستان" بسنده کنیم که وهابیان، تمام فرق اسلامی از شیعه و سنی را در زمره مشرکان و کفار و بت پرستان می شمارند، حاجت و زیارت و احترام و تعظیم قبور حضرت پیامبر و ائمه اطهار را نوعی بدعت و بت پرستی قلمداد می کنند و حرام می دانند. آنها سلام و تکریم و

احترام به پیامبر را جز در نماز جایز نمی دانند، و پایان زندگی دنیوی او را، پایانی بر بزرگداشت و گرامی داشت او می دانند. هرگونه آثار، گنبد و بارگاه بر قبور ائمه و بزرگان را بدعت می دانند و معتقدند که حضرت رسول (ص) یک بشر با همه ناتوانی ها و ضعف های بشری بوده و مرده است و هیچ خبری از ما و جهان امروز ندارد، لذا زیارت قبرش حرام است. [۸]

داوری را به عقل سلیم شما واگذار کنیم که آیا این آموزه ها می تواند مطابق با فطرت و قرآن باشد. آیا این است محبت به اهل بیت که مزد رسالت قلمداد گردیده است [۹] و آیا قرآن نفرموده است که شهدا زنده اند و در نزد خدا روزی می خورند [۱۰] و آیا مقام پیامبر (ص) از شهدا کمتر است؟! و...

پی نوشت ها

- [۱]. آل عمران، ۱۹.
- [۲]. آل عمران، ۸۵.
- [۳]. الابانه الكبرى، ابن بطه، ج ۱، ص ۳؛ خصال، ص ۵۸۵.
- [۴]. کنز العمال، ج ۱، ص ۴۴، باب الاعتصام بالكتاب والسنة.
- [۵]. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۵۱.
- [۶]. خصال، ص ۴۶۷.
- [۷]. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۲۰، طبع مصر؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۴۱، طبع بیروت.
- [۸]. سید مصطفی، رضوی، اطلاعات سیاسی و مذهبی پاکستان، ص ۶۳ - ۶۴.
- [۹]. «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ». شوری، ۲۳.
- [۱۰]. آل عمران، ۱۶۹.



پرسش

رافضی» به چه معنا است؟ و چرا به شیعیان، رافضی می‌گویند؟!

پاسخ اجمالی

رافضه در لغت از ریشه «رفض» به معنای ترک و رها کردن فرد یا چیزی است. در اصطلاح، مشهورترین کاربرد واژه رافضی درباره معتقدان به امامت اهل بیت (ع) و منکران مشروعیت خلافت خلفای قبل از امام علی (ع) است. بنی‌امیه و بنی‌عباس و دیگر کژاندیشان، هم‌راه شیعیان و معتقدان به ولایت و امامت و وصایت اهل بیت عصمت و طهارت (ع) را متهّم به رفض نموده، و با این لقب درصدد اهانت و سرزنش آنان برآمده‌اند. اما بار منفی این کلمه، حقانیت شیعیان را زیر سؤال نمی‌برد؛ زیرا آیاتی از قرآن اعلام کرده که افراد باایمان دیگری نیز از سوی مخالفانشان با عباراتی از این دست، مورد تحقیر و توهین قرار گرفته‌اند. سران قوم نوح (ع) که دعوت حضرتشان مبنی بر پرستش خدای یکتا را نپذیرفتند، افراد با ایمان و پیروان نوح (ع) را اراذل ساده‌لوح و دروغ‌گو می‌پنداشتند، در حالی که گروندگان و ایمان‌آوردگان به نوح، نه از اراذل بودند و نه حقیر و پست و نه دروغ‌گو!

پاسخ تفصیلی

«رافضه»، «رافضی» و «روافض» از واژه‌هایی است که از دیرباز تا کنون برای تحقیر شیعیان و توهین به آنان از سوی مخالفانشان مورد استفاده قرار می‌گیرد! «رافضه» در لغت از ریشه «رفض» به معنای ترک و رها کردن فرد یا چیزی است. [۱] در اصطلاح، این واژه، در موارد زیر به کار رفته است:

الف. معتقدان به امامت اهل بیت (ع) و منکران مشروعیت زمامداری خلفای قبل از امام علی (ع)،

ب. معتقدان به برتری امام علی (ع) بر خلفای پیش از او، در عین انکار نص در امامت،

ج. اظهار کنندگان محبت و موذت به خاندان رسالت. [۲]

ولی مشهورترین کاربرد این واژه معنای نخست است. چنان‌که اشعری، رافضی را معادل اصطلاح امامیه دانسته، و در راستای اعتقاد به نص بر خلافت حضرت علی (ع) تفسیر کرده است. [۳]

در هر حال، بیشتر کسانی که این اصطلاح را برای شیعه یا محبان اهل بیت (ع) به کار می‌گیرند، به نوعی قصد نکوهش آنان را دارند. به عبارت دیگر؛ از نظر آنان این اصطلاح بر خطا و انحراف شیعه دلالت می‌کند!

اما این مسلم است که معنای منفی و سلبی یک لفظ که توسط برخی از مردم در مورد گروهی دیگر به کار می‌رود، به تنهایی نمی‌تواند حقانیت آنان را زیر سؤال برد، همان‌طور که آیاتی از قرآن نیز بر همین واقعیت تأکید می‌کنند:

«اشراف کافر قوم نوح [در پاسخ او] گفتند: ما تو را جز بشری همچون خودمان نمی‌بینیم! و کسانی را که از تو پیروی کرده‌اند، جز گروهی اراذل ساده‌لوح نمی‌پنداریم و برای شما فضیلتی نسبت به خود نمی‌بینیم بلکه شما را دروغ‌گو تصور می‌کنیم!» [۴]

البته شکی نیست که گروندگان و ایمان آورندگان به نوح، نه از اراذل بودند و نه حقیر و پست و نه دروغ‌گو، بلکه به حکم این‌که پیامبران قبل از هر چیز به حمایت مستضعفان و مبارزه با مستکبران می‌پرداختند، نخستین گروهی که دعوت پیامبران را البیک می‌گفتند همان گروه محروم و فقیر و کم درآمد بودند که در نظر مستکبران که مقیاس شخصیت را تنها زور و زور می‌دانستند، افرادی

پست و حقیر به شمار می‌آمدند. [۵]

منشأ پیدایش اصطلاح رافضی

درباره تاریخ و منشأ پیدایش این اصطلاح می‌گویند:

۱. این واژه هنگام قیام زید بن علی بن حسین (ع) شایع شده، و به شیعیانی از کوفه اطلاق می‌شد که ابتدا با زید بیعت کرده بودند، اما چون او از ابوبکر و عمر به نیکی یاد کرده و از آنان تبرّی نجست، عهد و پیمان خویش را شکسته و از یاری او دست کشیدند و بدین جهت «رافضه» نامیده شدند. [۶]

برخی از مورّخان و متکلمان اسلامی به این نظریه اشکالاتی وارد کرده‌اند؛ [۷] مانند این که گفته‌اند: مورّخان متقدم و معتبر آن جا که درباره قیام زید بن علی و شهادت وی سخن گفته‌اند، فقط از این که کوفیان او را تنها گذاشته و به بیعت با او وفادار نماندند، یاد کرده و دلیل نقض بیعت را چنین ماجرای ندانسته‌اند [۸] ۲. از برخی روایات به دست می‌آید که در عصر بنی امیه دشمنان اهل بیت (ع)

و شیعیان‌شان، این اصطلاح را برای ابراز عداوت به شیعیان به کار می‌بردند. ابابصیر نقل می‌کند: به امام صادق (ع) گفتم: مردم ما را «رافضه» می‌نامند. آن حضرت فرمود: «به خدا سوگند! آنان شما را رافضه نامیدند، بلکه خداوند شما را به این لقب نامیده است. همانا هفتاد نفر از بهترین‌های بنی اسرائیل به حضرت موسی و برادرش ایمان آوردند، و از این جهت آنان را رافضه نامیدند ... ای ابابصیر! اینان خوبی را واگذارند و شما شر را واگذارید، مردم به دسته‌های مختلفی پراکنده شدند و به شعبه‌های زیادی تقسیم شدند، و شما در شعبه خاندان پیامبرتان درآمدید و بدان راهی که آنان رفتند شما هم بدان راه رفتید، و همان را که خدا برای شما انتخاب فرمود شما برگزیدید و همان را که خدا خواست خواستید، مژده باد بر شما، و باز هم مژده باد بر شما، که به خدا سوگند شما نیکوکاران را پذیرفته گردد، و از بدکاران گذشت شود». [۹]

کلمه رافضی در اسناد حدیثی اهل سنت

با آن که بسیاری از مخالفان، همواره شیعیان و معتقدان به ولایت و امامت و

وصایت اهل بیت عصمت و طهارت(ع) را متهّم به رفض نموده، و با این لقب درصدد اهانت و سرزنش آنان برآمده‌اند، ولی با تعجب می‌بینیم بسیاری از محدّثان اهل سنت - از جمله مؤلفان برخی کتب صحیح - با آن‌که تعدادی افراد متهّم به «رفض» و یا تمایل به آن می‌باشند، اما در عین حال از آنها روایت نقل کرده‌اند، و این خود دلیل بر آن است که آنان، عادل یا ثقه به شمار آمده‌اند: [۱۰] مانند اسماعیل بن موسی فزاری (متوفای ۲۴۵ق) که ابن حجر عسقلانی می‌گوید: او متهّم به رفض است. [۱۱] اما با وجود این در سنن ابی داود از او روایت نقل شده است. [۱۲]

پی‌نوشت‌ها

- [۱]. فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، ج ۷، ص ۲۹، قم، انتشارات هجرت، چاپ دوم، ۱۴۱۰ق؛ صاحب بن عباد، المحيط فی اللغة، ج ۸، ص ۸، بیروت، عالم‌الکتاب، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.
- [۲]. ابو الحسن اشعری، مقالات الإسلامیین و اختلاف المصلین، ص ۱۶-۱۷، ویسبادن، فرانس شتاينر، چاپ سوم، ۱۴۰۰ق؛ سبحانی، جعفر، بحوث فی الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۲۰، قم، مؤسسه النشر الإسلامی، مؤسسه الإمام الصادق(ع)؛ رضوانی، علی اصغر، شیعه شناسی و پاسخ به شبهات، ج ۱، ص ۱۱۱، تهران، نشر مشعر، چاپ دوم، ۱۳۸۴ش.
- [۳]. مقالات الإسلامیین و اختلاف المصلین، ص ۱۶.
- [۴]. هود، ۲۷.
- [۵]. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۹، ص ۷۱-۷۲، تهران، دارالکتب الإسلامیه، چاپ اول، ۱۳۷۴ش.
- [۶]. حمیری، ابو سعید بن نشوان، الحور العین، ص ۱۸۴، تهران، بی‌نا، ۱۹۷۲م؛ امین، سید محسن، مقدمه أعیان الشیعه(عقائد الشیعه)، ج ۱، ص ۲۱، بیروت، دارالتعارف، ۱۴۰۶ق.
- [۷]. رک: بحوث فی الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۲۲؛ کنیری، سید محمد، السلفیه بین أهل السنه و الإمامیه، ص ۸۶، بیروت، الغدیر، چاپ اول، ۱۴۱۸ق.
- [۸]. أعیان الشیعه، ج ۱، ص ۲۱؛ شیعه شناسی و پاسخ به شبهات، ج ۱، ص ۱۱۲.
- [۹]. شیخ مفید، محمد بن محمد، الإختصاص، ص ۱۰۴-۱۰۵، قم، المؤتمر العالمی لالیفیه الشیخ المفید، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.
- [۱۰]. رک: شیعه شناسی و پاسخ به شبهات، ج ۱، ص ۱۱۴-۱۱۵.
- [۱۱]. عسقلانی، أحمد بن علی، تقریب التهذیب، ص ۱۱۰، سوریا، دار الرشید، چاپ اول، ۱۴۰۶ق.
- [۱۲]. ازدی سجستانی، أبو داود سلیمان بن اشعث، سنن أبی داود، ج ۳، ص ۴۸۱ و ج ۶، ص ۵۳۶، دارالرساله العالمیه، چاپ اول، ۱۴۳۰ق.



پرسش

فرق بین اندیشه سیاسی خوارج و شیعه چیست؟

پاسخ اجمالی

آغاز تفکر خوارج از آن جا بود که گروهی از سپاهیان عراق در جنگ صفین و به دنبال طرح مسئله حکمیت، راه خود را از حضرت علی (ع) جدا کردند. اختلافات میان خوارج منجر به شکل‌گیری انشعابات متعددی در این فرقه گردید. باورهای چالش برانگیز کلامی و دیدگاه سیاسی خوارج تا حدودی زیادی با سایر فرق اسلامی متفاوت است. اما در حقیقت جز گروهی از آنان که قائل به لزوم امام و حاکم نبودند، عموم خوارج مانند سایر فرق مسلمان، حکومت و وجود حاکم یا امام را برای اداره امور جامعه ضروری دانسته‌اند. خوارج در شرایط و خصوصیات امام و نحوه‌گزینش او از نگاهی ویژه برخوردار بودند. انکار نص، ترجیح شوری و اختیار و همچنین اداره کردن جامعه با رأی همگانی بدون اختصاص آن به فرد، نسب یا قبیله‌ای مشخص را می‌توان مهم‌ترین دیدگاه خوارج در عرصه اندیشه سیاسی دانست. لازم به ذکر است که گروهی از خوارج دوران معاصر، یعنی اباضیه عمان تا اندازه‌های از دیدگاه پیشینیان خود در این خصوص، فاصله گرفته و نظام سلطنتی را جایگزین نظام امامت و خلافت نمودند.

پاسخ تفصیلی

«خوارج» یکی از پرحاشیه‌ترین گروه‌هایی به شمار می‌آیند که در تاریخ اسلام ظهور نمودند. این گروه متشکل از برخی همراهان حضرت علی (ع) در جنگ صفین بودند که به دنبال طرح مسئله حکمیت از همراهی با ایشان بازایستادند. خوارج که به «مُحکمه» و «شراه» نیز مشهور بودند، هرگز نتوانستند در زمینه نظامی و سیاسی به وحدتی فراگیر دست یابند و نظامی یک‌پارچه پدید آورند؛ به همین دلیل به فرقه‌های گوناگونی تقسیم گردیدند که معمولاً به نام مؤسس و رهبر خود نام‌گذاری شده‌اند. منابع ملل و نحل و دیگر منابع با اندکی اختلاف، تعداد انشعابات این گروه و عقایدشان را ذکر کرده‌اند. [۱]

خوارج در سده‌های نخستین در بیشتر نقاط جهان اسلام حضوری جدی و گسترده داشتند، اما به مرور زمان به دلیل مقابله حکومت‌ها با آنان از تعداد پیروانشان کاسته شد و جغرافیای حضور آنان نیز محدود گردید. اکنون به جز پیروان اندکی از این فرقه در مناطقی از شمال قاره آفریقا، می‌توان گفت تنها فرقه «اباضیه» عمان به عنوان یک جریان منسجم از میان فرق خارجی در جهان اسلام فعال می‌باشند.

خوارج در آغاز یک حزب سیاسی مطرح بودند که گفت‌وگوی آنها از حدود خلافت و متعلقات آن تجاوز نمی‌کرد. اینان معتقد بودند که خلافت ابوبکر و عمر درست بود، لکن خلافت عثمان تنها در سال‌های اول و خلافت علی (ع) نیز تنها پیش از تسلیم شدن به حکمیت مشروع بود. [۲] آنان به مرور زمان در کنار درگیری‌های سیاسی با حکومت‌های وقت، به طرح باورهای کلامی و عقیدتی خود نیز پرداختند. در حقیقت شناخت اندیشه‌های سیاسی فرق اسلامی، از جمله خوارج بدون شناخت و اشراف بر مبانی فکری و اعتقادی آنها میسر نمی‌گردد؛ چراکه غالباً اندیشه سیاسی این گروه‌ها بازتابی از باورهای فکری و عقیدتی آنان است. [۳]

اگر بخواهیم به صورتی مختصر و مفید به اندیشه سیاسی خوارج بپردازیم، ضرورت دارد تا بحث خود را در دو محور اساسی که از اهمیت برخوردار است پیگیری نماییم. نخست ضرورت حکومت و وجود حاکم. دوم شرایط امام یا حاکم.

۱. حکومت از نظر خوارج

ضرورت حکومت یا ضروری نبودن آن از مهم‌ترین مسائلی است که در اندیشه سیاسی خوارج قابل پیگیری است. آنچه از بررسی منابع تاریخی و ملل و نحل به دست می‌آید نشان از اختلاف نظر میان خوارج در این خصوص دارد. خوارج در آغاز پیدایش، حاکمیت را از آن خدا می‌دانستند؛ از این رو در امور حکومت، منادی حاکمیت «قانون غیر شخصی» یا به تعبیری «قانون الهی» بودند. [۴] به همین دلیل در ابتدای امر شعار «لا حکم الا لله» را سردادند. صرف نظر از بستر تاریخی پیدایش چنین شعار و دیدگاهی باید گفت؛ این سخن در حقیقت مبنای اولیه اندیشه سیاسی خوارج نخستین یا به تعبیر دیگر «محکمه اولی» بود که حضرت علی (ع) آن را به نقد کشیده و نتیجه آن را نفی حاکم در جامعه دانسته است. [۵] البته چنین اندیشه‌ای در میان خوارج چندان دوام نیافت؛ چراکه آنان با انتخاب رهبرانی از میان خود؛ مانند عبد الله بن وهب راسبی، [۶] یا بیعت با نافع بن ازرق به عنوان امیر المؤمنین، [۷] عملاً از این ادعای واهی برگشتند.

چنین دیدگاهی در خصوص حکومت بعدها تغییر یافت، در نتیجه عموم خوارج به ضرورت امامت یا وجود حاکمی عادل که احکام خداوند را جاری سازد و جامعه را با احکام دین مدیریت نماید اذعان نمودند. در این میان تنها انشعابی از خوارج به نام «نجدات» یعنی یاران و پیروان نجده بن عامر (م ۶۹ ق) با این نظر مخالفت کرده و امامت و وجود حاکم را ضروری ندانسته‌اند. [۸]

به نظر می‌رسد این سخن به معنای نفی مطلق حکومت نبوده است؛ چراکه آنان معتقد بودند اجرای احکام و وظیفه تمام افراد است؛ لذا اداره جامعه می‌تواند به دست تک تک افراد و در حوزه نفوذ آنها صورت گیرد. مثلاً پدر خانواده، یا بزرگ یک خاندان به میزان نفوذش می‌تواند به اقامه حدود و احکام الهی بپردازد. [۹] در حقیقت آنان وظیفه اجرای عدالت را نخست به خود مردم واگذار نموده‌اند تا با یکدیگر به انصاف رفتار نمایند. البته در جایی که مردم تشخیص بدهند که عدالت و انصاف در جامعه بدون امام میسر نخواهد شد گزینش امام را جایز دانسته‌اند. [۱۰] روشن است که چنین نگاهی به حکومت، منتهی به هرج و مرج خواهد شد.

۲. شرایط امام یا حاکم

موضوع دیگری که در اندیشه سیاسی خوارج مطرح است و آنان را از سایر فرق متمایز می‌سازد، نگاه آنان به حاکم یا امام است.

خوارج بر این باور بودند که اساساً انحصار امامت در قبیله و نژادی خاص بی‌معنا است؛ لذا رسیدن به منصب امامت را در میان تمام مسلمانان جایز دانسته‌اند. [۱۱] در حقیقت خوارج یا به قول «فان فلو تن»، جمهوری خواهان اسلام، مظهر نظریات تند و افراطی دموکراتیک بودند. به نظر می‌رسد خوارج در ابتدای امر بر این نکته تأکید داشتند که خلافت، حق هر عرب آزاده است. اما بعدها وقتی که بسیاری از مسلمانان غیر عرب به خوارج پیوستند، این شرایط تغییر یافت و به جای عرب بودن و آزادی، اسلام و عدالت را شرط خلافت کردند، در نتیجه همه مسلمانان چه بنده و چه آزاد صلاحیت خلافت یافتند. البته عقیده ایشان با نظریه شیعه که حق خلافت را به خاندان پیغمبر (ص) منحصر می‌کرد مخالف بود. [۱۲]

ممکن است چنین نگاهی از خوارج با تکیه بر آیاتی از قرآن باشد که برخی از معتزلیان، مانند «ابراهیم نظام» نیز به آنها در موضوع امامت استناد جسته‌اند. [۱۳] آنان بر این اساس، امامت را شایسته گرامی‌ترین، با تقواترین و عالم‌ترین انسان‌ها دانسته‌اند، بدون آن که توجهی به نژاد و قوم و قبیله فرد داشته باشند. [۱۴] ضمن این که نباید در این میان از تأثیرات اندیشه گروه‌هایی؛ مانند مزدکیان که مساوات‌گرایی میان انسان‌ها را مطرح نموده‌اند نیز غفلت ورزید. به گمان برخی چنین نگاهی به امام و حاکم ممکن است متأثر از اندیشه مساوات‌گرایانه مزدکیان باشد. [۱۵]

البته برخی از اندیشمندان نیز که نگاه حکومتی خوارج را برگرفته از تفکر اعراب پیش از اسلام می‌دانند، بر این عقیده هستند که تفکر سیاسی خوارج با تفکر قبیله‌ای پیش از اسلام که تساوی حقوق مردان در آن رایج بود ارتباط داشت. [۱۶]

می‌توان گفت تفکر عدم ضرورت شرط‌گزینش امام از قبیله قریش، هر چند که از سوی انصار در سقیفه به صورت ضمنی مطرح گردید، [۱۷] اما بار دیگر خوارج آن را برجسته نموده و عملاً به آن پایبند گردیدند.

در اندیشه سیاسی خوارج، مسئله خروج بر حاکم جائز هر چند که هم رأی آنان باشد نیز مطرح بود. در حقیقت خلافت هر امامی تا زمانی مشروع بود که به وظایفش عمل کند و سیاست‌هایش به نفع جامعه باشد. آنان قیام بر خلیفه منحرف و خلع و حتی قتل او را حق جامعه می‌دانستند. [۱۸]

در هر صورت، انکار نص و ترجیح اختیار؛ [۱۹] دعوت به شورا، [۲۰] و اداره کردن جامعه با رأی همگانی بدون اختصاص آن به فرد یا قبیله مشخص را از مهم‌ترین دیدگاه سیاسی خوارج در خصوص حاکم می‌توان برشمرد.

ناگفته نماند که نظام امامت خوارج، در دوران معاصر دچار دگرگونی گردید، و توسط گروهی از آنان که به اباضیه [۲۱] معروف‌اند و هم اکنون در عمان حکومت دارند، به نظام سلطنتی موروثی تبدیل گردید. [۲۲] در حقیقت این نظام سیاسی سلطنتی مطلقه است و سلطان آن با اختیارات کامل برای کشور سلطنت و حکومت می‌کند؛ لذا هیچ مجمع انتخابی یا حزب سیاسی در عمان وجود ندارد. [۲۳]

در نهایت می‌توان گفت؛ علی‌رغم مخالفت خوارج با حاکمیت افراد که با سر دادن شعار «لا حکم الا لله» در آغاز کارشان اعلام شد، آنان در ادامه به ضرورت حکومت وجود حاکم که امور جامعه را مدیریت نماید اذعان نمودند. با این تفاوت که خوارج در نحوه‌گزینش و شرایط حاکم با سایر مسلمانان نقطه نظرات متفاوتی را ابراز نموده‌اند.

پی‌نوشت‌ها

اشعری، ابوالحسن، مقالات الإسلامیین و اختلاف المصلین، ص ۸۶-۱۲۴، آلمان، فرانس اشتاینر، چاپ سوم، ۱۴۰۰ق؛ بغدادی، عبد القاهر، الفرق بین الفرق و بیان الفرقه الناجیه منهم، ص ۱۷-۱۸، بیروت، دار الجیل، ۱۴۰۸ق؛ اسفراینی، ابوالمظفر، التبصیر فی الدین، تعلیق، کوثری، محمد زاهد، ص ۲۲، قاهره، المکتبه الزهریه للتراث، چاپ اول، بی‌تا؛ اشعری، ابوالحسن، ملطی، ابن عبد الرحمن، التنبیه و الرد علی أهل الأهواء و البدع، تحقیق، محمد زینهم، ص ۳۸-۴۳، قاهره، مکتبه مدبولی، چاپ اول، ۱۴۱۳ق؛ شاطبی، ابواسحاق، الاعتصام، تعلیق، محمد طعمه، ص ۴۷۸، بیروت، دار المعرفه، چاپ دوم، ۱۴۲۰ق.

- پ[۲]. مقالات الإسلامیین و اختلاف المصلین، ص ۱۲۵.
- [۳]. ر. ک: برخی منابع فرقه‌نگاری از جمله: اشعری، ابوالحسن، مقالات الاسلامیین، بغدادی، عبد القاهر، الفرق بین الفرق، اسفراینی، ابوالمظفر، التبصیر فی الدین: شهرستانی، الملل و النحل.
- [۴]. فیاض، عبدالله، پیدایش و گسترش تشیع، مترجم، خاتمی، جواد، ص ۵۷، سبزواری، ابن یمن، ۱۳۸۲ش.
- [۵]. نهج البلاغه، تحقیق، صبحی صالح، ص ۸۲-۸۳، قم، دار الهجره، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.
- [۶]. الفرق بین الفرق و بیان الفرقة الناجیه منهم، ص ۵۷: الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۳۶.
- [۷]. الفرق بین الفرق و بیان الفرقة الناجیه منهم، ص ۶۴.
- [۸]. مقالات الاسلامیین، ص ۱۲۵: حمیری، ابو سعید، الحور العین، تحقیق، کمال مصطفی، ص ۵۰، تهران، بی‌نا، ۱۹۷۲م: اندلسی، ابن حزم، الفصل فی الملل و الأهواء و النحل، تعلیق، احمد شمس الدین، ج ۳، ص ۳، بیروت، دار الکتب، چاپ اول، ۱۴۱۶ق.
- [۹]. نوبختی، حسن بن موسی، فرق الشیعه، ص ۱۰، بیروت، دار الاضواء، چاپ دوم، ۱۴۰۴ق: الحور العین، ص ۱۵۰.
- [۱۰]. شهرستانی، محمد بن عبد الکریم، الملل و النحل، تحقیق، محمد بردان، ج ۱، ص ۱۴۳، قم، الشریف رضی، چاپ سوم، ۱۳۶۴ش.
- [۱۱]. فرق الشیعه، ص ۱۰: ابن سلیمان، احمد، حقائق المعرفه فی علم الکلام، ص ۵۲۸، صنعاء، مؤسسه الامام زید بن علی، چاپ اول، ۱۴۲۴ق.
- [۱۲]. ابراهیم حسن، حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه، پاینده، ابوالقاسم، ج ۱، ص ۳۷۸، تهران، جاویدان، چاپ نهم، ۱۳۷۶ش.
- [۱۳]. حجرات، ۱۳.
- [۱۴]. الحور العین، ص ۱۵۲.
- [۱۵]. بیات، علی، خاستگاه سیاسی و اجتماعی خوارج، اسلام پژوهی، ص ۵۲، شماره ۲، بهار و تابستان ۱۳۸۵: رئیس‌نیا، رحیم، آذربایجان در سیر تاریخ ایران از آغاز تا اسلام، ج ۳، ص ۶۷۷، تهران، مینا، چاپ اول، ۱۳۷۹ش.
- [۱۶]. قادری، حاتم، تحول، مبانی مشروعیت خلافت، ص ۱۷۸، بنیان، ۱۳۷۵ش.
- [۱۷]. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الأمم و الملوک (تاریخ الطبری)، تحقیق، محمد ابو الفضل ابراهیم، ج ۳، ص ۲۰۱، بیروت، بی‌نا، چاپ دوم، ۱۳۸۷ق.
- [۱۸]. بغدادی، عبد القاهر، الملل و النحل، تحقیق، پیرنصری، نادر، ص ۵۸، بیروت، دار المشرق، چاپ سوم، ۱۹۹۲م.
- [۱۹]. حلی، حسن بن یوسف، الألفین، ص ۳۵، قم، هجرت، چاپ دوم، ۱۴۰۹ق.
- [۲۰]. الحور العین، ص ۱۵۱: حقائق المعرفه فی علم الکلام، ص ۴۷۹.
- [۲۱]. «اباضیه و برخی از عقائد آنان»، پاسخ ۴۱۷۲۲.
- [۲۲]. پیرمردیان، مصطفی، بوسعیدی، فرشته، بررسی و تبیین سیر تحول و تبدیل نهاد امامت به سلطنت در تاریخ اباضیه عمان، ص ۱۰۶-۱۰۷، ش ۹۵، ۱۳۹۴ش.
- [۲۳]. طلوعی، محمود، دانشنامه تاریخ، ج ۱، ص ۶۱۴، تهران، نشر علم، چاپ اول، ۱۳۸۷ش.

الذین یبلغون سیرا

مدفن

معالم

مرحوم مغفور حججه الاسلام و الامین

اقای حاج سید محمد سلطان ابو ائین

شیرازی رحمه الله علیه که در سن

هشتاد و هشت سالگی پس از یک عمر

خدمت به علم تشیع لسانا و قلوبا در روز

جمعه ۱۷ شعبان المعظم نهمین اردیبه

سیصد و نود و یک قمری در تهران

بر حمت ایزدی پیوست و دعوت

حق الیتیک گفت

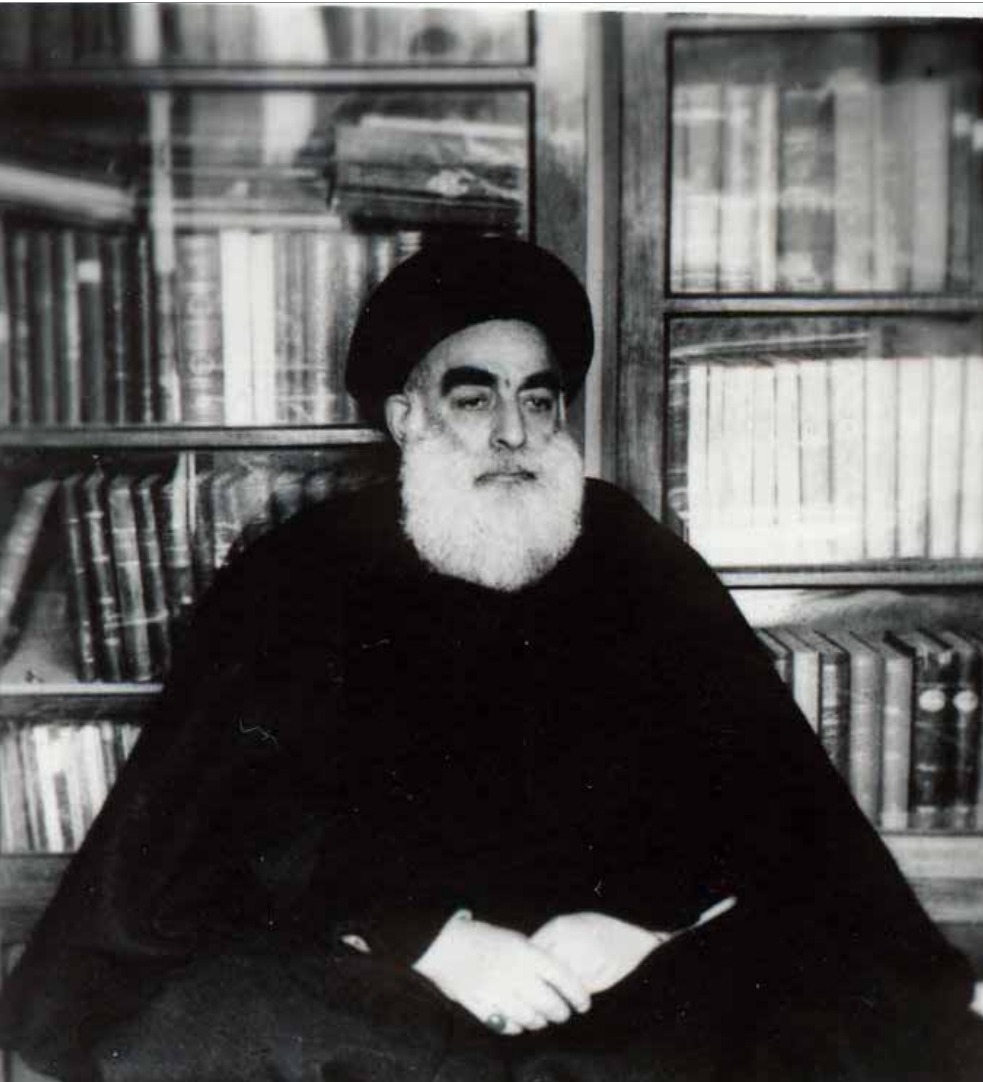
فقط علی الاکبر و غیره

بسم الله الرحمن الرحیم

انوار کمالی و غیره



سید محمد سلطان الواعظین شیرازی



تولد سید محمد سلطان الواعظین در سال ۱۳۱۴ ه. ق در تهران چشم به جهان گشود. (۱) این تاریخ تولد، با فرموده خود ایشان - با توجه به مقدمه‌ای که بر شب‌های پیشاور نوشته‌اند و در آن سال سفر خود به این شهر را در سن سی سالگی ذکر کرده‌اند - نیز تأیید می‌شود. (۲) خانواده و اجداد خانواده‌ای که مرحوم سید محمد در آن به دنیا آمد از مهمترین و معتبرترین سادات ایران به شمار می‌رود. نسب شریف وی چنان که مرحوم آیت‌الله العظمی نجفی مرعشی نگاشته‌اند، با ۲۵ واسطه به حضرت موسی بن جعفر، امام کاظم (ع)، می‌رسد. (۳) باری، این افتخاری بس بزرگ است که وی از دودمانی سربرآورده است که همگی زندگی خویش را بر بنای ولایت استوار می‌ساخته‌اند: اولنک آباء فحئی بمثلهم اذا جمعنا یا جریر المجامع ایشان پدران من هستند؛ ای جریر! (تو هم اگر می‌توانی) زمانی که در مجالس گرد هم می‌آئیم مانند ایشان را بیاور. این سلسله شریفه در ایران - که به حضرت سید امیر محمد عابد فرزند بلاواسطه امام هفتم حضرت موسی بن جعفر (ع) ختم می‌شود - دارای احترام خاصی در طول تاریخ بوده است. مهاجرت آنها به ایران در زمان مأمون و حضور حضرت ثامن الائمه، حضرت علی بن موسی الرضا (ع)، در مرو صورت گرفته است، بدین شرح که سید امیر محمد عابد به همراه حضرت سید امیر احمد (شاه چراغ) و جمع کثیری از بنی هاشم، از مدینه طیبه به قصد زیارت حضرت رضا (ع)، به سوی ایران حرکت می‌کنند. قافله ایشان به دستور مأمون، خلیفه عباسی، در شیراز متوقف می‌گردد. پس از این کاروانیان در سراسر ایران متفرق می‌شوند و هر یک دیاری را برای خویش بر می‌گزینند. حضرت سید امیر محمد عابد فرزندان عالی قدری داشته است که افضل آنها در علم و زهد و تقوی، حضرت سید ابراهیم مجاب بوده است. نوادگان او در قرون اخیر به مجابی شهره گشته‌اند. یکی از این سادات جلیل القدر مجابی، مرحوم آقا سید حسن واعظ شیرازی می‌باشد. وی جد بزرگ مرحوم سلطان الواعظین است. (آقا سید حسن) در مسیر سفری که به مشهد مقدس داشته است، به تقاضای فتحعلی شاه قاجار در تهران اقامت گزیده و به وعظ و خطابه و تبلیغ مشغول می‌شود. وی در سال ۱۲۹۱ ه. ق درگذشت. بعد از او فرزندش آقا سید قاسم بحر العلوم که به زهد و تقوی مشهور بود ریاست (نقابت) سلسله جلیله

سادات شیرازی را به دست گرفت؛ تا آن که ایشان نیز در سال ۱۳۰۸ ه. ق به رحمت ایزدی پیوست و در کنار پدر ارجمندش در کربلای معلی مدفون گردید. بعد از ایشان ریاست این خاندان به مرحوم حاج سید علی اکبر اشرف الواعظین پدر صاحب ترجمه، مرحوم سلطان الواعظین رسید. پدر خطیب ارجمند و سید جلیل القدر مرحوم حجه الاسلام و المسلمین حاج سید علی اکبر اشرف الواعظین شیرازی، پدر گرامی سلطان الواعظین، شیخ الطائفه و رئیس جمعیت بسیاری از سادات شیراز از پرچمداران دیانت و مروجین مذهب و شریعت بود. ایشان سال‌ها در تهران به ترویج و تبلیغ مشغول بود تا آن که حوادث مشروطه پیش آمد. در این ایام که اختلاف‌های بین گروه‌های مختلف و روحانیت فزونی یافته بود و هر روز حادثه‌ای رخ می‌داد، مرحوم اشرف الواعظین به کرمانشاه نقل مکان کرد و در این شهر ماندگار شد. او در کرمانشاه قدرت و نفوذ بسیاری یافت و در برابر دشمنان دین و معاندین سدی استواری گشت. وی در ترویج شرع انور و جلوگیری از انحرافات و ایستادگی در برابر ارباب تفکرهای گمراه کننده، نهایت سعی خود را مبذول داشت. آن عالم بزرگوار و غلام با اخلاص درگاه حضرت سید الشهداء (ع)، همواره مورد احترام و توجه مراجع و علمای عصر، همچون آیت الله العظمی میرزا محمد تقی شیرازی، آیت الله العظمی سید محمد کاظم طباطبایی یزدی، صاحب عروه، آیت الله العظمی آقا سید ابوالحسن اصفهانی و مرحوم آیت الله العظمی شیخ عبدالکریم حائری، مؤسس حوزه علمیه بود. وی بعد از تقریباً هشتاد سال زندگی پاک و سراسر خدمت به دین و مردم، در سپیده دم روز سه‌شنبه ۲۱ شعبان سال ۱۳۵۱ ه. ق در کرمانشاه بدرود حیات گفت. مردم قدرشناس کرمانشاه که سال‌های طولانی از محضر آن واعظ دردمند استفاده کرده بودند، بعد از درگذشت وی نیز تجلیل خوبی از ایشان به عمل آوردند. آنان با تشییع کم نظیری پیکر پاکش را برای انتقال به عتبات عالیات عراق بدرقه نمودند. جنازه ایشان به کربلای معلی منتقل شد و از آنجا که آن مرحوم سوابق طولانی در منطقه عراق داشت، در کربلا نیز استقبال مفصلی به وسیله مردم و علما از جنازه ایشان به عمل آمد. بعد از تشییع وی را در مقبره خانوادگی خودشان، جنب جد گرامیش حضرت سید ابراهیم مجاب، به خاک سپردند. به مناسبت درگذشت مرحوم سید علی اکبر اشرف الواعظین

از سوی آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حائری (ره) دروس حوزه علمیه قم تعطیل شد و مجلس ترحیمی نیز از سوی ایشان در مسجد بالاسر حرم مطهر حضرت فاطمه معصومه (س) برگزار گردید. (۴) تحصیلات و اساتید سلطان الواعظین در همان اوان کودکی در خدمت پدرا رجمندش مشغول فراگیری معارف دینی شد و سپس در مدرسه پامناز تهران از محضر اساتید و علمای دیگر بهره مند شد. ایشان پس از مدتی، در سال ۱۳۲۶ ه. ق، راهی عتبات عالیات شد و در جوار بارگاه سید و سالار شهیدان، حضرت ابی عبدالله الحسین (ع) در کربلای معلی اقامت گزید و با استعانت از آن وجود شریف، مشغول تحصیل علوم دینی گردید. ایشان در این شهر از محضر اساتیدی همچون آیت الله فاضل مرندی و آیت الله شهرستانی کسب فیض نمود. (۵) وی پس از مدتی به تهران بازگشت و بعد از درگذشت پدر گرامیش در سال ۱۳۵۱ ه. ق از آنجا به قم آمد. او از محضر برخی بزرگان حوزه علمیه قم نیز استفاده نمود. (۶) که برخی از آنها عبارتند از: ۱ - استاد الفقها آیت الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری (ره)؛ ایشان در سال ۱۳۷۶ ه. ق در مهرجرد یزد متولد شد. بعد از تحصیل مقدمات و سطح به عتبات عالیات رفت. در آنجا از خرمن دانش اساتیدی همچون حضرات آیات عظام: میرزای بزرگ شیرازی، سید محمد فشارکی و میرزا محمد تقی شیرازی توشه برگرفت. حاج شیخ در سال ۱۳۴۰ ه. ق به قم آمد و به درخواست و اصرار مردم و علما در این شهر مقدس مقیم شد. او مؤسس حوزه علمیه است و عده کثیری از فضلاء و مجتهدین معاصر، از صدقات جاریه آن مرحوم به شمار می روند. ایشان در ۱۷ ذیقعد ۱۳۵۵ ه. ق دارفانی را وداع گفت و در جوار کریمه اهل بیت (ع) حضرت فاطمه معصومه (س)، به خاک سپرده شد. از آثار ایشان کتاب دُرر الفوائد در اصول است و همچنین کتاب النکاح که تقریرات درس ایشان به قلم آیت الله آقا میرزا محمود آشتیانی می باشد. ۲ - آیت الله العظمی حاج سید محمد حجت (ره)؛ ایشان در شعبان ۱۳۱۰ ه. ق در تبریز چشم به جهان گشود. در سال ۱۳۳۰ ه. ق برای تکمیل مراتب علمی به نجف اشرف رفت و از محضر حضرات آیات عظام: سید محمد کاظم یزدی «صاحب عروه»، میرزای نائینی، شریعت اصفهانی آقا ضیاء عراقی، سید محمد فیروز آبادی و دیگران استفاده کرد. در سال ۱۳۴۹ ه. ق به قم آمد و کرسی تدریس را بر عهده

گرفت. ایشان به صفای باطن و پاکی قلب و عشق وافر به درس و بحث مشهور بودند، از آثار به جای مانده‌اش، علاوه بر تربیت شاگردان بسیار، ساخت مدرسه مبارکه حجتیه قم است. او در ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۷۲ ه. ق به رفیق اعلی پیوست. ۳ - آیت‌الله العظمی آقا سید محمد تقی خوانساری (ره): آن بزرگوار در رمضان ۱۳۰۵ ه. ق در خوانسار متولد شد. در سن ۱۷ سالگی عازم عتبات عالیات شد و از درس حضرات آیات عظام: ملا محمد کاظم خراسانی «صاحب کفایه»، سید محمد کاظم یزدی، «صاحب عروه» بهره برد. او همگام با میرزا محمد تقی شیرازی و سید ابوالقاسم کاشانی، در جنگ جهانی اول، در مبارزه با استعمار انگلیس شرکت جست و پس از سقوط عراق دستگیر و به هند و چین تبعید شد و بعد از مدت چهار سال در اسارت بود. پس از آزادی به ایران آمد و در قم رحل اقامت افکند. او از علمای معروف و مشهور حوزه علمیه به شمار می‌رفت و خدمات زیادی را انجام داد تا اینکه در هفتم ذیقعد ۱۳۷۱ ه. ق رخ در نقاب خاک کشید. ۴ - آیت‌الله آقا میرزا محمد علی شاه آبادی (ره): آن دانشمند فرزانه در سال ۱۲۹۲ ه. ق در اصفهان پا به عرصه وجود نهاد. مقدمات علوم را در زادگاه خود فرا گرفت و سپس به تهران رفت. از حوزه درس مرحوم آیت‌الله العظمی حاج میرزا حسن آشتیانی فقه را فرا گرفت، فلسفه و عرفان را نیز از محضر حکیم میرزا هاشم گیلانی و حکیم میرزا ابوالحسن جلوه آموخت. وی مدتی در نجف اشرف در محضر میرزا محمد تقی شیرازی کسب فیض کرد و سپس به تهران آمد و خود به افاضه پرداخت. آن بزرگوار در سال ۱۳۴۷ ه. ق به قم آمد و به تربیت طلاب پرداخت؛ اما بعد از هفت سال بار دیگر به تهران بازگشت. روح بلند آن استاد مسلم اخلاق و عرفان در سال ۱۳۲۸ ه. ق به کوی دوست پر کشید. سلطان الواعظین حدود پنج سال در قم از محضرات ایتد فوق استفاده کرد و سپس به تهران بازگشت. ایشان از عده‌ای از مراجع و بزرگان حوزه اجازه روایت حدیث و کتب روایی را داشت؛ حضرات آیات عظام: حاج شیخ عبدالکریم حائری، حاج شیخ عبدالله مامقانی، آقا ضیاء الدین عراقی، حاج سید ابوالقاسم طباطبائی غروی و سید شهاب الدین مرعشی نجفی صورت همه این اجازه نامه‌ها در پایان کتاب شریف شبهای پیشاور به چاپ رسیده است. سفر به پیشاور و تشکیل جلسات مناظره سلطان الواعظین سفرهای

متعددی به خارج از ایران داشت، وی در همه این مسافرت‌ها علاوه بر مجالس وعظ و منبر و تبلیغ، با علمای بزرگ فرق و مذاهب نیز به گفتگو و تبادل نظر می‌پرداخت و آراء و عقاید حقه شیعه را با ایشان مطرح می‌ساخت. او سفرهایی را به مصر، سوریه، لبنان، اردن، فلسطین و هندوستان انجام داد، و مهمترین آنها - که مناظره معروف او در آن تحقق یافت و باعث شهرت وی گشت - سفر به پشاور بود. ایشان در ربیع الاول سال ۱۳۴۵ ه. ق که تنها سی سال از عمرشان می‌گذشت، پس از سفر به عتبات و استعانت از سلطان الاولیا حضرت امیرالمؤمنین (ع) راهی هندوستان شد. در کراچی، بمبئی، لاهور، پنجاب، حیدرآباد و بسیاری نقاط دیگر هند مورد استقبال و احترام مسلمان‌ها و غیر مسلمان‌ها واقع شد و جلساتی از بحث و مناظره را برقرار کرد. بعد از آن ایشان را به دهلی نو دعوت کردند و جلسه مناظره با عده‌ای از علمای هند را برایشان فراهم ساختند. در بعضی از این جلسات که در دهلی انجام می‌شد، رهبر بزرگ هند مهاتما گاندی نیز شرکت می‌کرد. (۷) بعد از این جلسات سلطان الواعظین به دعوت محمد سرور خان که از متنفذین خاندان قزلباش هندوستان به شمار می‌رفت، برای سخنرانی و خطابه راهی پشاور شد. این مجلس با حضور جمع زیادی از مردم پشاور و حومه آن و نیز عده‌ای از علمای فریقین (شیعه و سنی) در امام باره (حسینیه) مرحوم عادل بیک برقرار شد. سلطان الواعظین در این جلسات مباحثی در زمینه خلافت و ولایت و عقاید شیعه مطرح ساخت. در پایان یکی از این سخنرانی‌ها دو تن از علمای کابل نزد سلطان الواعظین آمده و تقاضا می‌کنند در ارتباط با سخنان او با ایشان مناظره کنند. این دو نفر به نام‌های حافظ محمد رشید و شیخ عبدالسلام از آن شب به بعد، پس از نماز مغرب و عشاء در حضور جمع زیادی از علما و رجال و مردم شهر، پیرامون مسائل مورد اختلاف با سلطان الواعظین به گفتگو می‌نشستند. این جلسات پرشور که از شب جمعه ۲۳ رجب ۱۳۴۵ ه. ق شروع شد، تا ده شب به طول انجامید. جلسه مناظره هر شب بعد از نماز مغرب و عشاء تا ۶ یا ۷ ساعت و گاهی نیز تا اذان صبح ادامه می‌یافت. در پشاور و شهرهای اطراف آن، چون فرق مسلمین در کنار هم زندگی می‌کنند و با یکدیگر در ارتباط هستند، لذا چنین محفلی با استقبال زیادی رو به رو گردید و صورت مذاکرات هر شب، توسط

روزنامه‌های محلی منتشر می‌شد. در این مباحثات مسائلی از قبیل: دلالت آیات و روایات بر مقام شیعه، عقاید فرق مختلف شیعه، ظلم و ستم خلفا در طول تاریخ نسبت به شیعه، مذاهب اربعه اهل سنت، احادیث مختلف در فضیلت حضرت امیر (ع)، دلالت آیات مختلف بر شأن و منزلت حضرت امیر (ع)، مسأله سقیفه، شوری، بدعت‌های معاویه، قیام و شهادت حضرت سیدالشهداء (ع) و بسیاری از مباحث تاریخی و اعتقادی دیگر مطرح شده است. استدلال مرحوم سلطان الواعظین در طول این مناظره، فقط از کتب و منابع اهل سنت می‌باشد، و این خود نشانه تسلط و احاطه آن بزرگوار به منابع روایی و تفسیری عامه است. این احاطه تا جایی است که در برخی موارد موجب حیرت علمای اهل سنت حاضر در مجلس می‌شود و تحسین ایشان را برمی‌انگیزد. به راستی حضور ذهن و قدرت حافظه ایشان در ذکر منابع و کتب مختلف برای یک مطلب، حیرت‌انگیز است. سید در این مناظره طولانی و کم نظیر چنان با صلابت، قدرت و منطق قوی وارد بحث شد که پس از مدت کوتاهی یکه تاز میدان گردید و آقایان بیشتر به مستمع تبدیل شدند، بی آن که بتوانند سخنی بگویند. در پایان مذاکرات و شب دهم، تعدادی از رجال و بزرگان حاضر در مجلس به مذهب حقه تشیع مشرف شدند؛ ولی آنچه ثمره جاوید این مناظره پر ارج به شمار می‌آید، همان کتاب ارجمند «شبهای پیشاور» است. مؤلف محترم مشروح مذاکرات را که روز بعد از جلسه توسط جراید محلی چاپ می‌شد مجدداً بررسی کرده است و پس از تنظیم در کتابی قطور به چاپ رسانده است. اخلاق مرحوم سلطان الواعظین انسانی سلیم النفس، بلند همت و با اراده بود. در بیان بسیار شیوا و صریح اللهجه و در عین حال مؤدب و عقیف بود. دانشمند محقق، مرحوم محمد شریف رازی، درباره وینوشته است: «او با نگارنده محبت تام داشت و گاه گاهی موفق به زیارتش می‌شدم، وی را عالمی بلند همت، منیع الطبع و کریم النفس می‌دیدم.» (۸) او عشق سرشاری به اهل بیت (ع) عصمت و طهارت داشت، و این محبت و شیفتگی را با هیچ متاعی مقابله نمی‌کرد. وی عمری را خالصانه در راه تعظیم، تکریم و ترویج خاندان عصمت و طهارت با قلم و بیان خویش جهاد نمود و دمی از این کوشش مدام، را نیا سود. حضرت آیت‌الله حاج آقا موسی شبیری زنجانی

- دامت معالیه - می فرمودند: «برخی از موثقین نقل می‌کردند، مرحوم سلطان الواعظین در اواخر عمر - که به بیماری قلبی شدیدی مبتلا بود - نیاز به معالجه پیدا کرد. فرزند او با یکی از یهودی‌های متمکن تهران آشنا بود. این شخص یهودی که از طریق فرزند، پدر دانشمندش را می‌شناخت، یک چک سفید به او می‌دهد و می‌گوید این را به پدرت بده و بگو به هر کجا که می‌خواهند برای معالجه بروند. من تمام هزینه آن را خواهم پرداخت. پسر سلطان الواعظین مراتب را به عرض پدر می‌رساند. سید در جواب می‌گوید: من که یک عمر نوکر حضرت سید الشهدا (ع) بوده‌ام، حالا بیایم و از یک یهودی برای معالجه مریضی‌ام پول بگیرم؟ و چک سفید را به صاحب آن پس می‌دهد.» آن مرحوم عاشق و شیفته پیشوای بزرگ مردان تاریخ، حضرت مولی‌الموحدین امیرالمؤمنین (ع) بود و در همه تألیفات و بیانات خود، سعی بلیغی در ارائه شناخت بهتر و روشنتر شدن مقام، منزلت و فضیلت آن امام مظلوم داشت. فاضل محترم، آقای کیانی طالقانی از آن مرحوم نقل کردند که فرموده بود: «اگر تمام کتب شیعه هم از بین برود، بنده می‌توانم با اتکا به کتب و منابع عامه خلافت و ولایت حضرت امیر (ع) را اثبات بنمایم.» درگذشت آن مدافع حریم ولایت، پس از سال‌ها تلاش خستگی‌ناپذیر، واپسین سال‌های عمر خویش را با بیماری شدید قلبی می‌گذراند، به طوری که تقریباً در ده سال آخر زندگی کاملاً خانه نشین شد. روح پاک وی سرانجام روز جمعه ۱۷ شعبان المعظم ۱۳۹۱ ه. ق، برابر با ۱۶ مهرماه ۱۳۵۰ ه. ش در تهران از کالبد خویش گسست و به ملاء اعلیٰ پرکشید. آقای شاهرودی تاریخ فوت ایشان را در وفیات العلماء، بیستم شعبان دانسته‌اند و روی جلد شب‌های پیشاور چاپ دارالکتب نیز همین تاریخ نوشته شده است؛ ولی برابر نوشته حک شده بر سنگ مزار ایشان این تاریخ را ۱۷ شعبان ذکر کرده‌اند. بیکر ایشان پس از انتقال به قم، با تشییع با شکوهی توسط علماء و فضلاى حوزه علمیه، در جوار بارگاه نورانی حضرت فاطمه معصومه (س) در قبرستان ابوحسین به خاک سپرده شد. مرحوم رازی نوشته‌اند: «بعد از فوت سلطان الواعظین، آیت‌الله حائری تهرانی، مرحوم حاج سید جواد سه دهی را - که از منبری‌های برجسته تهران بود - در خواب می‌بینند که در باغ بسیار بزرگی با وضع خوشی مقیم است. می‌پرسد: آقای سه

دهی چطوری؟ می‌گوید: بسیار خوبم. از وقتی که آقای سلطان الواعظین آمده است، به هر کدام ما (اهل منبر) یک درجه داده‌اند.» (۹) تألیفات مرحوم سلطان الواعظین، اگر چه بیشتر عمر خویش را صرف تبلیغ، وعظ و خطابه کرد و در این جهت هم به حق موفق بود، باز از تألیف و تدوین کتب سودمند و نافع برای جامعه اسلامی غافل نماند. این آثار مکتوب عبارتند از: ۱ - شبهای پیشاور: این کتاب که مهمترین تألیف سلطان الواعظین است، در نوع خود از بهترین آثار در موضوع مربوطه به شمار می‌آید. سید در این کتاب - که مشروح مذاکره و مناظره او در طول ده شب با بعضی از علمای اهل سنت در پیشاور است - اهم موضوعات مورد اختلاف را مطرح نموده و با استدلالی قوی و با استفاده کامل از منابع روایی و تاریخی اهل سنت، مبانی و معتقدات شیعه را به اثبات رسانده است. این کتاب در عین این که مطالب دقیق و تخصصی اختلافی را آورده است، با نثری شیوا و روان برای همه اقشار علمی قابل استفاده می‌باشد. مطالعه دقیق آن به خصوص برای جوانان، باعث تحکیم مبانی مذهبی و روشن شدن عقاید حقه شیعه می‌گردد. این کتاب شریف و ارزشمند، چندین بار در زمان حیات مؤلف محترم و ده‌ها بار بعد از ایشان، به چاپ رسیده است. این اثر به تازگی با همت سید حسین موسوی به عربی ترجمه شده، و با تحقیق و تعلیق مترجم، به وسیله مؤسسه البلاغ در بیروت تحت عنوان «لیالی پیشاور» به چاپ رسیده است. ۲ - گروه رستگاران: این کتاب در دو جلد قطور به چاپ رسیده است. موضوعات آن نیز مانند شب‌های پیشاور، بیشتر حول محور اثبات حقانیت شیعه است. مؤلف محترم در جلد دوم کتاب به پاسخ نوشته‌های شهرستانی در ملل و نحل و رد ادعاهای او در مورد شیعه می‌پردازد. وی سپس تفاوت‌های گوناگون شیعه و سنی را به اختصار تشریح کرده و عقاید آنها را مطرح می‌سازد. او بخش پایانی جلد دوم در عقاید شیعیان را، با اتکا به مبانی قرآن و حدیث اثبات می‌کند. ۳ - صد مقاله سلطانی: چنان که مؤلف محترم خود در مقدمه گفته است: این کتاب مجموعه صد مقاله‌ای است که آنها را پیرامون تورات، انجیل و قرآن کریم، برای درج و چاپ در نشریه دینی پرچم اسلام (۱۰) نگاشته و مقالات مزبور از این نشریه جمع‌آوری شده و پس از تدوین و به وسیله خود مؤلف به چاپ رسیده است. سلطان الواعظین

حدود پنجاه مقاله اول را به بررسی تحریف‌های صورت گرفته در تورات و انجیل اختصاص داده است. حدود پنجاه مقاله دیگر را نیز در اثبات مراتب اعجاز و حقانیت قرآن کریم نگاشته است. به هر حال این کتاب، در نوع خود اثر ارزشمندی به شمار می‌رود. از آثار مرحوم سلطان الواعظین شیرازی تنها سه اثر فوق به چاپ رسیده است؛ ولی ایشان تألیفات دیگری نیز دارند که متأسفانه آنها را به زیور طبع نیاراسته‌اند. این آثار به شرح ذیل می‌باشد: (۱۱) ۱ - عقاید سلطانی: در یک جلد. ۲ - سرادقات سلطانی: در صفات و علائم مؤمنین، در ۴ جلد. ۳ - فضایح الصوفیه: در حالات و مناشی پیدایش اهل تصوف. ۴ - مجموعه سلطانی: به صورت کشکول در ۱۲ جلد. ۵ - توحید سلطانی: در معرفت الهی و صفات ثبوتیه و سلبیه، در ۲ جلد. ۶ - معراجیه: در بیان دلایل عقلیه و نقلیه بر اثبات معراج جسمانی. ۷ - راهنمای اهل توحید: در صفات و شرایط نبوت و راهنمایان توحید، در دو جلد. ۸ - المآل البینه: در اثبات وجود امام عصر (ع). ۹ - راه سعادت: در تشریح ساختار معنوی انسان (اخلاق و صفات حمیده) در ۲ جلد. ۱۰ - حکمت الهی: حدیث، در دو جلد. ۱۱ - اثبات الحجّه: در شرایط و صفات امامت و حالات ائمه اطهار؛ در ۲ جلد. مقالاتی نیز از آن عالم ربانی در مجلات مانند: معارف جعفری، پرچم اسلام و... به چاپ رسیده است. قلم شیوا و روان ایشان، مطالب علمی را برای توده مردم قابل درک و فهم می‌کند شایسته است اهل فضل و تمکن، بعضی از تألیفات سودمند ایشان را که هنوز به چاپ نرسیده است، به زیور طبع بیارایند.

پی‌نوشت‌ها

- ۱ - زندگینامه رجال و مشاهیر ایران، حسن مرسلوند، ج ۴، ص ۱۵۴.
- ۲ - شیهای پیشاور، سلطان الواعظین شیرازی، ص ۹۲.
- ۳ - شیهای پیشاور، بخش تصاویر و اسناد در پایان کتاب
- ۴ - آثار الحججه، مرحوم شیخ محمد رازی، ج ۱، ص ۱۵۰.
- ۵ - زندگینامه رجال و مشاهیر ایران: حسن مرسلوند، ج ۴، ص ۱۵۴.
- ۶ - آثار الحججه، مرحوم محمد شریف رازی، ج ۲، ص ۱۵۱.
- ۷ - شیهای پیشاور، سلطان الواعظین، ص ۹۳.
- ۸ - گنجینه دانشمندان، مرحوم شیخ محمد شریف رازی، ج ۲، ص ۳۷۶.
- ۹ - گنجینه دانشمندان، ج ۲، ص ۳۷۶.
- ۱۰ - هفته نامه دینی - طبی پرچم اسلام بین سال‌های ۱۳۳۰ - ۱۳۲۵ ش به مدیریت دکتر سید عبدالکریم فقیهی شیرازی در تهران منتشر می‌شد. شخصی که به سوی محمد رضا شاه تیراندازی کرد خبرنگار این نشریه بود. رجوع کنید به شناسنامه مطبوعات ایران: مسعود برزین، ص ۱۰۵.
- ۱۱ برگرفته از مقدمه کتاب گروه رستگاران.

منابع و مآخذ

- ۱ - اعیان الشیعه، الامام سید محسن امین
- ۲ - نقباء البشر، علامه آغا بزرگ تهرانی.
- ۳ - زندگینامه رجال و مشاهیر ایران، حسن مرسلوند.
- ۴ - دانشمندان و سخن سرایان فارس، محمد حسین رکن زاده آدمیت.
- ۵ - وفیات العلما یا دانشمندان اسلامی، حسین جلالی شاهرودی.
- ۶ - آثار الحججه یا دایره المعارف حوزه علمیه قم، محمد شریف رازی.
- ۷ - گنجینه دانشمندان، محمد شریف رازی.
- ۸ - معجم مؤلفی الشیعه، علی الفاضل القایینی النجفی.
- ۹ - شیهای پیشاور، سلطان الواعظین شیرازی.
- ۱۰ - گروه رستگاران، سلطان الواعظین شیرازی
- ۱۱ - اثر آفرینان، انجمن آثار و مفاخر ایران، زیر نظر سید کمال حاج سید جوادی.

منبع:

www.hawzah.net

کتاب

هذا کتابنا ینطق علیکم با لحدق کتاب

شبهای پشاور

بزرگ فاع از محمد شیع

گزار

مرحوم سلطان الوعظین شیرازی

متوفای عظیم شعبان المبارک ۱۳۹۱

مطابق نوزدهم مهرماه ۱۳۵۰

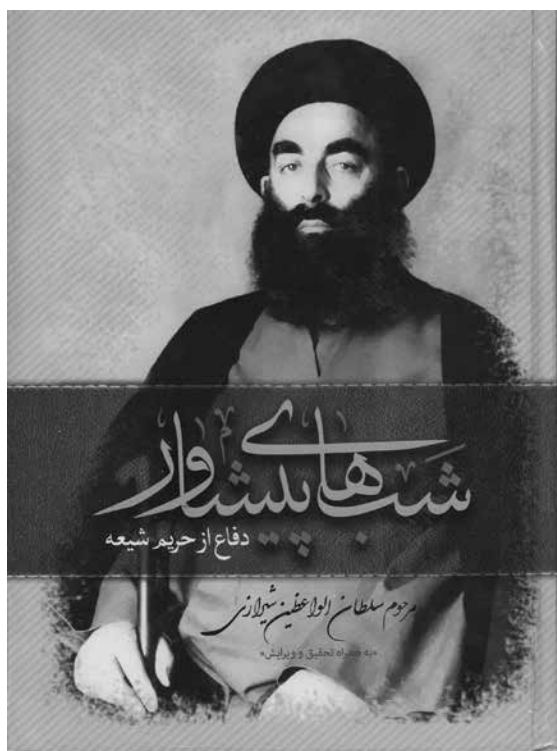
شماره ثبت کتابخانه ملی
۵۲۶ مورخ ۱۳۵۲/۳/۳۱

ناشر دارالکتب الاسلامیه
شیخ محمد آخوندی

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

معرفی کتاب شب‌های پیشاور

نویسنده: سلطان الواعظین شیرازی



موضوع: اعتقادات شیعه

زبان: فارسی

تعداد جلد: یک جلد

ناشر: دارالکتب الاسلامیه • موسسه جهانی سبطين و...

تاریخ نشر: ۱۳۷۵ق

شبهای پیشاور در دفاع از حریم تشیع، کتابی حاوی مناظرات عالم دینی شیعه سلطان الواعظین شیرازی (۱۲۷۵-۱۳۵۰ش)، با علمای اهل سنت. این مناظرات در ده شب در شهر پیشاور پاکستان برگزار شد و روزنامه‌های محلی پیشاور آن‌ها را چاپ کردند. بعدها همان متن، بصورت کتاب چاپ شد. سلطان الواعظین در مناظرات خویش، از کتاب‌های معتبر اهل سنت چون صحاح سته، مسند احمد بن حنبل استفاده کرده است.

مؤلف

سلطان الواعظین شیرازی

سید محمد موسوی شیرازی (۱۳۱۴ق-۱۳۹۱ق) معروف به سلطان الواعظین شیرازی، از علمای شیعه [۱] و مشهور در وعظ و خطابه بوده است. [۲] سلطان الواعظین به کشورهای مختلف، سفرهای تبلیغی داشته و در مناظرات با گروه‌های مسلمان و غیر مسلمان شرکت کرده است. سفر به پیشاور پاکستان مهمترین سفر تبلیغی او بود که مناظره معروفش در آن جا سبب شهرت وی گشت و متن آن مناظرات در کتابی با عنوان شب‌های پیشاور چاپ شد. [۳]

سلطان الواعظین شیرازی

به گفته مؤلف بسیاری از علما، چون سید حسین طباطبایی بروجردی نویسنده را به جهت نگارش شب‌های پیشاور ستوده‌اند. [۴]
کتاب‌های «صد مقاله سلطانی» و «گروه رستگاران یا فرقه ناجیه» از دیگر آثار او است.

انگیزه مولف

وی علت چاپ این مناظرات را، دفاع از تشیع در برابر هجمه روشنفکرانی چون کسروی و... بیان می‌کند. [۵]

مولف بارها تأکید می‌کند که این کتاب را با انگیزه ترویج امامت و زدودن شبهاتی که دشمنان قرن‌ها در اذهان اهل سنت جای داده‌اند، نگاشته است. وی می‌گوید این کتاب را بدون هیچ چشم‌داشت مادی نشر داده است. [۶]

محتوا

کتاب شب‌های پیشاور ۱۰ جلسه مناظرات سلطان الواعظین با علمای اهل سنت را دربر دارد؛ این جلسات مناظره در پیشاور و در منزل میرزا یعقوب علی خان قزلباش از رجال مهم پاکستان تشکیل شد و به مدت ۱۰ شب به طول انجامید.

به گفته سلطان الواعظین در پی این مناظرات و در پایان شب آخر ۶ تن از رجال، ملاکین و اصناف اهل سنت، مذهب تشیع را برگزیدند. [۷]

جلسه اول شامل مباحثی چون تعیین نسبت خانوادگی، دلایلی بر اینکه فرزندان فاطمه (س) فرزندان پیامبر (ص) هستند، فجایع اعمال بنی امیه، پیدایش قبر حضرت علی (ع) و سادات شیرازی در تهران است.

مولف در جلسه دوم، به تبیین معنای شیعه و حقیقت تشیع می‌پردازد. و به علت تشیع ایرانیان در زمان خلفا، دیالمه، غازان خان و محمد خدابنده نیز اشاره می‌کند.

جلسه سوم، بیان عقاید زیدیه، کیسانیه، شیعه امامیه را دربردارد و به اخبار رویت خدا از اهل سنت نیز اشاره می‌کند.

جلسه چهارم این مناظرات به مباحثی چون شناخت امامت، کشف حقیقت از مذاهب اربعه اهل سنت، عدم دلیل بر تبعیت مذاهب اربعه، اختلاف مراتب انبیا و... می‌پردازد.

در جلسه پنجم مباحثی نظیر مطابقت حالات امیرالمومنین (ع) با هارون، احادیث آمده درباره خلافت علی (ع)، نسبت‌های دروغ و تهمت‌های علمای

سنی به شیعیان، شرکت ابوهریره با بسر بن ارطاط در کشتار مسلمین، تهمت‌های ابن تیمیه و... مطرح شده است.

جلسه ششم به فضایل حضرت علی (ع) می‌پردازد؛ از جمله بیان آیه در شان علی (ع)، تربیت آن حضرت توسط پیامبر، سبقت علی (ع) در اسلام، پاسخ به اشکال ایمان علی (ع) در طفولیت، اقرار عمر به برتری علی (ع) نسبت به خودش، مواردی که امام علی (ع) موجب نجات خلفا گردید و...

اتحاد نفسانی پیامبر (ص) و علی (ع)، استشهاد به آیه مباحله، بیان گنجی شافعی پیرامون حدیث تشبیه، نقد قول عمر که گفت: نبوت و سلطنت در یک جا جمع نمی‌گردد، انتقاد زمخشری از اهل تسنن، مقاله مادام انگلیسی در مظلومیت امام حسین (ع) و آثار زیارت قبور ائمه از جمله مباحث جلسه هفتم بوده است.

تفاوت اسلام و ایمان، مراتب ایمان، مقامات امام جعفر صادق (ع)، اشاره به مرگ طبری، دشنام دادن به علی دشنام به پیامبر است و... از جمله برخی موارد جلسه هشتم شمار می‌رود.

در جلسه نهم، مواردی چون تهمت فحشا به عایشه، جهنمی بودن زن لوط و نوح، بهستی بودن همسر فرعون، آزار دادن عایشه پیامبر را، ممانعت عایشه از دفن امام حسن (ع) در جوار پیامبر (ص)، سجده و شادی عایشه در شهادت امیرالمومنین مورد بررسی قرار گرفته است.

سوال از مقام علمی عمر، اظهار عمر بعد از رحلت پیامبر (ص) که آن حضرت از دنیا نرفته است، اشتباه عمر در حکم به رجم پنج نفر که زنا کرده بودند، امر نمودن عمر به رجم زن حامله و منع نمودن علی (ع) او را، امر نمودن عمر به رجم زن دیوانه و مانع شدن علی (ع)، تمام علوم در نزد علی (ع)، دفاع معاویه از مقام علی (ع) و... مباحث است که در جلسه آخر مطرح شده‌اند. [۸]

روش

سلطان الواعظین این کتاب را از روی گزارش‌های چاپ شده در جراید، مرتب و چاپ کرد. [۹] در کتاب شب‌های پیشاور، جلسات به ترتیب زمانی آورده شده است. نویسنده در این کتاب از خود به عنوان «داعی» یاد می‌کند. [۱۰]

به گفته مولف، آنچه در این مناظرات مورد بحث قرار گرفته، مستنبط از آیات، روایات معتبر، سخنان محققین و دانشمندان دین و افاضات غیبی بوده است. [۱۱]

منابع

نویسنده در این کتاب از کتاب‌های معتبر اهل سنت استفاده کرده است. [۱۲] وی ادعا می‌کند که تمام دلایل استفاده شده در این کتاب، از کتب معتبره اهل سنت استخراج شده است. وارجاعات وی درون متنی است. وی می‌گوید: یکی از مزایای این کتاب این است که از ورق اول تا به آخر به استثنای چند خبری که از علمای شیعه نقل شده، و مورد قبول آنها هم بوده بنا بر قرارداد (چنانکه در صفحات اولیه اصل کتاب مشاهده می‌نمائید) ابداً استشهادی به اخبار شیعه ننمودم و جواب آنها را از زبان علمای خودشان دادم. [۱۳]

برخی از منابع این کتاب عبارتند از:

صاح سته اهل سنت

شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید

خصائص امیرالمؤمنین

مناقب الامام علی بن ابی طالب (کتاب)

مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول

کفایه الطالب فی مناقب علی بن ابیطالب

مروج الذهب

الاصابه

فضایل الصحابه ابونعیم اصفهانی

الاستیعاب ابن عبدالبر

طبقات ابن سعد

مستدرک حاکم نیشابوری

کنز العمال متقی هند

ینابیع الموده لذوی القربی

مسند احمد حنبل

موده القربی

فتح الباری

شرح مقاصد [۱۴]

شهابی در شب تلخیص شب‌های پیشاور

چاپ‌ها

مشروح مناظرات سلطان الواعظین با علمای اهل سنت در ۱۳۷۵ ق زیر نظر آیت الله بروجرودی چاپ شد و تا کنون بارها ناشران مختلف این کتاب را چاپ کرده‌اند. اخیراً موسسه جهانی سبطین این کتاب را با حروف چینی جدید منتشر کرده است. [۱۵]

مجموعه صوتی شب‌های پیشاور برگرفته از کتاب شهابی در شب است که به صورت یک گفتمان رادیویی منتشر شده است. [۱۶][۱۷] کتاب شب‌های پیشاور چاپ سی و پنجم ۱۳۷۲ دارالکتب الاسلامیه، مشتمل بر چهار مقدمه از سلطان الواعظین و در ۱۰۵۹ صفحه است. ۹۲ صفحه آغازین کتاب مقدمه مولف را دربر دارد، و از صفحه ۹۳ تا ۱۰۱۶ مباحث اصلی کتاب است، ۴۵ صفحه پایانی آن به اجازه نامه‌هایی که سلطان الواعظین از علمای شیعه دریافت کرده است و فهرست‌های کتاب اختصاص دارد.

ترجمه و تلخیص

این کتاب توسط حسین موسوی به زبان عربی و با عنوان «لیالی پیشاور، مناظرات و حوار» ترجمه شده و در سال ۱۴۱۹ ق چاپ شده است.

«پاسخ به شبهات در شب‌های پیشاور» نوشته نیرالسادات صانعی که در آن مطالب کتاب شب‌های پیشاور به صورت پرسش و پاسخ تنظیم شده است.

«شهابی در شب». نوشته ضیاء توحیدی، خلاصه کتاب شب‌های پیشاور

است. [۱۸]

پی‌نوشت‌ها

۱. اردشیری، سلطان الواعظین شیرازی الگوی تبلیغ، ۱۳۸۵ش، ص ۱۷۸.
۲. بهابادی، شیردل، راهبردها و راهکارهای مناظره با هدف دفاع از حریم تشیع، پاییز ۱۳۹۵ش، ص ۷۳.
۳. سلطان الواعظین شیرازی، شب‌های پیشاور، ۱۳۷۲ش، ص ۹۴.
۴. سلطان الواعظین شیرازی، شب‌های پیشاور، مقدمه چاپ دوم، ۱۳۷۲ش، ص ۵.
۵. سلطان الواعظین شیرازی، شب‌های پیشاور، ۱۳۷۲ش، ص ۴۴.
۶. سلطان الواعظین شیرازی، شب‌های پیشاور، ۱۳۷۲ش، مقدمه چاپ دوم، ص ۵؛ مقدمه چاپ چهارم، ص ۲.
۷. سلطان الواعظین شیرازی، شب‌های پیشاور، ۱۳۷۲ش، ص ۹۴.
۸. سلطان الواعظین شیرازی، شب‌های پیشاور، فهرست مطالب، ۱۳۷۲ش، ص ۱۰۳۷-۱۰۵۹.
۹. سلطان الواعظین شیرازی، شب‌های پیشاور، سرآغاز، ۱۳۷۲ش، ص ۱۰.
۱۰. سلطان الواعظین شیرازی، شب‌های پیشاور، ۱۳۷۲ش، ص ۹۴.
۱۱. سلطان الواعظین شیرازی، شب‌های پیشاور، ۱۳۷۲ش، ص ۹۴.
۱۲. شب‌های پیشاور، سرآغاز، ص ۴۵.
۱۳. سلطان الواعظین شیرازی، شب‌های پیشاور، ۱۳۷۲ش، ص ۴۵.
۱۴. شب‌های پیشاور، ص ۳۰۲؛ تمام کتاب.
۱۵. شهابی در شب.
۱۶. مجموعه صوتی شب‌های پیشاور.
۱۷. سایت شهید آوینی.
۱۸. بهابادی، شیردل، راهبردها و راهکارهای مناظره با هدف دفاع از حریم تشیع، پاییز ۱۳۹۵ش، ص ۷۵-۷۶.

منابع

- اردشیری، حسن، سلطان الواعظین شیرازی الگوی تبلیغ، مجله مبلغان، شماره ۸۷، بهمن ۱۳۸۵ش.
- بهابادی، بی‌بی سادات، معصومه شیردل، راهبردها و راهکارهای مناظره با هدف دفاع از حریم تشیع، شیعه پژوهی، شماره هشتم، پاییز ۱۳۹۵ش.
- سلطان الواعظین شیرازی، شب‌های پیشاور، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ سی و پنجم، ۱۳۷۲ش.